۷۰۳۱-خ

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ضیاء المصباح (ترجمه مصباح الشریعه)

مؤلف: اسمعیل بن محمدعلی الرضوی

موضوع:

شماره قفسه فهرست: ۲۷۹۵/۱۰

شماره ثبت کتاب: ۷۴۲۲۵

۳۱۲۰

۲۴۴۹

خطی - فهرست شده
۲۷۹۵

باز... شد
۲۷ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

۲۷۹۵
۷۴۲۲۵

۷۰۳۱-ض
کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۴۴۶
۲۷۹۵
۱۳۱

[illegible]

برو و نام ... سرور ... دادند

فرمان ... ازان ... خود ... سروران ... احکام ...

... دادند و عقل ... و قضات ...

... از ... خوانند

اسلام ... [illegible]

[illegible]

واجب کشیدن بار مصایب اصحاب و احباب دیدن قید
بمادران شهدا پرسیدن دختران و خواهران اسیر زنان
و زوجات و غارت شدن ایشان ملاحظه بیمار فرزند رفیع
مقدار استیلای ستمکاران کفار زن تنها برابر صد هزار دشمن
رفتن از گلو تا ناف مورد هزار و نهصد و پنجاه زخم شدن
و روز از معرکه قتل بر نگردانیدن در رکعت سجده نماز سر خود را بدوازده
ضربت شمشیر حق نمودن و تا دم نزع آه نکشیدن و شهادت
مشعوف بودن منادی از بارگاه احدیت و خرگاه صمدیت ندا آمد که یاد
که طالب این درجه کیست و راغب این پایه کدام یک از بنی نوع آدمی را
یارای جواب و احدی را قابلیت این خطاب نبود تا پس آمد که خلعت ایجاد طراز
قامت آدم بیاید و کسوت وجود نمود زیبای اندام خوانند زیرا که از
بارگاه صمدیت این خطاب آمده بود که مشعوف از خلق نمودن خلق
که عصیان کنند و مستوجب عذاب شوند تا در میان بنی نوع کسی خود را قربان
منای عشق ما نخواهد که عمد او کفاره ذنوب تمام آدمیان شود پس
این خلقت ممکن نخواهد شد تمامی ملائک و خلائق حیران بودند که
این خلعت زیبا بر بالای والای کدام و شایسته این دولت را که نام

[illegible]

یک بیک ترسان و لرزان و حزین | سر بسر گریان و نالان و غمین
ناگهان در خیل خلق خافقین | سرور سرخوش نام او حسین
گفت یا رب این هنر کار منست | هر چه جز آن این کار او عار منست
در منای عشق حق قربان منم | قابل این عهد و این پیمان منم
غیر من نبود خریدار بلا | من ذبیحم ذبیحم در منای کربلا
آمد از حق این سروش او را بگوش | کی سرافراز ده ارباب هوش
چون تو خود را بهر ما خواهی فدا | نیست غیر از ما ترا هم خونبها

کما ورد فی حدیث القدسی من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی
و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته
و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فانا دیته زهی سعادت
آن عاشق ارجمندی که در منای عشق الله قربان آید و حق او را
خونبها بود بعد از قبول نمودن جناب امام حسین علیه السلام
این منصب عظمی را ملائکه گل آدم را برداشتند و بنا ساختن قالب او را
گذاشتند و آنگاه روح در او دمیدند و او را در سلک موجودات
کشیدند در آن روز شیطان رجیم ماجرا را دید و قدر و منزلت
خاص آن عبا را فهمید با تباع خود گفت که حسین قبول علی نمود
با تمام رسید تمام بنی نوع ان ما از غذا سیر باشند و بنوشند

بسم الله الرحمن الرحيم

باب طبقات الانبياء والرسل عليهم السلم كا

محمد عن احمد عن ابي يحيى الواسطي عن هشام بن سالم ودرست عنه قال قال ابو عبد الله عليه السلم الانبياء والمرسلون على اربع طبقات فنبي منبأ في نفسه لا يعدو غيرها ونبي يرى في النوم ويسمع الصوت ولا يعاينه في اليقظة ولم يبعث الى احد وعليه امام مثل ما كان ابرهيم على لوط عليهما ونبي يرى في منامه ويسمع الصوت ويعاين الملك وقد ارسل الى طايفة قلوا او كثروا كيونس قال الله ليونس وارسلناه الى مائة الف او يزيدون قال يزيدون ثلثين الفا وعليه امام والذي يرى في منامه ويسمع الصوت ويعاين في اليقظة وهو امام مثل اولي العزم وقد كان ابرهيم ع نبيا وليس بامام حتى قال الله اني جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي فقال الله لا ينال عهدي الظالمين من عبد صنما او وثنا لا يكون اماما بيان منبأ في نفسه اي يوحى اليه امر نفسه فقط ويسمع الصوت اي صوت الملك في المنام واليقظة كا محمد بن الحسن

عمن ذكره عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن الشحام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول ان الله تعالى اتخذ ابرهيم ع عبدا قبل ان يتخذه نبيا وان الله اتخذه نبيا قبل ان يتخذه رسولا وان الله اتخذه رسولا قبل ان يتخذه خليلا وان الله اتخذه خليلا قبل ان يجعله اماما فلما جمع له الاشياء قال اني جاعلك للناس اماما قال فمن عظمها في عين ابرهيم قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين قال لا يكون السفيه امام التقي

علامه حلی روح الله روحه و شیخ احمد احسائی طاب ثراه و اعلی مقامه در بکتایف و مقامات آورده اند که در روز ازل که ذرات وجود بنی آدم را بوجود آورده اند ذرات بهر یکی از ذرات خواستند در برابر هر درجه از درجات بلیه از بلایا بهر یکی از ذرات نمودند و هر یکی بقدر قابلیت و استعداد قبول بلیه نمود که در برابر درجه بود که سزاوار آن بود پس درجه از همه درجات اعلا و بلیه از بجهت کل بلایا افزون در نظر جلوه نمود که از بنی آدم احدی خود را قابل آن درجه نمیدید و تن تا بقبول آن نمی آورد اما آن مرتبه چون مرتبه حضرت ختمی مرتبت و الارفع از تمامی درجات موجودات بود درجه بود که انبیا و اولیا و اصفیا و تمامی مقربین و مخلصین و صدیقین و محبین آرزومند آن بودند و بلیه بلیه بود که جمهور ذرات جرات قبول آن بلیه ننمودند و تفصیل آن هجرت وطن غلبه دشمن اسیر عیال تشنگی اطفال ذبیل قتل احباب

[illegible]

ضیاء المصباح

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندا چه سان شکر نعمت گذارم که شکر یرا شکری در خورست
و به چه نحو حمد و ستایش نمایم که اوصاف ترا نه حد و نه منتهاست
ترحما اگر بنظر تفضل بر ما نگری همگی حاجات ما بدان کان بر آورده است
و اگر در عدل بروی ما گشائی چشم امید رستگاری بشفعای روز جزا است
و تحیات بی پایان بر پیغمبران سیما پیغمبر آخر الزمان و اوصیاء
اثنا عشر او علیهم السلم لایق و بجاست **و بعد** چنین گوید ذره حقیقی
اسمعیل بن محمد علی الرضوی که چون از اختلاط اهل زمان ثمرهٔ بجز از
صفت نفاق نچید و حاصلی از خسران دنیا و آخرت ندید پای عزلت بجز
در دامن قناعت پیچید دیده رمد رسیده را بکحل الجواهر آثار ائمه دل
اطهار خصوصا کتاب مصباح الشریعه منسوب بامام مفترض الطاعه
جعفر بن محمد الصادق علیه السلم روشن میداشت و چون هر کلمه از آن
گوهری بود شاهوار و هر سخنی از آن جوهری بود آبدار که خزاین جهان
جهانرا از آن بهره نصیبی نه خواست که بزبان فارسی بقدر وسع و طاقت نقل

ازرخ

از رخ بر افکند تا همه مومنان از آن بهره مند گردیده ثواب
آن برو زگار فرخنده آثار خسرو بلند اقبال جهان فرمان روای
ایران و توران ولی نعمت همه مردمان سکندر شان سلیمان مکان
که ظل ظلیلش از سر فقیران کم نگردیده الی یوم القیام عاید گردد
برب العباد بنابرین بتوفیق الله شروع در آن نموده مسمی گردانید
بضیاء المصباح بدانکه جامع و مولف بنابر تیمن و تبرک و خبر مشهور ابتدا
بحمد خداوند عالمیان و درود بر پیغمبر آخر الزمان و آل و نموده
که الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بذکره و قدس ارواحهم
بسره و برء و طهر افئدتهم بفکره و شرح صدورهم بنوره و انطقهم
بثنائه و شکره و شغلهم بخدمته و وفقهم لطاعته و استعبدهم
بالعبادة علی مشاهدته و دعاهم الی رحمته و صلی الله علی محمد
امام المتقین و قائد الموحدین و مونس المقربین و علی آله
الابرار الاخیار و سلم **باب الاول** البیان قال الصادق علیه السلم
نجوی العارفین تدور علی ثلثه اصول الخوف و الرجا و الحب
فالخوف فرع العلم و الرجا فرع الیقین و الحب فرع المعرفه فدلیل الخوف
الهرب و دلیل الرجا الطلب و دلیل الحب ایثار المحبوب علی ما سواه
فاذا تحقق العلم فی الصدر خاف و اذا صح الخوف هرب و اذا هرب نجا
و اذا اشرق نور الیقین فی القلب شاهد الفضل و اذا تمکن من رویة
الفضل رجا و اذا وجد حلاوة الرجا طلب و اذا وفق للطلب وجد

اذا تجلّى ضياء المعرفه فى الفؤاد هاج ريح المحبّه واذا هاج ريح
المحبّه استأنس فى ظلال المحبوب واثر المحبوب على ماسواه و
باشر اوامره واجتنب نواهيه واختارهما على كلّ شئ غيرهما فاذا
استقام على بساط الانس بالمحبوب مع اداء اوامره واجتناب نواهيه
وصل الى روح المناجات والقرب ومثال هذه الاصول كالحرم
والمسجد والكعبه فمن دخل الحرم امن من الخلق ومن دخل المسجد امنت
جوارحه ان يشغلها فى المعصية ومن دخل الكعبه امن قلبه
من ان يشغله بغير ذكر الله تعالى فانظر ايها المؤمن فان كانت
حالتك حالة ترضيها لحلول الموت فاشكر الله تعالى على توفيقه
وعصمته وان تكن الاخرى فانتقل عنها بصحة العزيمه واندم
على ما سلف من عمرك فى الغفله واستعن بالله على تطهير الظاهر
من الذنوب وتنظيف الباطن من العيوب واقطع زيادة الغفله
عن قلبك واطف نار الشهوه عن نفسك بدان اى عزيز كه علم كه عبارت
از دانستن وانكشاف اشياست نزد عالم سه مرتبه است علم اليقين
وعين اليقين وحق اليقين وهر مرتبه ازان فوق مرتبه ديكر چنانچه
محققين تحقيق آن فرموده ودر كتب مدونه خود برين نهج فرق
نموده اند كه مشاهده هر شئ بتوسط نور وروشنى اتش بمنزله علم
اليقين است بان اتش وديدن جرم اتش كه اين روشنى از وبراى
ناسهاست بمنزله عين اليقين بود وسوزانيدن اتش مر اشئ را وسخن بخود

ساختن بمثابه حق اليقين است پس مراد انحضرت عليه السلام
بيان حال عارف باشد باينكه عارف صادق وبنده خالص كه
خواهد كه در مقام لى مع الله در آمده قدم در باديه راز دارن
مبدأ اعلى زند ناكزير است مر اورا از سه اصل كه هريك ازان
اصول فرع مرتبه اند از مراتب دانش ان ذات يكانه اميد وبيم
ومحبت اكرچه محبت را لازمست اميد وبيم از محبوب حقيقى چنانچه
اينمعنى را در خود مشاهده نمايد هر محب صادق چه هر كاه بنده
داند كه اكر نافرمانى وعصيانى در بندكى از وى نسبت بمولى وقوع شود
مورد خطاب وعتاب مولى كرديده از ساحت قرب دور ونزل
بعد رسد البته ببيمى از نافرمانى مولى در خاطر او جلوه
ظهور نموده بعد از استقرار بيم ورسوخ در خاطر او هر كز مرتكب
نافرمانى ومعصيت مولى خود نكرديده كريزان وهراسان از
معصيت مولى بود پس هر بار نافرمانى علامت وراه نمای نجات
بنده شود از حرمان حريم قرب وهر انكاه كه نور يقين كه مرتبه
ثانيه است از مراتب علم بر دل بنده عارف پرتو انداز وتمكين
دران كرد مشاهده فضل نامتناهى الهى مر او را حاصل شده
مدام طالب غرق لجه بحر الهى وچشم اميد بران كشايد وكام خود
از حلاوت چشم داشت حصول قرب محبوب شيرين ساخته
طلبكار وموفق بان كردد ودر عرصه قرب كه بهشت جاودانيست قدم

رندو هرگاه که عرصه دل بندۀ عارف محل ظهور و جولان
نور معرفت که مرتبۀ ثالثه است از مراتب علم گردد باعث
هیجان و حرکت هوای محبت آن جان جهان شده در سایه
لطف و مرحمت محبوب حقیقی انس گرفته اختیار محبوب بر
ماسوا نماید و مدام پیروی رضا و اوامر و نواهی محبوب حقیقی
خود نموده این نصب العین خود ساخته بغیری نپردازد و هم
آنگاه که قدم بر بساط انس محبوب گذاشته خاطر از غیر پردازد
بار غایت رضاجویی و بندگی ادراک روح مناجات و قرب نماید
و بجهة توضیح و استقرار اینمعنی در خاطر تمثیل اصول ثلثه که مدار
دوران رحای حال عارف بر آنست و حال دخول او در حریم قرب
بلا خوف و خطر از راه زنان بادیه جهل و نادانی بحال دخول
شخص در حرم و مسجد الحرام و کعبه معظمه فرموده که چنانچه
مؤمن صادق هنگام دخول در حرم ایمن و غیر خایف گردد از
شر خلقان چنانچه آیه کریمه وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا بر آن گواهی
دهد همچنین عارف در هنگام دخول خوف در ضمیر او از
نافرمان برداری و عصیان حضرت باری عز اسمه ایمن شود
از سخط و غضب و هجران و تب معبود حقیقی و معشوق تحقیقی خود
چه خوف از هر شئ موجب ترک و تنزه او شود از الشئ بالبدیهه
و ترک صفات ذمیمه و نافرمانبرداری و عصیان و گناه کاری و انقیاد

اوامر و نواهی معشوق حقیقی موجب عدم خوف و منتظر تشریف
شاهی و قرب و منزلت غیرمتناهی حضرت باری و امیدواری او
گردیده در حریم حرم با امیدواری تمام بدخول بر آن کعبه آمال
و آن خالق لیل و نهار بلا خوف و خطر مسکن سازد و چنانچه شخص
در حال دخول مسجد الحرام ایمن گردد از ارتکاب معصیت جوارح
خود همچنین عارف صادق نیز بعد از نیل مراد و حضور ذو الجلال
و بستن کمر خدمت بر میان جان ایمن گردد از اشتغال جوارح
خود بشغل معصیت و گناه کاری و نافرمان برداری و چنانچه
دخول شخص و ورود او بر کعبه معظمه موجب امن او گردد از اشتغال
بغیر ذکر الله تعالی همچنین ورود و دخول عارف محب بر آستان قبله
حاجات موجب فوز بدرجه وصل و عدم هجران او گردیده در
سلک رازداران محبوب حقیقی منتظم و منسلک گردد پس ای
عارف مؤمن باید که حال خود را بنظر اعتبار سنجیده اگر چنانچه
با اینحال راضی باشی بحلول اجل و رحلت از دار دنیا و رجوع بحق
تعالی پس زبان بشکر گذاری منعم حقیقی بر توفیق اینمعنی گشا و اگر
نه چنین باشی باید که با ملک رحیل و انتقال از آن حالت باز آ
و عظیمت صحیح زده با دم بر رشته عمر خود که در غفلت گذشته
باشی و زنگ کدورت تقصیر خود بزلال توبه و انابت و استغفار
حضرت باری عز اسمه از ظاهر و باطن جوهر مرآت نفس خود

اول

شت وشو نموده پاك و پاكيزه نمائى و بقيه عمر عزيز در قطع زيادتى
غفلت و گمراهى از دل خود نموده آتش شهوت نفس اماره خود را
فرو نشانى والله الموفق والمعين **باب الثانى** الاحكام قال الص
عليه السلام اعراب القلوب على اربعة انواع رفع وفتح وخفض
ووقف فرفع القلب فى ذكر الله تعالى وفتح القلب فى الرضا عن الله
وخفض القلب فى الاشتغال بغير الله ووقف القلب فى الغفلة
عن الله الا ترى الى العبد اذا ذكر الله تعالى بالتعظيم خالصا ارتفع
كل حجاب كان بينه وبين الله تعالى من قبل ذلك واذا انقاد قلبه
لمورد قضاء الله بشرط الرضا عنه كيف ينفتح القلب بالسرور والراحة
والروح واذا اشتغل قلبه بشئ من اسباب الدنيا كيف تجده اذا
ذكر الله بعد ذلك وانابه منخفضا مظلما كبيت خراب ليس فيه
عمران ولا مونس فاذا غفل عن ذكر الله كيف تراه بعد ذلك موقوفا
محجوبا قد قسا واظلم منذ فارق نور التعظيم فعلامة الرفع ثلاثة اشياء
وجود الموافقة وفقد المخالفة ودوام الشوق وعلامة الفتح ثلاثة
اشياء التوكل والصدق واليقين وعلامة الخفض ثلاثة اشياء
العجب والريا والحرص وعلامة الوقف ثلاثة اشياء زوال حلاوة
الطاعة وعدم مرارة المعصية والتباس علم الحلال بالحرام چون
آنحضرت عليه السلام در مقام اشارت باين اند كه ظهور جلوه محبوب
حقيقى جل مجده در قلوب بندگان مومن كه معبد معبود حقيقت

مشروط باتصاف قلوب ايشانست بدو صفت و همچنين از الۀ فا
عدم قابليتشان از براى ظهور اشعه نور الانوار منوط بعدم
اتصاف قلوب ايشانست بدو صفت ديگر لهذا تعبير از اوصاف
اربعه باعراب كه بحسب لغت بمعنى اظهار وازاله فساد است
فرموده وتمثيل قلوب ايشان بلفظ معرب كه محل اظهار معانى
مختلفه است نموده بنحوى كه قلوب مؤمنين هنگامى ممكن و
مظهر فيض غير متناهى معبود حقيقى بلا حجاب و رفع مانع شوند
كه غبار غير از خانه دل خود زدوده مدام متذكر انيس و مونس
حقيقى وان محبوب تحقيقى بزبان حال و مقال بوده باشند
و وسعت منزل دل از نزول كاروان سالار رحمت نامتناهى برای
يزدانى وابسته كردن تسليم و رضاء ايشانست بقضاء و قدر
آن منبع خير وجود و افتادن از مرتبه خواهى و قابليت
نزول فيض فضل الهى در آن اشتغال قلوب ايشان بود بغير
ياد او جل مجده و موقوف و محجوب بودن قلوب ايشان در
غفلت و عدم يادآورى معبود حقيقيست و بجهه ايضاح
واستقرار اين معنى در خاطر خطاب فرموده كه آيا بديده اعتبار
ملاحظه نمائى كه بنده مومن و محب صادق هر آنگاه كه
مدام غرق بحر ذكر و فكر پروردگار و آن ذات مستجمع جميع
صفات كمال از روى تعظيم و خلوص عقيده بوده خلاصه

عمر عزیز صرف آن نماید و بغیر از ذکر و فکر او تعالی شانه در
هیچ وقتی از اوقات پردازد بلا شك و ریب آن محبوب حقیقی
چهره مقصود بروی او بلا حجاب حاجبی و منع مانعی کشود
در سر منزل دل او بار اقامت کشاید و او را از محرمان خاص
حریم حرم خود کرداند و هر آن وقت که حلقه بندگی و اطاعت
معبود حقیقی در گوش هوش کشیده کردن بتسلیم و انقیاد
از روی رضا و رغبت بقضا و قدر الهی کشیده دارد چگونه
و بچه طور کرم تنگی و سعت از دل و بیرون تمام و روح و راحت
کشاید و هر آن زمان که دل او مشغول بشغل متاع شیء از اسباب
دنیای ناپایدار بود چگونه باید منزل دل خود را بعد از تذکر
و یاد اوری حق تعالی و باز کشتن از فعل ناصواب در مرتبه
پستی و تاریکی از قبیل خانه خرابی که بنوده باشد در او معمور
و موفق و همچنین هر آنگاه غافل شود از ذکر و یاد خداوند
عالمیان چگونه ملاحظه نماید خانه دل غافل خود را موقوف
و محجوب که بتحقیق سخت و مکدر شده از حین مفارقت از نور
عظمت او جل و عز پس ای عزیز فتانه و علامت اتصاف
قلوب مومنین بصفت محموده دفع و فتح که عبارت از تذکر و کشاد
دل ایشانست جهة نزول رحمت نامتناهی یزدانی اتصاف
قلوب بندگان مومن است بصفت موافقت و اطاعت اوامر

و نواهی الهی و عدم مخالفت و شوق خدمت دایم و کذاشتن
خود بخداوند عالمیان و راستی و درستی و یقین و نشانه
و علامه و اتصاف قلوب ایشان بصفت غیر محموده پستی و
دوری از درجه نزول آلهی در آن و موقوف و محجوب بودن که
عبارت از خفض و قساوت خود بینی و ریا و حرص دنیای
دنی و زوال حلاوت و شیرینی طاعت و بندگی و عدم تمیز
کناهکاری و مشتبه کردانیدن حلال بحرام بود

باب الثالث

الرعایه قال علیه السلام من رعی قلبه عن الغفلة
و نفسه عن الشهوة و عقله عن الجهل فقد دخل فی دیوان المنتبهین
ثم من رعی عمله عن الهوی و دینه عن البدعة و ماله عن الحرام
فهو من جملة الصالحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله
طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و معلم الانفس فیجب ان
یکون نفس المؤمن علی کل حال فی شکر او عذر علی ما ان قبل
فتفضل و ان رد فعدل و یطالع الحرکات فی الطاعات
بالتوفیق و یطالع السکون عن المعاصی بالعصمة و قوام ذلک
کله بالافتقار الی الله و الاضطرار الیه و الخشوع و الخضوع
و مفتاحها الانابة الی الله تعالی مع قصر الامل بدوام ذکر
الموت و عیان الوقوف بین یدی الجبار لان فی ذلک راحة
من الحبس و نجاة من العدو و سلامة النفس الاخلاص فی الطاعة

بالتوفیق واصل ذلك ان یرد العمر الی یوم القیامة واحده
قال رسول الله صلی الله علیه وآله الدنیا ساعة فاجعلها
طاعة وباب ذلك كله ملازمة الخلوة بمداومة الفكرة وسبب
الخلوة القناعة وترك الفضول عن المعاش وسبب الفكرة الفراغ
وعماد الفراغ الزهد وتمام الزهد التقوی وباب التقوی
الخشیه ودلیل الخشیه التعظیم لله والتمسك بخالص طاعته و
اوامره والخوف والحذر مع الوقوف عن محارمه ودلیلها
العلم قال الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء
چون انحضرت علیه السلم در مقام افاده این اند که هر شخص که
اراده نماید که قدم در بادیه اکاهان زده در شمار صلحا شریعت
شعار که بحضرت قربت وامتثال فرمان واجب الاذعان مبدأ
اعلی در کوشهٔ خلوت وکنج قناعت بروی خود کشوده بنشر علوم
وامر معروف ونهی از منکر بقدر مقدور وطریق میسور
پرداخته خالصا لوجه الله عبادت وبندکی معبود حقیقی را
وجههٔ همت خود کردانیده اعتبارات پی اعتبار دنیا را پشت
پا زده بغیری نپرداخته بوده باشد ناچار باشد اورا از نکهداری
ورعایت دل خود از مرض غفلت وبیهوشی ونفس سرکش را
از مشتهیات ناکوار وخرد خورده دانرا از صفت ذمیمه
جهل ونادانی وهمچنین دانش وعلم خود را از ارزو وهوای

نفس

نفس اماره ودین خود را از راه زنان بدع ومال خود را
از غشکی بحرام وچون رعایت قلوب ونفوس از صفات
ذمیمه غفلت وشهوت وجهل وغیرها وتحلی بحلیه وزیور
صفات محموده اکهی وعدم بیهوشی وبودن بر صفت صلحا
شریعت شعار موقوف ومنوط بعلم نفس واحوال انست لهذا
انحضرت علیه السلم تحریص واستشهاد بحدیث نبوی صلوات الله
علیه فرموده که طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة وتفسیر
ان بعلم النفس فرموده وطریقه تحصیل احوال پسندیده نفس را
بدینوجه متفرع بران کردانیده که پس واجبست که نفس مؤمن
بر هر حالی از احوال در شکرگذاری یا عذرخواهی بر بعضی
بود که اگر مقبول ان درکاه باشد قبول خود را بفضل و
کرم او جل مجده نسبت وشکر این نعمت نماید واگر مردود بود
از اسند بعدل خداوند عالمیان ساخته عذر تقصیر خود خواهد
وملاحظه ومطالعه حرکات صادره از خود در طاعات
وسکون از معاصی را بتوفیق وعصمت ونکاهداری ان
ذات یکانه داند وحصول مجموع صفات مذکوره را وابسته
احتیاج واضطرار بجناب او تعالی شانه دانسته مدام
خاشع وخاضع بود وکشاینده در انیعانی بروی خود باز
اوست بمبداء حقیقی با کوتاه نمودن آرزو وامید زندگانی

بسیار را بیاد آوری موت و رحلت از دار دنیا و معاینه
و مشاهده بر پا ایستادن خود نزد احد جبار چه در جمیع حاصل
شود استراحت از بند دنیا و نجات از دشمن بی مروت بیوفا
و سلامت نفس اخلاص اوست در طاعت و بندگی بتوفیق
ربانی و مبنی آن بر نیست که مدت عمر خود را اکر روزه انکارد
چنانچه رسول ثقلین صلوات الله علیه فرموده که الدنیا
ساعة فاجعلها طاعة و کشودن در اخلاص و سایر صفات
محموده بر وی طالب سالک بسته مثل ملازمت خلوت
و کوشه گیری و دوام فکر در عجایب صنع صانع حقیقی بود
و علت و سبب خلوت قناعت دان بما رزقه الله تعالی
و ترک و عدم طلب زیادتی معاش و سبب و باعث بر فکر
فراغ قلب بود از ماسوا الله تعالی چه انان که بپاره نان خو
کهنه دلقی که از ممر حلال حق تعالی روزی ایشان کرد اینده
قناعت و چشم حرص را از زیادتی او پوشیده دارند و
در اعتبارات بی اعتبار دنیای ناپایدار بر وی خود بسته
باشند یقین است که در منزل خلوت و کوشه عزلت قرار
و از مردم دنیا بیزار خواهند بود و فراغ قلب از غیر یاد
معبود حقیقی و انس و انس تحقیقی باعث بر فکر و یاد او روی
عظم شانه ظاهر و غیر خفیست چه اشتغال قلب بغیر او سبحانه

مانع

مانع بود از فکر در عجایب صنع الهی و محبت حقیقی و
رضی مانع فتح الباب وجود هر موجودی کما لا یخفی و اساس
خالی بودن خانه دل از یاد غیر بی رغبتی و ترک دنیای
دنی باشد و حصول تمام آن بر پرهیزکاری بود از کناه
کاری و راه نما خشیه و خوف عظیم و بزرگوار دانستن
ذات یکانه و چنگ در زدن بحبل المتین بندگی و اطاعت
اوامر و نواهی او سبحانه از روی اخلاص تمام با اطلاع
محرمات باشد و دلیل و راه نمای خشیه و بیم و وقوف
بر محرمات علم و دانش اینکس بود چنانکه ایه وافی هدایه
انما یخشی الله من عباده العلماء کواه صادقیست بر آن

از امور نا صواب بود
و باب پرهیزکاری و ...
ان خشیه و خوف ...

باب الرابع النیه قال الصادق علیه السلام صاحب النیه
الصادقه صاحب القلب السلیم لان سلامة القلب من هواجس
المذکورات یخلص النیه لله فی الامور کلها قال الله تعالی
یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و قال
النبی صلی الله علیه و آله نیة المؤمن خیر من عمله و قال
صلی الله علیه و آله انما الاعمال بالنیات و لکل امری
ما نوی و لا بد للعبد من خالص النیه فی کل حرکة و سکون
لانه اذا لم یکن بهذا المعنی یکون غافلا و الغافلون قد وصفهم
الله تعالی فقال ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا

وقال اولئك هم الغافلون ثم النية تبدء من القلب
على قدر صفاء المعرفة وتختلف على حسب اختلاف الاوقات
فی معنی قوته وضعفه وصاحب النية الخالصة نفسه وهوا
معه مقهورتان تحت سلطان تعظيم الله والحياء منه وهو من
طبعه وشهوته ومنيه نفسه منه فی تعب والناس منه فی راحة
اشاره باین معنی بود که بنای سلامتی خانهٔ دل از افات وبلیات
وعدم انهدام وخرابی ان وبودن در زمره وجرکهٔ الا من
اتی الله بقلب سلیم بر نیت خالص وقصد صادق باشد چه
سلامتی دل که مخزن اسرار الهیست از خواطر ووساوس
شیطانی خلوص نیت خود بود لوجه الله تعالی در جمیع امور
وافعال وبنابر اینکه صدور فعل از فاعل ذوی شعور
بلا قصد واراده متصور ومتعقل نتواند شد ونتیجه وثمره
افعال ایشان تابع قصود ایشان باشد ان خیرا فخیر وان شرا
فشر رسول الثقلین علیه التحیه والثناء فرموده که
نیة المؤمن خیر من عمله چه نیت وقصد باعث وسبب صدور
فعل بود از فاعل وعلت غائی وسبب هر شیء البته اشرف
از ان شیء بود بالبدیهه وهمچنین نیز فرموده صلعم که انما
الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی پس هر که اراده
نماید که از جمله اکاهان بود از غافلان وبیخبران در کا

الهی

الهی نبوده باشد ناچار ولا بد بود او را از خلوص نیت خود
در هر حرکت وسکون چه اگر برین وتیره عمل نماید وحرکت
او از قبیل حرکت طبیعیه جمادات بود که بلا قصد وشعور
از ایشان صادر شود ونیت خود را در ان خالصا لوجه الله
نکرد از جمله غافلان وبیهوشان بود که حق جل وعلا در صفت
ایشان فرموده که إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ وچون نیت از امور قلبیه ومحل
اوست هرچند اینهٔ دل عارف که مظهر قصد ونیت او بود
بصیقل کامل معرفت از زنگ کدورت جهل ونادانی صافی تر
شود ظهور نیت بقدر صفای ان در او اظهر باشد چنانچه
مشاهده انتقاش وظهور صور محسوسه در اینهٔ صافی از
زنگ کدورت واینهٔ غیر صافی از ان مصدق است بنابرین
کلام معجز نظام انحضرت علیه التحیه والثناء که ثم النیه
تبدء من القلب بقدر صفاء المعرفه الی اخر الکلام اشارت
بدین معنی باشد وبعد از ان وصف صاحب نیت خالص
برین وجه نموده که نفس وخواهش او مطیع ومقهور باشند
تحت سلطنت وبزرگواری ان ذات یگانه مستجمع جمیع صفات
کمال او واز طبع سرکش وخواهشهای قوهٔ شهوانی خود مدام
در رنج وتعب بوده مردمان از شر او در مهد استراحت باشند

باب ٥ الذكر قال الصادق عليه السلام من كان ذاكرا
لله على الحقيقة فهو مطيع ومن كان غافلا عنه فهو عاص و
الطاعة علامة الهداية والمعصية علامة الضلالة واصلهما
من الذكر والغفلة فاجعل قلبك قبلة للسانك لا تحركه
الا باشارة القلب وموافقة العقل ورضاء الايمان فان
الله عالم بسرك وجهرك وكن كالنازع روحه او كالواقف
في العرض الاكبر غير شاغل نفسك عما عناك مما كلفك به ربك
في امره ونهيه ووعده ووعيده ولا تشغلها بدون ما
كلفك واغسل قلبك بماء الحزن واجعل ذكر الله من اجل
ذكره اياك فانه ذكرك وهو غني عنك فذكره لك اجل واشهى
واتم من ذكرك له واسبق ومعرفتك بذكره لك يورثك الخضوع
والاستحياء والانكسار ويتولد من ذلك رؤية كرمه وفضله
السابق وتصغر عند ذلك طاعتك وان كثرت في جنب منته
وتخلص لوجهه ورؤيتك ذكرك له يورثك الرياء والعجب
السفه والغلظة في خلقه واستكثار الطاعة ونسيان فضله
وكرمه ولا تزداد بذلك من الله الا بعدا ولا تستجلب على
مضي الايام الا وحشة والذكر ذكران ذكر خالص بموافقة
القلب وذكر صادق ينفي ذكر غيره كما قال رسول الله
لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك فرسول الله لم يجعل

لذكره

لذكره لله مقدارا عند علمه بحقيقة سابقة ذكر الله عز وجل
له من قبل ذكره له فمن دونه اولى فمن اراد ان يذكر الله تعالى
فليعلم انه ما لم يذكر الله العبد بالتوفيق لذكره لا يقدر العبد
على ذكره چون تذكر و یاد آوری هر شئ علی سبیل المحبة عبارت
بود از حاضر آوردن ذاکر آن شئ را بجمیع اوصاف و نعوت نزد خودم
و اینمعنی را لازمست طاعت و انقیاد او مر یاد داشته شده
مطاع را آنحضرت علیه التحیة والثنا فرموده که من کان ذاکرا لله
علی الحقیقة فهو مطیع چه هرگاه احدی مدام متذکر پروردگار
خود بود بجمیع صفاته الکمالیه از علم و قدرت و ارادت و
ایجاد و جمیع موجودات بر نظام و ترتیب انیق علی ما ینبغی
و یلیق و تفکر نماید در اینکه حق سبحانه و تعالی بجهة وجود
و حفظ نوع او خلق و ایجاد سموات و ارضین از مادی و
مجرد فرموده و غایت ایجاد عالم بر خوبترین وجهی و نیکوترین
طوری فی الحقیقة بنی نوع او و رجوع و بازگشت همه بجناب
مقدس او تعالی شانه بود چنانچه حدیث لولاک لما خلقت
الافلاک مشعر برینست یقین است که قدم از شاه راه شرع
و طریق مستقیم اطاعت و انقیاد آن مبدء حقیقی که بمحض فضل
غیر متناهی خود او را از سر حد عدم و نیستی بدایره و اقلیم
وجود در آورده و انواع نعم غیر محصوره را مخصوص او

کردانید بیرون نکذاشته راه عصیان ونافرمانی نیابد
وبباید دانست که هدایت وعدم کمراهی ورسیدن بمقصود
اصلی کسی را حاصل که دم از نافرمانی معبود حقیقی نزده علی
علی الدوام پای بند طاعت فرمان واجب الاذعان او تعالی
شانه بود وضلالت وکمراهی بعکس ان باشد پس طاعت
ومعصیت نشانه وعلامت هدایت وضلالت اینکس باشند
ومبدء ومنشا هر دو صفت یاداوری وغفلت از مبدء
حقیقی چنانچه فرموده که الطاعة علامة الهدایة والمعصیة
علامة الضلالة من الذکر والغفلة وبعد ازان تعلیم سلوک واصلهاء م
سالک راه نجات بطرق خطاب فرموده بنحوی که باعث بر نجات
وفوز او بود که پس مؤمن عارف باید که دل خود را اکر محل قصد و بدرجات م
نیت اوست قبله زبان خود ساخته حرکات آن بجز از اشارع
دل وموافقت عقل ومرضی ایمان نفرماید جهت انکه حق سبحانه
وتعالی عالم السر والخفیات وواقف بر نهان واشکار بود و
باید که خود را در دوروزه زندکانی دنیا وسفر ازان بدار عقبا
از قبیل شخصی دانی که در حین نزع روح ووقت رحلت وخروج
استاد از قماش شخصی شناسی که در صحرای محشر وعرض اکبر نزد احد
جبار بر پا ایستاده منتظر فرمان چه درین دو وقت اینکس از همه
اشیا چشم امید پوشیده قلم نسیان وفراموشی بر یاد صورت

غیر کشیده مدام متذکر جناب مقدس ودل بر کرم وفضل او تعالی
شانه بسته در میانه خوف ورجا متردد باشد لیکن در حالتی که
نفس خود را غیر فارغ ومشغول داری بانچه موجب رنج وتعب
تست از انچه مکلف بانی از امر ونهی ووعد ووعید ومشغول
نکردانی نفس خود را بانچه مکلف بدانی وباید که نشست وشوی
منزل دل خود بزلال خشیه وخوف نموده یاد داشت معبود
حقیقی خود را از جهت یاد داشت وجل وعز مرتبه دانی چه یاد
اوری او جل وعز مرتبه اعظم واتم از یاداوری تست مر انجناب
را تعالی شانه زیرا که هرکاه خداوند عالمیان وپروردکار کون
ومکان ما بنده کان کناه کار را با عدم احتیاج بما علی الدوام متذکر
ولحظه غافل از ما وکردار ما نبوده دوا ود خود چون تواند بود
که ما خاکساران محتاج که رجوع وسرانجام ما بدوست منزل دل
خود را محل حضور غیر کردانیم غافل از یاداو سبحانه باشیم ودرین
مرحله باید که سابق ومقدم داری علم خود را بانکه حق سبحانه و
تعالی در همه احوال تراست متذکر ودمی از تو غافل نه چه علم بانمعنی خضوع مورث م
وحیا وشرم در فروتنی تو شده دیدن ورؤیت روی فضل وکرم
سابق احد بی نیاز جهت تو تولد نماید وباید که در همه احوال کوچک
وبیقدر شمری طاعت وبندکی خود را اکرچه کثیر وبیحد باشد در
جنب نعم ومنن غیر متناهی الهی خود را خالصا لوجه الله تعالی کردانید

غيري در ميان نه بيني حتي ديدن ذكر خود مر او را سبحانه بلكه
ذكر خود را مضمحل وكالعدم انكاري در جنب تفضل وكرم او عز
وجل چه اينمعني مورث ريا وعجب وسفاهت وخشونت وغلظت
وبسيار شمردن طاعت وفراموشي فضل وكرم خداوندجهان
باشد وزياد نكردد باين سبب از حق جل وعلا الا دوري و
محرومي وكشيده نشود باينمعني بركذشته ايام عمر الا وحشت و
چون ذكر وياد اوري را مراتب متفاوت باشد انحضرت عليه السلم
دو نحو كرد انيكه بقول خود والذكر ذكران ذكر خالص بموافقه
القلب وذكر صاد قا وصادف على اختلاف نسختين بنفي ذكر
غيره واستشهاد بكلام رسول ثقلين كه لا احصي ثناء عليك
انت كما اثنيت على نفسك بر قسم ثاني كه ذكر بنفي ذكر غير باشد
فرموده چه مراد از ذكر صادف ان بود كه غير داند كه او را ممكن
ومقصد در نيست وفايد كرحق تعالى وذكر خود را منفي وغير وافي
شمرد پس هر انكس كه اراده ذكر خداوند عالميان نمايد بايد كه بدا
اينمعني اكر مادام حق سبحانه وتعالى بنده خود را ياد نفرمايد تا نكه
او را موفق بذكر خود كرداند قادر نبود ان بنده بر ذكر او تعالى

باب ۴ الشكر قال الصادق عليه السلم في كل نفس من

انفاسك شكر لازم لك بل الف او اكثر وادنى الشكر روية النعمة
من الله من غير علة يتعلق القلب بها دون الله والرضا بما اعطى

وان لا تعصيه بنعمته وتخالفه بشيء من امره ونهيه بسبب نعمته
وكن لله عبدا شاكرا على كل حال تجد الله ربا كريما على كل حال و
لو كان عند الله عبادة يتعبد بها عباده المخلصين افضل من الشكر
على كل حال لاطلق لفظه فيهم من جميع الخلق بها فلما لم يكن افضل منها
خصها من بين العبادات وخص اربابها فقال وقليل من عبادي
الشكور وتمام الشكر اعتراف لسان السر خاضعا لله تعالى بالعجز عن بلوغ
ادنى شكره لان التوفيق للشكر نعمة حادثة يجب الشكر عليها وهي
اعظم قدرا واعز وجودا من النعمة التي من اجلها وفق له فيلزمك
على كل شكر شكر اعظم منه الى ما لا نهاية له مستغرقا في نعمه قاصرا
عاجزا عن درك غاية شكره واني يلحق شكر العبد لله نعمة الله ومتى
يلحق صنيعه بصنيعه والعبد ضعيف لا قوة له ابدا الا بالله والله
غني عن طاعة العبد قوي على مزيد النعم على الابد فكن لله عبدا شاكرا
على هذا الاصل ترى العجب بنا بر تقدم مطلب ما شارح اسمي كه طالب
بان طالب تصور شرح اسم شي است بر مطلب هل بسيطه كه طالب
طالب تصديق بوجود شي است في نفسه كويم شكر لغة عبارتست
منعر بر تعظيم منعم اعم از انيكه بلسان باشد يا بغير لسان بسبب انيكه او
وبا ينمعني نسبت ميان او وحمد عموم وخصوص من وجه بود چه حمد
لغوي عبارت بود از وصف بزبان بر سبيل تعظيم بر نيكوي اختياري
نعمة كان او غيرها پس شكر بحسب مورد اعم از حمد وبحسب متعلق اخص از

باشد و همچنین حمد اعم بود از شکر بحسب متعلق واخص از وی بحسب
مورد و بحسب حقیقت شکر عبارت از استعمال عبد بود جمیع نعمتها را
که حق سبحانه و تعالی باو انعام فرموده از چشم وگوش وسایر جوارح
و قوی در انچه از برای ان مخلوق شده در غیر مصرف خود چنانچه چشم که ایهام
مخلوق از برای دیدن عجایب صنع صانع حقیقی است نزاد در غیر ان
صرف نماید و همچنین سمع وسایر اعضا و جوارح و قوی و حمد نیز
بحسب حقیقت عبارت بود از فعل مشعر بتعظیم منعم بجهه بودن او منعم
اعم از انکه ان فعل بقلب باشد یا بجوارح دیگر و باین معنی حمد اعم مطلق
باشد از شکر چه حمد اعم بود از انکه متعلق او نعم واصله یا غیر واصله
بحامد باشد و شکر مخصوص بود بنعم واصله بشاکر و چون معلوم شد
که شکر نباشد مگر بازاء نعم واصله و نعم واصله حق جل و علا
بر بندکان از حد حصر و نهایت بیرون پس در هر نفسی بلکه هزار شکر شکری م
یا زیاده از ان بر بنده مؤمن لازم و متحتم بود چنانچه حضرت صادق
علیه السلم فرموده فی کل نفس من انفاسک شکر لازم بل الف او اکثر
وبعد از ان بیان حقیقت ادنی و واپسترین مرتبه ان و اکتفا
بان نموده زیرا که مرتبه اعلا از ان از حد طاقت بشری بیرون و بشر را
انمرتبه از شکر میسر و مقدور نتواند بود چنانچه بعضی از شعرا اشاره
بان نموده که از دست زبان که براید که از عهده شکرش بدر اید بانکه
ادنی مرتبه شکر شاکران بود که نعم واصله بخود را از جانب منعم حقیقی

تعالی

تعالی شانه دانسته مستند بسببی دیگر از اسباب نکرده اند و حق
او تعالی شانه را دران دخیل ندانسته منحصر در و شمرده و راضی بما
اعطی بوده دم از عدم رضا نزنند و معصیت حق عز و علا بر نعم واصله
بخود از چشم وگوش و دیگر جوارح و اعضا نموده مخالفت و عدم رضا
بنهی از امر و نهی او تعالی شانه ننمایند چنانچه بچشم که از نعم واصله
و عطیه کامله با وست غیر انچه مخلوق از برای ان شده ننشینند نظر
بران داشته راه عصیان و نافرمانی او امر و نواهی منعم بان نعمت
نپیمایند و بعد از تحقیق ادنی مرتبه شکر امر فرموده عبید خود را
بانکه باید که شکر خداوندجهان بر هر حالی از احوال نمود تا انکه
کرم و عطایای او عظم شانه بر هر حالی از احوال بر تو معلوم
شد بدانی که حق سبحانه کریم است بر حالی از احوال و بجهه تنبیه
بر انکه شکر خداوندجهان بر هر حالی از احوال افضل و اکمل از
جمیع عبادات است فرموده که هر گاه نزد حق سبحانه و تعالی
عبادتی که بندگان مخلصین خود را بان عبادت خوانده افضل از شکر
بر هر حالی بودی هر آینه اطلاق لفظ العباد شد در ایشان از
جمله خلایق مینمودی و چون عبادتی افضل از عبادت شکر نبودی
لهذا مخصوص کردانید عباد مخلصین خود را از میانه همه بندگان
بعبادت شکر و فرموده که قلیل من عبادی الشکور و بقول خود
که و تمام الشکر اعتراف لسان السر خاضعا لله تعالی بالعجز عن بلوغ ادنی

شکره تا اخر باب اشارت فرموده باینکه تمام ادنی شکرانست که با عتقاد
درست و زبان دل اعتراف بعجز خود اورده بدانکه او را امکان و مقدور
نیست از عهدهٔ شکر واجب الوجود و انمنبع خیر و جود بیرون امدن
چه توفیق یافتن شکر نعم نیز نعمتی ایست بزرگتر از ان نعمتها
که موفق بشکران شده و موجب شکر دیگر الی ما لا نهایة له و دیگر چگونه
برابری تواند نمود شکر بندهٔ با این عجز و ضعف با نعمتها متواتره
غیر متناهیه الهی و چگونه مقاومت تواند نمود صنعتهای بندهٔ
با صنعتهای او تعالی شانه هیهات هیهات چه نسبت خاک را با رب
ارباب **باب ۷** اللباس قال الصادق علیه السلام ازین اللباس
للمؤمنین لباس التقوی و انعمه الایمان قال الله عز و جل و لباس
التقوی ذلک خیر و اما اللباس الظاهر فنعمه من الله تعالی و یستر
بها عورات بنی ادم و هی کرامه اکرم الله بها ذریة ادم علیه السلام
ما لم یکرم بها غیرهم و هی للمؤمنین آلة لاداء ما افترض الله علیهم
و خیر لباسک ما لا یشغلک عن الله عز و جل بل یقربک من شکره
و ذکره و طاعته و لا یحملک فیها الی العجب و الریاء و المفاخره و التزین
و الخیلاء فانها من آفات الدین و مورثة القسوه فی القلب فاذا
لبست ثوبک فاذکر ستر الله علیک ذنوبک برحمته و البس باطنک
بالصدق کما البست ظاهرک بثوبک و لیکن باطنک فی ستر الرهبه
و ظاهرک فی ستر الطاعة و اعتبر بفضل الله عز و جل حیث خلق

اسباب اللباس لیستر العورات الظاهرة و فتح ابواب التوبه و
الانابه لتستر بها عورات الباطن من الذنوب و اخلاق السوء
و لا تفضح احدا حیث ستر الله علیک اعظم منه و اشتغل بعیب
نفسک و اصفح عما لا یعنیک حاله و امره و احذر ان تفنی عمرک
بعمل غیرک و یتجر برأس مالک غیرک و تهلک نفسک فان نسیان الذنوب
من اعظم عقوبة الله فی العاجل و اوفر اسباب العقوبة فی الآجل
و ما دام العبد مشتغلا بطاعة الله و معرفة عیوب نفسه و ترک
ما یشین فی دین الله فهو بمعزل عن الآفات غائص فی بحر رحمة الله
عز و جل یفوز بجواهر الفوائد من الحکمة و البیان و ما دام ناسیا لذنوبه (یفوز م)
جاهلا لعیوبه راجعا الی حوله و قوته لا یفلح اذا ابدا مستور نماند
که چون لباس اسم ما یلبس که عبارت از شی بود که بان شیء دیگر را
پوشیده و پنهان دارند از نظر غیر چه معقول و چه محسوس اعم
از انکه جامه باشد یا غیر آن و او را بحسب حسن و نیکویی مراتب
و انواع متفاوته باشد حضرت علیه السلام بجهة ایما و ترغیب
مؤمنین بصفت محموده تقوی و پرهیزکاری که پوشانندهٔ عیوب و
بدکاری نفس اماره و عدم گناهکاری اوست نسبت لباس تقوی
داده که ازین اللباس للمؤمنین لباس التقوی و انعمه الایمان و
استشهاد بران از کلام ملک علام نموده که قال الله عز و جل
و لباس التقوی ذلک الخیر و اشارت ببودن نوعی دیگر از لباس

نعمتی از نعم غیر متناهیه الهی فرموده بانیکه واما اللباس الظاهر
فنعمة من الله تعالی ویستر بها عورات بنی ادم وهی کرامة اکرم الله
بها ذریة ادم علیه السلام اخر وبعد از ان بهترین لباس ظاهر را وصف
نموده بانیکه بهترین ونیکوترین لباس تو ای مومن صادق آنست که
ترا فارغ واز ساحت قرب ونزدیکی خدا وند جهان دور نمود
اسیر غفلت وناشکری نماید بلکه موجب قرب تو بشکر وذکر و
الطاعت وبندکی او تعالی شانه بوده ترا بار دوش مرکب عجب وخود
بینی وریا وتفاخر وغرور وزیب وزینت دنیای ناپایدار وتکبر
نکرداند چه اینان صفات ذمیمه وموجب رخنه در دین واف
آن وموجب تخفیف حال تو شده از حول حریم قرب محجور ومحروم ماند
پس ای هوشمند هرانکاه که جامه پوشی باید که بیاد آوری پوشیدن
حق تعالی کناهان ترا برحمت وکرم خود وباید که باطن خود را لباس
صدق وراستی در پوشانی بدستوری که این پوشیده ظاهر
بدن خود را بجامه وباید که باطن خود را در پس پرده بیم وترس
داشته ظاهر خود را بستر طاعت وبندکی پوشیده ونهان داری
وبدیده اعتبار وچشم عبرت ملاحظه فضل خدا وند جهان از حیثیت
خلق اسباب لباس از برای پوشانیدن پوشیدنیها ظاهر کردن
در تو بر وانابت از برای پوشیدن عورات باطنه از کناهان
واخلاق ذمیمه ناپسندیده نمائی وباید که در مقام فضیحت ورسوائی

احدی از ینجهت که حق تعالی که بر تو پوشیده کناهان بزرکتر
از انرا نبوده دایما مشغول بعیب نفس خود باشی وپهلو از انچه
بکار تو نیامده تراغی از غیر نکرداند نهی وازان در کذشته بر
باشی از انکه عمر عزیز را فانی واخر کردانی بعمل غیر خود
وتجارت ونفع برد براس مال تو غیره وهلاک شود نفس تو چه
فراموشی کناهان بزرکترین عقوبتی بود از عقوبتهای انذات
مستجمع صفات کمال در دار دنیا واقرین اسباب عقوبت اخروی
انیکس باشد ومادام بنده مشغول وملازم الطاعت وبندکی
عقوبت اخروی خجل وعلاج ومعرفت عیوب نفس خود ولی
انچه موجب عیب در دین خدا وند عالمیان بود پس بدرستی
کاوجدا از افات وغواص بحر رحمت الهی بوده فیروزی و
ظفر باید بجواهر فوایدها از حکمت وبیان ومادام ناسی وفراموش
کار کناهان وجاهل بعیوب خود باشی وراجع بحول وقوت خود
ناجی ورستکار نکردی درین هنکام ابد الابدین

باب الثامن

السواك قال الله علیه السلام قال النبی صلعم السواك
مطهرة للفم مرضاة للرب وجعلها من سنة الموکدة وفیها
منافع للظاهر والباطن ما لا یحصی لمن عقل وکما تزیل ما تلوث
من اسنانك من مطعمك وماکلك بالسواك کذلك فازل نجاسة
ذنوبك بالتضرع والخشوع والتهجد والاستغفار بالاسحار

وطهر باطنك وظاهرك من كدورات المخالفات وركوب
المناهي كلها خالصا لله فان النبي صلى الله عليه وآله اراد بما ستعماله
لها مثالا لاهل اليقظه وهو ان المسواك نبات لطيف نظيف
وغصن شجر عذب مبارك والاسنان خلق خلقه الله تعالى في
الحلق الة واداة للمضغ وسببا لاشتهاء الطعام واصلاح المعدة
وهي جوهرة صافية يتلوث بصحبة تمضيغ الطعام وتتغير بها
رايحة الفم ويتولد منها الفساد في الدماغ فاذا استاك المؤمن
الفطن بالنبات اللطيف ومسحها على الجوهرة الصافية ازال عنها
الفساد التغير وعادت الى اصلها كذلك خلق الله القلب طاهرا صافيا
وجعل غذاه الذكر والفكر والهيبة والتعظيم واذا شيب القلب
الصافي فغذيته بالغفلة والكدر صقل بصقله التوبة ونظف
بماء الانابة ليعود على حالته الاولى وجوهرته الاصليه قال الله
عز وجل ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين وقال النبي ص
عليكم بالسواك ظاهر الاسنان واراد هذا المعنى ومن اناخ تفكره
على باب عتبة العبرة في استخراج مثل هذه الامثال في الاصل
الفرع فتح الله له عيون الحكمة والمزيد من فضل الله والله
لا يضيع اجر المحسنين حضرت صادق ع ابتدا بمنافع مسواك ظاهر
بدن وباطن ان بقول نبي ص كه السواك مطهرة للفم مرضاة للرب
واشارة بانمعنى نموده كه چنانكه بمسواك كردن الحق الشيا پاكيزكي

اسنان است از چرکینت والودکی ماکول ومطعوم ومسواک اسنان را بان پا
وپاکیزه نماید همچنین بتضرع وخشوع وتهجد واستغفار در
اسحار که سبب بر طرف شدن وپاکیزکی کدورات باطنی است
باید که ازاله کناهان وکدورات باطنی خود نموده خود را خالص
وبیغش کردانی از برای بندکی خداوند جهان تعالی شانه چه رسول
ثقلین ص اراده فرموده باستعمال مسواک مثلی از برای بیداران
از خواب غفلت که چنانچه مسواک نباتیست لطیف ونظیف واسنان
نیز مخلوقیست صافی که حق سبحانه وتعالی او را در میان مخلوقات
خلق نموده بجهة خاییدن ماکول ومطعوم وخاییدن ان ملوث
ومتغیر وموجب فساد شوند وبمسواک نمودن ومالیدن ان
بر اسنان از الفساد وتغیر ان شده بحالت اصلی خود عود نماید
همچنین حق جل وعلا دل مؤمن را که معبد المعبود حقیقیست پاک و
صاف خلق نموده یاد اوری وتفکر وتعظیم وترس وبیم را غذا
او کردانیده پس اکر بعکس ان عمل نموده غفلت وعدم یاد داشت
الهی را غذای او ساخته مکدر بکدورات کردد باید که او را
بصقل توبه وانابت صیقل داده زنک کدورت از ان بزداید
تا بحالت اصلی خود رجوع نموده محبوب معبود حقیقی خود کردد
چنانکه حق سبحانه فرموده که ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین

باب و

المبرز قال الصادق علیه السلم انما سمی المستراح

وبمضاجعة ماکول ومطعوم م

مستراحًا لاستراحة النفوس من اثقال النجاسات واستفراغ الكثافات
والقذر منها والمؤمن يعتبر عندها ان الخالص من حطام الدنيا كيف
تصير عاقبتها فتسرع بالعدول عنها وتركها ويفرغ نفسه وقلبه
عن شغلها ويستنكف عن جمعها واخذها استنكافه عن النجاسة والغائط
القذر ويتفكر في نفسه المكرمة في حال كيف تصير ذليلة في حال
ويعلم ان التمسك بالقناعة والتقوى يورث له راحة الدارين فان
الراحة في هوان الدنيا والفراغ من التمتع بها وفي ازالة النجاسة
من الحرام والشبهة فيغلق عن نفسه باب الكبر بعد معرفته واتيانها
وتغير من الذنوب وتفتح باب التواضع والندم والحياء ويجتهد في
اداء اوامره واجتناب نواهيه طلبا لحسن المآب وطيب الزلف
ويسجن النفس في سجن الخوف والصبر والكف عن الشهوات الى ان يتصل
بامان الله في دار القرار ويذوق طعم رضاه فان المعول على
ذلك وما عداه لا شيء حضرت عليه السلام اراده بيان معنى ومرموز
كه مؤمن هرگاه كه بچشم عبرت ملاحظه حال مبرز ومستراح كه
محل استراحت وفراغ نفوس از زحمت اثقال نجاسات واستفراغ
كثافات است نماید وبیند كه خلاصه آب وعلف دنیای
ناپایدار سرانجام این بچه برگشته پس بزودی وسرعت تمام میل از
دنیا وترك آن نموده نفس ودل خود را از آن فارغ وازجمع و
ذخیره آن مستنكف دارد از قبیل استنكاف از نجاسات ومدام

تفكر وتدبر نماید در نفس عزیز خود كه چگونه از حال اوج عزت
بحضیض خواری وذلت گرفتار ویقین بداند كه چنگ در دامن قناعت
وپرهیزكاری زدن مورث راحت وفراغت دارین او بود چه ظاهر
وهویداست كه راحت وسبكباری وخواری وعدم اعتبار وفراغ
از متاع دنیا وازاله نجاسات محرمات ومشتبهات باشد چنانچه
بعضی از عارفین گفته اند كه از دست برآید پوست از تن بیرون كن تا كه
بارت كمتر لك پی بیرون درین هنگام در كبر ومنی بروی نفس خود بسته
از گناهان گریزان ودر تواضع وپشیمانی از كردار ناثواب بروی خود
گشاید وبجد وجهد تمام ادا اوامر واجتناب از نواهی نماید تا آنكه
سرانجام او بخیر وخوبی برگشته بمنزل خوش اینده قرب رسد ونفس
اماره را در زندان خوف وصبر وبازداشتن از شهوات داشته
در امان ملك علام قرار وكام وذایقه خود را حلاوت وطعم
رضای الهی چشانیده شیرین دارد والله الموفق

باب ۱۰

الطهارة قال الصادق عليه السلام اذا اردت الطهارة والوضوء
فتقدم الى الماء تقدمك الى رحمة الله فان الله قد جعل الماء مفتاح
قربته ومناجاته ودليلا الى بساط خدمته وكما ان رحمته
تطهر ذنوب العباد كذلك نجاسات الظاهر يطهرها الماء لا غير قال
الله تعالى وهو الذي ارسل الرياح بشرا بين يدي رحمته

انزلنا من السماء ماء طهورا و قال عز وجل وجعلنا من الماء
كل شيء حي فكما احياء به كل شيء من نعيم الدنيا كذلك بفضله ورحمته
حياة القلوب والطاعات وتفكر في صفاء الماء و رقته وطهوره
وبركته ولطيف امتزاجه بكل شيء و في كل شيء واستعمله في تطهير
الاعضاء التي امرك الله بتطهيرها وآت باداب فرايضه وسننه
فان تحت كل واحد منها فوايد كثيرة اذا استعملتها بالحرمة انفجرت
لك عين فوايد عن قريب ثم عاشر خلق الله كامتزاج الماء بالاشياء
يؤدي كل شيء حقه ولا يتغير عن معناه معتبرا القول رسول الله صلى الله
عليه واله مثل المؤمن الخالص كمثل الماء ولكن صفوتك مع الله
تعالى في جميع طاعتك كصفوة الماء حين انزله من السماء وسماه طهورا
وطهر قلبك بالتقوى واليقين عند طهارة جوارحك بالماء
اشاره باين فرموده كه هرگاه بنده مؤمن اراده نمايد كه بشرايط
بندگی خود عمل و قدم بر بساط خدمت خداوند جهان گذارد بايد كه
اولا تقدم باب كه اشرف وانفع اصول واركان اربعه كاينات
نموده ظاهر بدن خود را بان از نجاسات پاك و پاكيزه نمايد چه حق سبحانه و
تعالى اب را كليد فتح الباب منزل قرب ومناجات ودليل بساط حضرت
خود كردانيده وچنانچه رحمت او تعالى شانه پاك كننده گناهان بندگان
بود همچنين مطهر و پاك كننده نجاسات ظاهر بدن منحصر در اب باشد

واستشهاد

واستشهاد بحسن و زيبائی اب و بودن ان رحمتی از رحمتهای
غير متناهی الهی و پاكی ان نموده بايات معجزات كه وهو الذي ارسل
الرياح بشرا بين يدي رحمته وانزلنا من السماء ماء طهورا
وجعلنا من الماء كل شيء حي و تمثيل نموده كه چنانكه حق سبحانه و
تعالى باب زنده وحی كردانيده جميع نعيم دنيا را همچنين بفضل و كرم
اوست زندگانی دلها واطاعت وانقياد ايشان وامر بتفكر در
خواص آب ومنافع تفكر فرموده كه بايد ملاحظه وتفكر در صفا
وخوش ايندگی و رقت وپاكی و بركت ولطافت امتزاج ان بهر شیء
ودر هر شیء نموده استعمال ان در تطهير اعضائی كه مامور بتطهير
انهائی نموده و ملتزم اتيان باداب فرايض وسنن تطهير اعضا
بر طوری كه مقرر در شريعت بود چه در تحت هر واحدی از انها فوايد بی
حد و شمار باشد و هرگاه استعمال ان نمائی بر سبيل حرمت منفجر
وگشاده شود از برای تو چشمه خشكوار فوايدان عنقريب و بايد
كه بدستوری كه اب بدان تغير ممزوج بهر شیء شده ادای حق هر شیء
نمايد ومعاشرت خلق خداوند عالميان بران نحو نموده چه رسول
ثقلين صلی الله عليه واله فرموده كه مثل المؤمن الخالص كمثل الماء
وبايد كه بموافقت اب نزد تطهير اعضا وجوارح تطهير دل خود با
پرهيزكاری ويقين نموده بعبادت معبود حقيقی اشتغال نمائی
والله الموفق والمعين باب ١١ الخروج من المنزل قال الصـ ع

اذا خرجت من منزلك فاخرج خروج من لا یعود ولا یکن خروجك
الا لطاعة او فی سبب من اسباب الدین والزم السکینه والوقار
واذکر الله سرا وجهرا سئل بعض اصحاب ابی الدردا اهل دار عنه
فقالت خرج فقال متی یعود فقالت متی یرجع من روحه بید غیره ولا یملك
لنفسه نفعا ولا ضرا واعتبر بخلق الله برهم وفاجرهم این ما مضیت
واسئل الله ان یجعلك من خاص عباده وان یجعلك من الصالحین وان
یلحقك بالماضین منهم وبحشرك فی زمرتهم احمده واشکره علی ما عصمك
عن الشهوات وجنبك من قبح افعال المجرمین وغض بصرك عن الشهوات
ومواضع النهی واقصد فی مشیك وراقب الله فی کل خطوة کانك
علی الصراط جایز ولا تکن لغانا وافش السلام باهله مبتدیا ومجیبا
واعن من استعان بك فی حق وارشد الضال واعرض عن الجاهلین
واذا رجعت ودخلت منزلك فادخل دخول المیت فی القبر حیث لیس له
همه الا رحمة الله وعفوه بدان ای عزیز که چون حکمت بالغه
حق سبحانه وتعالی مقتضی آنست که انسان از ابتداء فطرت و سفر این
عالم تا هنگام رجوع وعود بمبدء حقیقی وموطن اصلی خویش هر جدی
در مرحله وسر منزلی مناسب بسر برده بعد از تحصیل استعداد و
قابلیت منزلی دیگر از آن منزل بانگ رحیل در داده در منزل ونشاء
دیگر بار اقامت کشاید وبرین وتیره جاده عمر طی نماید تا هنگام
وصول بموطن اصلی پس باید که در هر منزلی ومرحلهٔ اهتمام بتهیه زاد

و راحله منزل دیگر خود نموده انا فانا منتظر رحلت وکوچ از آن منزل بود
وبموجب الدنیا مزرعة الاخرة تخم بذر نکوئی وعدم تعلق این کهنه
رباط ومتاع آن در زمین دل خود بیفشاند وزیاده از لحظه جیم زیربر
داشت مکث وامید بآن گشت بان نداشته باشد تا اینکه در آن
سفر بی زاد وراحله از کاروان وقافله تمامی منزل سبکبار وپیش
باشد چنانچه آنحضرت علیه السلام ایما بآن فرموده که اذا خرجت
من منزلك فاخرج خروج من لا یعود ولا تکن خروجك الا لطاعة او فی
سبب من اسباب الدین والزم السکینه والوقار وذکر الله سرا
وجهرا وظاهر است که هرگاه احدی مالك نفع وضرر خود نبوده جان
او در قبضه قدرت او نبوده جان او در قبضه امید زندگانی دمی
داشتن در سرای فانی از کمال الجهل ونادانی او بود چنانکه اهل
آن در رد جواب سائل از زمان عود ورجوع آن در رد اهل منزل خود
گفته که متی یرجع من روحه بید غیره ولا یملك لنفسه نفعا ولا ضرا
وآنحضرت علیه التحیه والثناء بقول واعتبر بخلق الله برهم وفاجرهم
این ما مضیت الی آخر الحدیث اشاره بتعلیم وروش خروج از منزل
فرموده که باید بچشم اعتبار ودیده بصیرت در هر مکانی ومنزلی که
اتفاق افتد ملاحظه نیکان وبدان خلق خدا وند جهان نموده
امیدوار بآن باشی که حق تعالی بنظر رحمت بر تو نظر کرده ترا از جمله
خاصان وصلحاء وملحق به پیشینیان نان ودر جرگه وزمره ایشان

محفوظ دارد و حمد و شکر جناب مقدس او تعالی شانه بر نعمت عصمت
او متابعت شهوت و اجتناب از قبیح افعال مجرمین و گناهکاران نموده
چشم از شهوات و مواضع منهیه پوشیده دارد باید که در رفتار
اقتصاد و میانه روی و گذران بر صراط و نباید که التفات بهیچ
کرد و هنگام حرکت ملتفت و مشغول داری چشم و دل خود را بهر
سوی و هر جایی بلکه باید که دل و چشم خود را مشغول بذکر و رویت
عجایب صنع صانع حکیم داشته باش و ظاهر گردانی سلام خود را
بر اهل سلام اعم از آنکه بادیان باشی یا مجیب و باید که مدام معین
و مددکار دانان باشی که طلب استعانت نمایند در امر حقی و از
گمراهان ایشان نموده دست از جهان کشیده داری و هر گاه
رجوع بمنزل خود نموده داخل منزل شوی باید که دخول تو در منزل
از قبیل دخول میت در قبر بود که او را در انجا دست از همه ارزوها
کوتاه شده بجز از ارزوی رحمت و غفران حق جل و علا نمانده
و ندارد **باب ۱۲** دخول المسجد قال الصادق علیه السلم فاذا
بلغت باب المسجد فاعلم انک قصدت ملکا عظیما لا یطأ بساطه الا
المطهرون و لا یؤذن لمجالسته الا الصدیقون و هب القدوم
الی بساط خدمة الملک هیبة الملک فانک علی خطر عظیم ان غفلت
واعلم انه قادر علی ما یشاء من العدل والفضل معک و بک فان
عطف علیک بفضله و رحمته قبل منک یسیر الطاعة و اجزل لک

نموده در هر کاری نگهبان
انجناب مقدس باشی
از قبیل آنکه گویا جایز
مر

علیها

علیها ثوابا کثیرا و ان طالبک باستحقاق الصدق والاخلاص عدلا
بک حجبک و رد طاعتک و ان کثرت و هو فعال لما یرید واعترف
بعجزک و تقصیرک و فقرک بین یدیه فانک قد توجهت للعباده
له والموافقه له واعرض اسرارک علیه و لتعلم انه لا یخفی علیه
اسرار الخلایق اجمعین و علانیتهم و کن کافقر عباده بین یدیه
و اخل قلبک عن کل شاغل یحجبک عن ربک فانه لا یقبل الا الاطهر
والاخلص فانظر من ای دیوان یخرج اسمک فان ذقت من حلاوة
مناجاته و لذیذ مخاطباته و شربت بکاس رحمته و کراماته من حسن
اقباله علیک و اجابته فقد صلحت لخدمته فادخل فلک الاذن
والامان فقف وقوف مضطر منقطع قد انقطع عنه الحیل و قصر
عنه الامل و قضی الاجل فاذا علم الله من قلبک صدق الالتجاء
الیه نظر الیک بعین الرأفة والرحمة والعطف و وفقک لما یحب
و یرضی فانه کریم یحب الکرامه بعباده المضطرین الیه المحترقین
علی بابه لطلب مرضاته قال الله عز و جل امن یجیب المضطر اذا دعاه
پوشیده نیست که هر شخصی که قامت قابلیتش بزیور حسن معاشرت
و شرایط بندگی از کسر نفس و عدم کبر و تکبر و منی و پاکی طینت
و ادب و راستی و درستی و عقیده تمام اراسته و پیراسته نبود
قابل خدمت شاهان و لایق و شایسته قربانان نبوده از هیبت
نصیب حاجبان اندرگاه از ساحت حریم قرب ایشان محروم و بی بهره

ماند پس هر احدی که اراده بندگی پادشاهی نماید که ملکش
انبار و درگاه لطفش بر خاص و عام درگاه و بیگاه باز است
بطریق اولی باید که هنگام وصول باندرگاه بداند که او قصد جناب
پادشاهی عظیم نموده که بر بساط قرب او قدم نگذارند مگر پاکیزگان
پرهیزکار و لایق مجالست و مأذون در آن نباشند مگر راست
گویان درست کردار باید که با بیم و خوف و تذکر تمام قدم بر بساط
خدمت و بندگی او تعالی شانه گذاشته ارسنده شد باد قهر و غضب
آن ذو الجلال بر حذر و اندیشه بیشمار بوده از فراموشی و غفلت
خود بر حذر باشی چه بر خوف و خطر عظیم بود بمجرد لحظه غفلت و
دوری تمام رو نماید مر او را از آن چنانچه عرفا گفته اند
رفتم که خار از پا کشم محمل نهان گشت از نظر یک لحظه غافل
گشتم و صد ساله راهم دور گشت و باید بدانی این معنی را که حق سبحانه
و تعالی قادر است بر اینکه آنچه خواهد با تو و بتو کند پس اگر
چنانچه از روی فضل و کرم و رحمت بر تو نظر نماید و قبول طاعت
تو مقبول آن درگاه شد جزای کثیر مر ترا عنایت فرماید و اگر
طلب تو بسبب استحقاق صدق و اخلاص تو نماید از روی عدل
منع ورد طاعت و بندگی تو نموده اگرچه بسیار بود و باید که
معترف بعجز و تقصیر و احتیاج خود بود نزد آن احد یگانه زیراکه
متوجهی از برای عبادت او جل مجده و باید که عرض احوال پوشیده

وپنهان

و پنهان خود بر او نموده بدانی که نزد او سبحانه پوشیده و مکنون
جمیع خلقان مخفی و مستور نیست و باید از قبیل محتاج ترین بندگان
بوده و دل خود را فارغ داری از آنچه مانع باشد مر تو را از یاد
پروردگار چه قبول درگاه او سبحانه نگردد مگر پاکیزه و خالص ترین
خلقان پس باید که بدیده بصیرت و چشم عبرت ملاحظه نمائی
که اسم تو از دفتر کیان بیرون آمده داخل در شمار کدام از بندگان
الحکم اگر چنانچه از جمله و در زمره آنان باشی که کام خود از
حلاوت مناجات و لذیذ مخاطبات آن معبود حقیقی شیرین
ساخته بجام رحمت و کرامت او تعالی شانه شرب زلال اقبال
او عز شانه نمائید پس تحقیق ترا صلاحیت و قابلیت خدمت و
مأذون در دخول و در امان از دور باش حاجبان باشی و اگر
نه از جمله آنان باشی که پس باید که معتکف و واقف بر آن درگاه
بود از قبیل و توقف مضطر بیچاره که بتحقیق منقطع شده از چاره ها
و کوتاه گردیده بر و رشته آرزو و منقضی گردیده مدت و فی
چه هر انگاه که حق سبحانه و تعالی از دل تو دانست راستی هم
الحال ترا بود از روی رحمت و رافت و مهربانی بر تو نظر نموده
ترا موفق بتوفیق ما یحب و یرضی گرداند چه آن منبع خیر و جود
کریم و دوستدار کرامت بر بندگان مضطر خود بود چنانچه
آیه کریمه امّن یجیب المضطر اذا دعاه مشعر بر آنست باب ۱۳

القبلة

افتتاح الصلوة قال عليه السلم اذا استقبلت القبلة للصلوة
فايس من الدنيا وما فيها والخلق وما هم فيه واستفرغ قلبك عن
كل شاغل يشغلك عن الله وعاين بسرك عظمة الله واذكر وقوفك
بين يديه يوم تبلو كل نفس ما اسلفت وردوا الى الله مولهم الحق
وقف على قدم الخوف والرجاء فاذا كبرت فاستصغر ما بين السموات
العلى والثرى دون كبريائه فان الله اذا اطلع على قلب العبد وهو
يكبر وفي قلبه عارض عن حقيقة تكبيره قال يا كاذب اتخدعني وعزتي
وجلالي لاحرمنك حلاوة ذكري ولاحجبنك عن قربي والمسارة
بمناجاتي واعلم انه غير محتاج الى خدمتك وهو غني عن عبادتك
ودعائك وانما دعاك بفضله ليرحمك ويبعدك عن عقوبته
وينشر عليك من بركات حنانيته ويهديك الى سبيل رضاه
ويفتح عليك باب مغفرته فلو خلق الله عز وجل على ضعف ما خلق
من العوالم اضعافا مضاعفة على سرمد الابد لكان عنده سواء
كفروا باجمعهم به او وحده فليس له من عبادة الخلق الا
اظهار الكرم والقدرة فاجعل الحياء رداء والعجز ازارا
وادخل تحت سر سلطان الله تغنم فوايد ربوبيته مستعينا به و
مستغيثا اليه الحديث آنحضرت عليه السلم ميفرمايند كه هر گاه
در مقابل قبله در امدي مواجه ان كردي بايد كه از دنيا و
ما فيها و ساير مخلوقات وانچه ايشان در ان باشند مايوس بوده

لوح دل خود را فارغ و ساده داري از انچه مشغول و فارغ دارد
ترا از خداوندجهان و بديده باطن و چشم عقل بر سبيل معاينه
ملاحظه عظمت و بزرگواري ان معبود حقيقي نموده على سبيل
الدوام متذكر و ياد بر پا ايستادن خود نزد او تعالى يوم تبلوا
كل نفس ما اسلفت وردوا الى الله مولهم الحق نموده ياداوري
هنگام وقوف خود را در ان يوم نزد ان خداوندجهان بر طاق
نسيان و فراموشي نگذاشته واقف بر قدم خوف و رجا بوده بايد
بعد از ثناء او و عظم شانه تكبير بايد كرد كوچك و بيقدر و صغير شماري
پس ما بين السموات العلى والارضين السفلى را در جنب كبريا
و عظمت و جل مجده چه حق تعالى شانه هرگاه مطلع بر ما في الضمير
و دل بنده شود در حال تكبير و در دل او معارضي مشاهده
نمايد كه از حقيقت تكبير او و عظم قدره مخاطب كرداند ان بنده را
بخطاب اي كاذب ايا خدعه مي نمايي بمن و قسم بعزت و جلال خود
ياد نمايد كه هر اينه محروم و بي بهره كردانم ترا از حلاوت و
شيريني ذكر خود و هر اينه محجوب كردانم ترا از قرب جوار و
سرور مناجات خود و بايد دانست كه او سبحانه و تعالى محتاج
بخدمت و بندگي تو نبوده غني و بي نياز از عبادت تو بود
و خواندن ترا بفضل و كرم خود از باب ترحم و نشر بركات
خود بر تو و از جهة دور كردانيدن مر ترا از عقوبت و نقمات

سبیل رضاء خود وکشودن در مغفرت بروی تو باشد والا اگر
در از باب رحمت بر تو بودی اگر چندین برابر انچه خلق نموده تا ابد
الابدین همکی کافر یا موحد بودندی نزد او علی السویه بودی و
نقصی وضرری باو تعالی نرسیدی پس غرض از عبادت خلق وسیله
او نباشد مکر اظهار کرم و قدرت خود پس باید که جبا و عجز را دا
وازار خود کردانیده داخل در تحت سلطنت خدا ونه عالمیان
شده فواید پروردکاری او را غنیمت بزرک دانی در حالتی که مستعین
ومستغیث باو باشی والله الموفق والمعین باب ١٤

القراءة قال عليه السلام من قرأ القران ولم يخضع
لله ولم يرق قلبه ولم ينشئ حزنا ووجلا في سره فقد استهان بعظم
شان الله وخسر خسرانا مبينا فقاري القران يحتاج الى ثلثة
اشياء قلب خاشع وبدن فارغ وموضع خال فاذا خشع لله قلبه
فر منه الشيطان الرجيم قال الله تعالى فاذا قرأت القران
فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم واذا تفرغ نفسه من الاسباب
تجرد قلبه للقراءة فلا يعرضه عارض فيحرمه نور القران وفوايده
واذا اتخذ مجلسا خاليا واعتزل من الخلق بعد ان اتى بالخصلتين
الاوليين استانس روحه وسره بالله ووجد حلاوة مخاطبات
الله عباده الصالحين وعلم لطفه بهم ومقام اختصاصه بهم
لقبول كراماته وبدايع اشاراته فاذا اشرب كاسا من هذا المشرب

حينئذ

حينئذٍ لا يختار على ذلك الحال حالاً ولا على ذلك الوقت وقتاً
بل يؤثره على كل طاعة وعبادة لان فيه المناجاة مع الرب بلا
واسطة فانظر كيف تقرأ كتاب ربك ومنشور ولايتك وكيف تجيب
اوامره ونواهيه وكيف تمتثل حدوده فانه كتاب عزيز لا يأتيه الباطل
من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد فرتله ترتيلا وقف عند
وعده ووعيده وتفكر في امثاله ومواعظه واحذر ان يقع من
اقامتك حروفه في اضاعة حدوده اشاره باین فرموده که متعبد
بقرات قران مجید وفرقان حمید را لازم است قرائت از روی
خضوع تمام بجا آوردن جهان و فروتنی مرتبه خود ورقت قلب
وخوف واندیشه بیشمار کرا اگر نه برین وتیره قراءت نماید بدانکه
وشبهه اهانت نموده باشد بعظم شان حق سبحانه وتعالی وخسر خسرانا
مبینا ومتفرع بر این صفات کردانیده احتیاج قاری را بتحصیل صفات
دیگر و فواید انکه پس قاری قران محتاج بود بصفات ثلثه
خشوع و فراغ بدن وعدم اشتغال بتخلی از اشغال دنیا وموضع
خالی از اغیار چه هرکاه دل او خاشع از برای پروردکار والتفات
لیل ونهار بود شیطان از او بر وسلطنت وسوسه مردم ومجال فر
او نماند مدام از مجالست او کریزان و هراسان بود واستشهاد
برین بکریمه فاذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم نموده وهنکامی که نفس خود را فارغ از اشتغال باسباب

دنیاء ناپایدار دارد دل او مجرد و ساده از برای قراءت کردن
عارض نکرده او را عارضی که موجب حرمان او بود از فواید نور
قرآن که باعث روشنی و ضیاء قلبست و انگاهی که خلوت گزیده
چشم از اختلاط خلق جهان پوشیده دارد بعد از اتیان بصلوتین
اولین روح او مستانس بخدمت خداوند عالمیان گردیده ادراک
چاشنی حلاوت مخاطبات او تعالی شانه بعباد صالحین نماید و مراد او را
علم حاصل شود بلطف و اختصاص خداوند جهان بموا انعقاد را بقبول
کرامات و اشارات بدیعه تازه تا اینکه بعد از آشامیدن جام
خوشگوار از این مشرب اختیار ننماید بر این حال حالی دیگر و بر وقت
وقتی دیگر را بلکه اختیار این حال بر هر طاعتی و هر عبادتی نماید چه درین
حال و بسبب این حال رو دهد مناجات پروردگار بدون وساطت
غیر پس باید که بچشم عبرت نظر نمایی که چگونه و بچه کیفیت قراءت مینمایی
مکتوب رب تعالی شانه و منشور ولایت خود و چگونه اجابت و انقیاد
نموده انهی اوامر و نواهی آن پروردگار را و بچه نحو حدود او تعالی
جهت تو متمثل گردیده فانه کتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه
ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید فیرتله ترتیلا و با یکدیگر نزد وعد
و وعید او تعالی توقف نموده از انجناب مقدس استغاثه و مغفرت
از گناهان خود کرده و عید بر آن شده و رسیدن بوعده او تعالی نموده
تفکر در مثلها و موعظها و حذر از افتادن در تضییع حدود قرآن نموده

باب ۵ الرکوع قال الصـ علیه السلام لا یرکع عبد لله
رکوعا علی الحقیقة الا زینه الله تعالی بنور بهائه و اظله فی ظلال
کبریائه و کساه کسوة اصفیائه و الرکوع اول و السجود ثان فمن اتی بمعنی
الاول صلح للثانی و فی الرکوع ادب و فی السجود قرب و من لا یحسن
الادب لا یصلح للقرب فارکع رکوع خاشع لله بقلبه متذلل
وجل تحت سلطانه خافض له بجوارحه خفض خائف حزن علی ما یفوته
من فائدة الراکعین و حکی ان ربیع بن خثیم کان یسهر باللیل حتی
الی الفجر فی رکوعه واحدة فاذا هو اصبح تزفر و قال آه سبق المخلصون
و قطع بنا و استوف رکوعک باستواء ظهرک و انحط عن همتک
فی القیام بخدمته الا بعونه و فر بالقلب من وساوس الشیطان
و خدایعه و مکائده فان الله تعالی یرفع عباده بقدر تواضعهم له
و یهدیهم الی اصول التواضع و الخضوع و الخشوع بقدر اطلاع
عظمته علی سرایرهم • بدان ای عزیز که رکوع حقیقی همین خم
و راست شدن ظاهر مردمان که دل ایشان پای بند علایق
و عوایق و جمع و ذخیره اسباب و اعتبارات بی اعتبار دنیای
ناپایدار و دام فریب عوام کالانعام است نباشد بلکه رکوع
حقیقی آن باشد که راکع در هنگام رکوع خود جمیع موجودات را
در جنب عظمت الهی فراموش نموده و نابود انگاشته رعایت
مجموع حدود و شرایط آن از خشوع و اخلاص و خضوع و تعظیم معبود

حقیقی از ما سوا بجا آورده کردن رضا و تسلیم بقضا و قدر و اغماض
جهان کنار دو چنانچه عارفی گفته نماز تو کی شود هرگز نمازی
بکلی تا تو خود را در نبازی و هیچ بنده مخلص و مومن صادق
حقیقی نباید مگر اینکه حق سبحانه و تعالی او را منور و مزین بنور
نیابت خود کرداند و سایه مرحمت و کبریائی خود بر سر او گسترانید
و او را مخلع بخلعت برگزیدگان خود سازد چنانچه حضرت صادق
علیه السلم فرموده لا یرکع عبد لله رکوعا علی الحقیقة الا زینه الله
تعالی بنور بهائه و اظله فی ظلال کبریائه و کساه کسوة اصفیائه
و بباید دانست که رکوع که یکی از ارکان عبادتست بمنزله مقدمه
سجود و ما یتوقف علیه آن بود چه سجود مرتبه رجوع و وصول
بنده است بمعبود حقیقی و مقصود اصلی و رکوع طریق و راه آن
و ظاهر است که طریق مقصود مقدم بر وصول بمقصود موقوف
بر سپردن راه آن باشد پس اگر طی طریق بر وجه احسن و بر نهج اولی
روان شاه راه شریعت نماید از صلاحیت وصول بمقصود محروم
و بی بهره مانده در تیه کم راهان سرگردان گردد چنانچه آنحضرت
عم اشاره باین فرموده که و الرکوع اول و السجود ثان فمن اتی بمعنی
الاول صلح للثانی و فی الرکوع ادب و فی السجود قرب و من لا یحسن
الادب لا یصلح للقرب پس باید رکوع را بر وتیره رکوع خاشعین
بقلب نموده ذلیل و خوار و خایف باشی در تحت سلطنت پروردگار

خود تعالی شانه و باید که حفظ رکوع خود بجوارح و اعضا نموده از قبل
حفظ خایف اند و هنالک بر آنچه فوت شده او را از فایده رکوع
کنند کان و حکایت کرده شده که ربیع بن خیثم علیه الرحمه شب را
بر بیداری گذرانیدی تا صبح در رکعة واحده و بعد از آن رفع راس
از روی تاسف فریاد بر آوردی که آه سبق المخلصون و قطع بنا و
باید که استیفای رکوع خود بماوی کند دامیدن پشت نموده
و فرو نماید ترشناسی همت خود را از قیام بخدمت خداوند جهان
مگر بعون و یاری او جل و علا و گریزان باید بود بدل از
وساوس شیطانی و فریب و کید های او لعنه الله چه حق سبحانه
و تعالی بلند مرتبه گرداند بندگان خود را بقدر تواضع ایشان
مر او را سبحانه و هدایت و راه نماید ایشانرا باصول تواضع
و خضوع و خشوع بقدر اطلاع بر بزرگواری خود بر مخبیات
بندگان باب ١٦ السجود قال الصادق علیه السلام ما خسر
و الله من اتی بحقیقة السجود و لو کان فی العمر مرة واحدة
و ما افلح من خلا بربه فی مثل ذلک الحال شبیها بخادع نفسه
غافلا لاهیا عما اعد الله للساجدین من البشر العاجل و راحة
الاجل و لا بعد عن الله ابدا من احسن تقربه فی السجود و لا قرب
الیه ابدا من اساء ادبه و ضیع حرمته بتعلیق قلبه بسواه
فی حال سجوده فاسجد سجود متواضع لله ذلیل علم انه خلق من تراب

بطاه الخلق وانه اتخذك من نطفة يستقذرها كل احد وقد جعل الله
معنى السجود سبب التقرب اليه بالقلب والسر والروح فمن قرب منه
بعد من غيره الا ترى في الظاهر انه لا يستوي حال السجود الا بالتوارى
عن جميع الاشياء والاحتجاب عن كل ما تراه العيون كذلك امر الباطن
فمن كان قلبه متعلقا في صلوته بشئ دون الله فهو قريب من ذلك
الشئ بعيد عن حقيقة ما اراد الله منه في صلوته قال الله تعالى ما
جعل الله لرجل من قلبين في جوفه وقال رسول الله صلى الله لرجل
عليه واله وسلم قال الله تعالى لا اطلع على قلب عبد فاعلم فيه حب
الاخلاص لطاعتي لوجهي وابتغاء مرضاتي الا توليت تقويمه وسياسته
ومن اشتغل بغيري في صلوته فهو من المستهزئين بنفسه ومكتوب اسمه
في ديوان الخاسرين قسم ياد نموده انحضرت ص بخداوند عالميان که
زيان نکند هر انکسی که اتيان نمايد بحقيقت سجود اگر چه در مدت عمر
يکمرتبه باشد و رستگار نگردد انکسی که خلوت نمايد بپروردگار
خود و درين حال شبيه بفريبنده نفس خود بوده غافل ولاهي
باشد از انچه مهيا کردانيده حق تعالی از برای ساجدين از بشارت
دنيا و راحت يوم الجزاء و دور و بعيد نبود از پروردگار خود
ابد الابدين انکسی که بر سبيل نيکوئی تقرب بجويد در سجود و هرگز
نزديك نشود با وجل و عز کسی که زشت و بد و ضايع نمايد ادب
و حرمت خود را بمعلق کردانيدن دل خود بسوای او جل و عز در حال

سجود و بعد از قسم و ذکر عدم خسران ساجد واستقرار اين معنی
در خاطر امر نموده باينکه پس بايد که سجده نمائی بر نحو سجود شخصی که
در نهايت فروتنی و خواری بوده نسبت بجناب مقدس باری تعالی
و داند که او مخلوق از خاکيست که مدام پايمال و لکدکوب جمله
خلق جهانست و نيز بايد دانست که حق تعالی ابتداء خلق او از نطفه
نموده که پليد و نجس شمرده او را هر احدی و بتحقيق کردانيده معنی
سجود را سبب و باعث بر نزديکی بنده بسوی خود به دل و جان
پس هر انکسی که نزديکی باو تعالی نموده قرب بجويد دور از غير او
ماند و تشبيه اين معنی نموده که ايا ملاحظه نمائی در ظاهر حال که
مستوی و راست نشود حال سجود مگر به پنهانی از جميع اشياء
و احتجاب از هر انچه بديدها ملاحظه ان نمايند همچنين بر وتيره
بود امر باطن پس هر انکس که دل او در نماز متعلق و پای بند
غير خدا و نه جهان بود بدرستی که او نزديك و قريب بان شیء بوده
دور ماند از حقيقت انچه اراده نموده است حق تعالی از و در نماز
پس ای عزيز اگر اراده ان داری که از جمله مقربان اندرگاه بوده
از ساير لطف و رحمت خدا و نه جهان دور و بی بهره نمانده در
دفتر خاسرين و از جمله مستهزئين بنفس خود نباشی چنانچه رسول
ثقلين ص خبر داده که قال الله تعالی لا اطلع علی قلب عبد فاعلم فيه
حب الاخلاص لطاعتی لوجهی وابتغاء مرضاتی الا توليت تقويمه وسياسته

ومن اشتغل بغيري في صلوته فهو من المستهزئين بنفسه مكتوب
اسمه في ديوان الخاسرين بايد كه پيوسته بدل وجان متوجه بندگي
وطاعت وذكر او تعالى بوده بغيري نپردازي چنانچه شاعر گفته
اي آنكه بقبله وفا روست ترا از مغز چرا حجاب شد پوست ترا
دل در پي اين وآن نه نيكوست ترا يكدل داري بس است يكدوست ترا

باب ۱۰۷ التشهد قال الصادق عليه السلام التشهد ثناء على الله فكن عبدا له
في السر خاضعا له في الفعل كما انك عبد له بالقول والدعوى وصل
صدق لسانك بصفاء صدق سرك فانه خلقك عبدا وامرك ان
تعبده بقلبك ولسانك وجوارحك وان تحقق عبوديتك له بربوبيته
لك وتعلم ان نواصي الخلق بيده فليس لهم نفس ولا لحظة الا بقدرته
ومشيته وهم عاجزون عن اتيان اقل شيء في مملكته الا باذنه وارادته
قال الله عز وجل وربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة
من امرهم سبحان الله وتعالى عما يشركون فكن لله عبدا ذاكرا بالقول
والدعوى وصل صدق لسانك بصفاء سرك فانه خلقك فعز
وجل ان يكون ارادة ومشية لاحد الا بسابق ارادته ومشيته
واستعمل العبودية في الرضا بحكمته والعبادة في اداء اوامره
وقد امرك بالصلوة على نبيه محمد صلى الله عليه وآله فاوصل صلوته
بصلوته وطاعته بطاعته وشهادته بشهادته وانظر الى ان لا تفوتك
بركات معرفة حرمته فتحرم عن فائدة صلوته وامره بالاستغفار له والشفاعة

فيك ان اتيت بالواجب في الامر والنهي والسنن والآداب وتعلم
جليل مرتبته عند الله عز وجل چون تشهد عبارتست از گواهي و
تصديق بدل وجان بنده بود بر وحدانيت و پروردگاري وساير
صفات گزيده حضرت باري عز اسمه پس لازم باشد بنده حقيقي را كه
بشرايط بندگي عمل نموده چنانچه بزبان قال دعوي بندگي وعبوديت
نمايد همچنين بزبان حال وعالم باطن و بحسب عقل از روي
خضوع وفروتني بندگي نموده غيري را شريك وسهيم معبود
حقيقي نگرداند وعبوديت خود را منحصر در آن ذات يگانه داند
راستي قول خود را بصفا وراستي باطن خود گرداند چه حق تعالى
خلق تو بر سبيل عبوديت واز جهه بندگي نموده وامر فرموده كه
عبادت او تعالى نمائي بدل وجان وزبان وساير جوارح وهر گاه متحقق
گرديد بندگي تو نسبت بخداوند جهان بسبب پروردگاري او جل
وعز نسبت بتو ودانستي كه بود ونابود خلق عالم در قبضه قدرت
اوست تعالى شانه پس نخواهند بود مر ايشان را نفسي ولحظه مگر بقدرت
ومشيت او تعالى شانه وايشان عاجز وغير قادر خواهند بود در كمترين
امري در مملكت خداوند عالميان مگر باذن وارادة او عز وجل
چنانچه آيه وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ
أَمْرِهِمْ سُبْحَانَ اللهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ مشعر برانيست پس بايد كه بوده
باشي مر الله تعالى را بنده ذاكر بقول ودعوي ومتصل داري راستي

زبانرا بصفاء باطن چه حق عز وجل خالق دست و عزیز و جلیل آن
ازانست که بوده باشد اراده و مشیئ انبرای احدی مکر باراده
و مشیت مقدم او تعالی پس باید که استعمال نمازی بندکی خود را در
رضا بحکمت و عبادت در اداء اوامر او تعالی و تحقیق امر فرموده
ترا بصلوة بر نبی او محمد صلعم پس باید که متصل داری صلوة نبی و طاعت
او را بطاعت خداوند جهان و شهادت بر نبوت را بشهادت بر
وحدانیت او تعالی و باید که نظر نمائی که فوت نشود ترا برکات معرفت
حرمت او تعالی تا اینکه محروم نمانی از فایده صلوة او تعالی و امر فرموده حبیب
خود حضرت رسالت را باینکه جهت تو و سایر امت استغفار و شفاعت
کناهان ایشان نماید اکر تو اتیان نمائی بواجب امر و نهی و سنن
و آداب او و بدانی مرتبه عظیمه آنحضرت ع را نزد خدای عز و جل

باب ١٥ معنى السلام قال الص عليه السلم معنى السلام
فى دبر كل صلوة الامان اى من ادى امر الله وسنة نبيه
صلى الله عليه واله خاضعا له خاشعا فيه فله الامان من بلاء
الدنيا وبراءة من عذاب الاخرة والسلام اسم من اسماء الله تعالى
اودعه خلقه ليستعملوا معناه فى المعاملات والامانات
والانصافات وتصديق مصاحبتهم فيما بينهم وصحة معاشرتهم
وان اردت ان تضع السلام موضعه وتؤدى معناه فاتق الله
وليسلم منك دينك وقلبك وعقلك ولا تدنسها بظلمة المعاصى

ولتعلم

ولتعلم حفظتك ان لا تبرمهم ولا تملهم وتوحشهم منك بسوء
معاملتك معهم ثم صديقك ثم عدوك فان لم تسلم منه من
هو الاقرب اليه فالابعد اولى ومن لا تضع السلام مواضعه
هذه فلا سلام ولا تسليم وكان كاذبا فى السلام وان افشاه
فى الخلق واعلم ان الخلق بين فتن ومحن فى الدنيا اما مبتلى بالنعم
ليظهر شكره واما بالشدة ليظهر صبره والكرامة فى طاعته والهوان
فى معصيته ولا سبيل الى رضوانه الا بفضله ولا وسيلة الى
طاعته الا بتوفيقه ولا شفيع اليه الا باذنه ورحمته آنحضرت ع
چنین فرمایند که مقصود از سلام در عقب هر نمازی ایمن شدن
مصلی باشد باین معنی که هر احدی که ادای امر واجب الاطاعت
خداوند عالمیان و سنت مطهره پیغمبر آخر الزمان صلعم نماید بر حال
فروتنی و عدم کبر و منی و بر سبیل سکینه و ادام او را خواهد بود
ایمنی از بلاء و مصیبت دنیا و خلاصی از عذاب الیم عقبا و آن
فرموده که سلام اسمی بود از اسماء حسنی الهی که بامانت در میان
خلق خود کذاشته تا اینکه استعمال معنی آن در معاملات
و امانات و انصافات و باور نمودن مصاحبت ایشان در میانه
خود نمایند و اکر تو اراده این نمائی که وضع سلام در موضع خود
نموده ادای معنی آن نمائی پس باید که خود را از عصیان و نافرمانی
خود تعالی رعایت نموده از آن بپرهیزی و بسلامت داری از و دل

و دين وعقل خود را و چركين و آلوده تمامی ظلمت كناهان و معاصی
و بايد كه بسلامت داری حفظه و نكاه با نان خود را بانيكه ابرام
نمايی وملول و دلكير و متوحش نداری ايشان را از خود بيد مغالكي بالبنان
و بعد از ان بدوست و دشمن چه اگر از تو سالم نباشد انكسی كه نزديك
تو باشد پس ابعد بطريق اولی سالم نماند و هر انكس كه وضع سلام
در غير موضع نمايد پس نخواهد بود سلامی و تسليمی و خواهد بود تكذيب
دان سلام اگر چه فاش و ظاهر كرد اند سلام را در ميانه خلق و
ببايد دانست كه خلق عالم در ميانه فتنها و محنتها باشند در دار دنيا
و ابتلا و امتحان ما ايشان و بنعمت جهة اظهار شكر ابود و شدت و محنتي
جهة اظهار صبر او بر محنتها و ببايد دانست كه كرامت در طاعت
و انقياد ابود و هوان و خاری در معصيت و نيز ببايد دانست
كه نيست راضی برضوان خدا و نه جهان مگر بفضل او تعالی و نيست
وسيله بطاعت او مگر بتوفيق او جل مجده و شفاعت خواص هم
بسوی او عز و علا نبود مگر باذن و رحمت او تعالی

باب التاسع عشر

الدعا قال الصادق عليه السلام احفظ ادب الدعا
وانظر من تدعو وكيف تدعو ولماذا تدعو وحقق عظمة الله
وكبريائه وعاين بقلبك علمه بما في ضميرك واطلاعه على سرك وما
يكن فيه من الحق والباطل واعرف طرق نجاتك وهلاكك كيلا تدعو
الله بشيء عسى فيه هلاكك وانت تظن ان فيه نجاتك قال الله
تعالى ويدعو الانسان بالشر دعاءه بالخير وكان الانسان عجولا
وتفكر ماذا تسأل ولماذا تسأل والدعا استجابة للكل منك
للحق وتذويب المهجة في مشاهدة الرب وترك الاختيار جميعا
وتسليم الامور كلها ظاهرها وباطنها الى الله فان لم تأت بشرط
الدعا فلا تنتظر الاجابة فانه يعلم السر واخفى فلعلك تدعوه
بشيء قد علم من نيتك بخلاف ذلك قال بعض الصحابة لبعضهم
انتم تنتظرون المطر بالدعا وانا انتظر الحجر واعلم انه لو لم يكن
امرنا الله بالدعا لكنا اذا اخلصنا الدعا تفضل علينا بالاجابة
فكيف وقد ضمن ذلك لمن اتى بشرائط الدعا سئل رسول الله صلعم
عن اسم الله الاعظم قال كل اسم من اسماء الله اعظم وفرغ قلبك
عن كل ما سواه وادعه باي اسم شئت وليس في الحقيقة لله اسم
دون اسم بل هو الله الواحد القهار وقال النبي صلى الله عليه
وآله ان الله لا يستجيب الدعاء من قلب لاه فاذا اتيت بما ذكرت
لك من شرائط الدعاء واخلصت سرك لوجهه فابشر باحدى
ثلث اما ان يعجل لك بما سألت واما يدخر لك ما هو اعظم منه
واما ان يصرف عنك من البلاء ما ان لو ارسله عليك لهلكت
فان النبي صلعم قال الله تعالى من شغله ذكري عن مسألتي
اعطيته افضل ما اعطي السائلين قال الصادق عليه السلام لقد
دعوت الله مرة فاستجاب لي ونسيت الحاجة لان استجابته

باقباله علی عبده عند دعوته اعظم واجل مما یرید منه العبد
ولو کانت الجنة ونعیمها الابد ولکن لا یعقل ذلک الا العاملون
المحبون العابدون العارفون صفوة الله وخواصه آنحضرت علیه السلام
اشاره وامر بشرایط دعا ودر شرایط داعی فرموده که بر داعی لازمست
که حفظ ادب دعا نموده بدیده بصیرت ونظر حقیقت ملاحظه
نماید که کرا دعا میخواند وچگونه واز برای چه مطلب دعا وطلب میکند
ومحقق وثابت داند عظمت وبزرگواری حق سبحانه وتع را معاینه
ومشاهده نماید بدیده دل علم ودانش او جل مجده را بما فی الضمیر
وباطن خود وانچه در باطنش مخمر بود از حق وباطل وباید دانست
وشناخت راه های نجات وهلاک خود را تا اینکه طلب دعا
نماید خداوند عالمیان از ابتغی که در او امید هلاک تو باشد و
تو گمان او بری که در وست نجات تو چنانچه بر معنی گواهی میدهد
ایه کریمه عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شیئا
وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وبر همین معنی استشهاد نموده بکلام ملک علام
وَيَدْعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنسَانُ عَجُولًا
وباید تفکر درین نمود که چه چیز واز جهة چه چیز سوال
نمایی وحال انکه دعا طلب قبول جمیع امور حقیقت از تو وکذا حتی
روح وچون دل به مشاهده رب عالمیان وترک اختیار جمیعا
وتسلیم نمودن جمیع امور روشن وپوشیده تست بسوی خداوند

عالمیان

عالمیان پس اگر اتیان نمائی بشرایط دعا منتظر اجابت وقبول آن
نباید بود چه حق تعالی بر پوشیده وپنهان تو واقف وعالم السر والخفیات
است پس امید هست که حق سبحانه راضی خواهی وطلب نمائی که او
از نیت وقصد تو خلاف فاراداند چنانچه بعضی از صحابه اشاره فرموده
باینمعنی بعضی دیگر از صحابه نموده اند که اهم منتظرون المطر
بالدعا وانا انتظر الحجر وباید بدانی بدرستی وراستی که هرگاه ما مومن
نمیبودیم از جانب خداوند جهان بدعا وارزوی اخلاص دعا می‌نمودیم
وحاجات خود را از قاضی الحاجات استغاثه ودرخواست میکردیم
هر اینه از باب تفضل وترحم گناهان ما بندگان روسیاه عاصی را
غفران نموده درخواست ما را مقرون باجابت میکرد باید دید چگونه
باجابت مقرون نسازد در حالیکه ضامن اجابت دعای بنده شده
باشد هرگاه بنده بشرایط دعا وخاکساری عمل نماید وچون اخلاص و
عدم غفلت اعظم شرایط استجابت دعا بود بهر اسمی از اسمای حسنی
که خداوند عالمیان را خوانی لهذا جواب سائل از اسم اعظم که موجب
استجابت دعای داعیست البته هرگاه پروردگار را بان اسم بخوانی
کفی انحضرت م فرموده که کل اسم من اسماء الله اعظم وامر فرموده
که وفرغ قلبک عن کل ماسواه وادعه بای اسم شئت ولیس فی
الحقیقه لله اسم دون اسم بل هو الله الواحد القهار ونیز
رسول ثقلین فرموده که ذات یگانه مستجمع جمیع صفات کمال

استجابت نماید دعاء داعی را از روی قلب لاهی پس هرگاه ایشان
نمائی آنچه مذکور شد از برای تو از شرایط دعا و خالص و بی غش
کردانی باطن خود را لوجه الله تعالی بشارت باد ترا بیکی از سه چیز
یا بقضای حاجت تو بر سبیل تعجیل یا بذخیره چیزی که بزرگتر از آن
از آن باشد که طلبیدۀ یا بگردانیدن بلا و مصیبتی که اگر ارسال
مینمود بر تو هر آینه هلاک میشدی چه پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که حق تعالی میفرماید که هر کس مشغول و فارغ گرداند ذکر
و یاد او دین او را از سؤال از من هر آینه عطا و بخشش نمایم
او را افضل از آنچه عطا نموده ام سائلین را و حضرت صادق
علیه السلام میفرمایند که دعا نمودم خداوند عالمیان را یکمرتبه
پس اجابت دعا من فرموده و من فراموش نمودم حاجت خود را چرا استجابت
او تعالی با قبال و توجه نسبت به بندۀ خود هنگام دعوت بندۀ بزرگتر
و اعظم است از آنچه اراده نموده بندۀ از او اگر چه آنچه بنده اراده
نموده بهشت و نعیم دایمی بهشت باشد ولیکن بر تو تنگ نکنند
مگر عاملون محسنون عابدون عارفون برگزیده و خواص او
تعالی شانه **باب ٢٠** الصوم قال الصادق علیه السلام
قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصوم جنة ای
ستر من آفات الدنیا و حجاب من عذاب الآخرة فاذا صمت فانو
بصومك كف النفس عن الشهوات وقطع الهمة عن خطوات

الشيطا

الشيطان فانزل نفسك منزلة المرضى لا تشتهي طعاما ولا شرابا متوقعا
في كل لحظة شفاءك من مرض الذنوب وطهر باطنك من كل كدر وغفلة
وظلمة تعطلك عن معنى الاخلاص لوجه الله تعالى قال رسول الله تقطعك
صلى الله عليه وآله قال الله عز وجل الصوم لي وانا اجزي به
فالصوم يميت مراد النفس وشهوات الطبع وفيه صفاء القلب
وطهارة الجوارح وعمارة الظاهر والباطن والشكر على النعم
والاحسان الى الفقراء وزيادة التضرع والخضوع والخشوع و
البكاء وحبل الالتجاء الى الله وسبب انكسار الهمة وتخفيف
الحساب وتضعيف الحسنات وفيه من الفوائد ما لا يحصى وكفى
بما ذكرناه منبها لمن عقله ووفق لاستعماله حضرت صادق علیه السلام
چنین فرمایند که رسول ثقلین ص فرموده که الصوم جنة یعنی روزه
سپریست از آفات دنیوی و حجاب و مانعیست از عذاب اخروی
پس هرگاه روزه شوی باید که قصد و نیت نمائی بصوم بازداشتن
نفس خود را از آرزوهای شهوانی و قطع نمائی قصد خود را از
خطوات شیطانی و باید که نفس خود را بمنزله بیماری انگاشته
که خواهان نباشد هیچ نوع از طعامی و شرابی را در حالتی که متوقع باشی
در هر لحظه و هر دمی شفای خود را از سقم بیماری گناهان و باید
که پاکیزه و بیغش گردانی باطن خود را از هر کدورتی و غفلتی و ظلمتی
که منقطع گرداند ترا از معنی اخلاص خداوند جهان و حق

حضرت رسول ثقلین ص از پروردگار عالمیان خبر داده که
خدای سبحانه وتعالی فرموده اند که صوم مخصوص منست ومن خود
جزا او را کرامت فرمایم بناء علیه حضرت صادق ع بیان خواص
وفواید صوم مختص آن منبع خیر وجود فرموده که پس از خواص
صوم آن بود که مرده وپنهان دارد خواهش نفس اماره وشهوات
بحاصل عدیم النفع پاره پاره گردد وحاصل شود صفاء دل وطهارت
جوارح وعمارت ظاهر وباطن خرابی بدن وبرو مرتب گردد
شکر انواع نعمتهای لذیذ متواتره واحسان بفقراء درماندگان
وزیادتی تضرع وزاری وفروتنی والتجا بخداوند جهان وباعث
وسبب انکار همت براسود بحاصل دنیا وتخفیف حساب یوم
الحساب ودوچندان شدن حسنات بود ودر وسعت فواید
بیشمار وکافیست آنچه ذکر نمودیم آگاه کننده از برای شخصی که
تعقل نماید وموفق باستعمال آن باشد والله ولی التوفیق

باب ٢١ الزکوة قال الصادق علیه السلام علی کل جزء من

اجزائك زكوة واجبة لله عز وجل بل على كل منبت شعرك بل على كل
لحظة من لحظاتك فزكاة العين النظر بالعبرة والغض عن الشهوات و
ما يضاهيها وزكوة الاذن استماع العلم والحكمة والقرآن و
فوايد الدين من الموعظة والنصيحة وما فيه نجاتك بالاعراض عما هو
ضده من الكذب والغيبة واشباهها وزكوة اللسان النصح للمسلمين

والـ

والتيقظ للغافلين وكثرة التسبيح والذكر وغيره وزكوة
اليد البذل والسخاء بما انعم الله به عليك وتحريكها
بكتبة العلوم ومنافع ينتفع بها المسلمون في
طاعة الله والقبض عن الشرور وزكوة الرجل السعي
في حقوق الله تعالى من زيارة الصالحين ومجالس
الذكر واصلاح الناس وصلة الرحم والجهاد وما
فيه صلاح قلبك وسلامة دينك هذا ما يحتمل
القلوب فهمه والنفوس استعماله وما لا يشرف عليه
الا عباده المقربون المخلصون اكثر من ان يحصى وهم
اربابه وهو شعارهم دون غيرهم بدان ای عزیز که چون
جمیع موجودات عالم بر نظم وترتیبی که بنظر تفکر و دیده
تدبر اگر ملاحظه نمائی احسن از آن متصور نبوده و نبود
مخلوق وملك مالك الملك حقیقی تعالی شانه باشد و
او را بود تصرف در آن بای نحو شاء واراد وهر نوعی
از انواع وهر شیء از اشیاء بتقدیر ازلی بنحوی مقدر
ومقرر و بر هر یک حقی لازم گردانیده چنانچه اموال
دنیوی را درمیان خلایق برسم امانت منتشر وهر شخصی
از عباد خود را بمقتضی حکمت بالغه مخصوص بقدری
ونصیبی از آن گردانیده واز آن قدر حقی بجهة فقرا
مقرر داشته که بصیغه زکوة وخمس یاد یابان بطریقی

که رسول ثقلین خبر داده سپرده تتمه را در مدت حیات
بطریق اقتصاد صرف ما یحتاج خود نموده شکران نعمت
گذارد و بعد از حلول اجل امانت را تسلیم دیگران نماید
که انان نیز بر انو تیره عمل نمایند الی انقراض العالم همچنین
نفوس انسانی را که با بدان جسمانی و اعضا و حواس
ظاهری و باطنی و الات و ادوات بفضل و کرم خود
مخصوص داشته بر هر عضوی از اعضا حقی و زکوتی لازم
کردانیده که ادای ان نمایند چنانچه انحضرت ع فرموده
که بر هر جزوی از اجزای تو زکوتی واجب بود از برای
خدای عز و جل بلکه بر محل و منبت هر موئی و بر هر لحظه
از لحظات تو پس زکوة چشم نظر از روی عبرت بود بر عجایب
صنع صانع حکیم و پوشیدن آن باشد از شهوات و
امثال انها و زکوة کوش شنیدن علم و حکمت و قران و
فواید دین از موعظه و پند و انچه در و باشد نجات
تو با عراض نمودن از انچه ضد ان باشد از کذب و غیبت
و امثال انها و زکوة زبان نصیحت و پند مسلمانان و
اگهی غافلان و کثرت تسبیح و ذکر و غیره باشد و زکوة
دست بخشش و سخا بانچه حق تعالی انعام بان نموده بر تو
و تحریک ان باشد بنوشتن علوم و منافعی که منتفع بان
شوند مسلمانان در طاعت خداوند جهان و نگاه داشتن

خود از شرور و زکوة پا سعی در حقوق الله تعالی از زیارت
صالحین و مجالس ذکر و اصلاح مردمان و صله رحم
و جهاد و انچه صلاح دل و سلامت دین تو در ان بود
و انچه مذکور شد امریست که دلها توانائی حمل فهم ان
و نفوس استعمال ان توانند نمود و انچه مشرف نتوانند بران م
شد الا بندکان مقربان مخلصان زیاده و اکثر از ان
باشد که بحصر و شمار در توان امد و ایشان ارباب با شند
و انچیز شعار انان بود دون غیرهم باب ۲۲

الحج قال الصادق ع اذا اردت الحج فجرد قلبك لله
من قبل عزمك من كل شاغل و حجاب حاجب و فوض امورك
كلها الى خالقك و توكل عليه فى جميع ما يظهر من حركاتك
و سكناتك و سلم بقضائه و حكمه و قدره و ودع الدنيا
و الراحة و الخلق و اخرج من حقوق تلزمك من جهة
المخلوقين و لا يعتمد على زادك و راحلتك و اصحابك
و قوتك و شبابك و مالك مخافة ان يصير ذلك عدوا
و وبالا فان من ادعى رضاء الله و اعتمد على شىء سواه
صيره عليه عدوا و وبالا ليعلم انه ليس له قوة و لا حيلة
و لا لاحد الا بعصمة الله و توفيقه و استعد استعداد
من لا يرجو الرجوع و احسن الصحبة و راع اوقات فرايض الله

وسنن نبيه صلعم وما يجب عليك من الادب والاحتمال
والصبر والشكر والشفقه والسخا وايثار الزاد على دوام
الاوقات ثم اغسل بماء التوبة الخالصة ذنوبك والبس
كسوة الصدق والصفاء والخشوع والخضوع واحرم عن
كل شيء يمنعك عن ذكر الله ويحجبك عن طاعته ولب بمعنى
اجابة صافية خالصة زاكية لله عز وجل في دعوتك
له مستمسكا بالعروة الوثقى وطف بقلبك مع الملائكة
حول العرش كطوفك مع المسلمين بنفسك حول البيت
وهرول هربا من هواك وتبريا من جميع حولك وقوتك
واخرج من غفلتك وزلاتك بخروجك الى منى ولا تتمن
ما لا يحل لك ولا تستحقه واعترف بالخطايا بالعرفات
وجدد عهدك عند الله بوحدانيته وتقرب الى الله و
اتقه بمزدلفه واصعد بروحك الى الملاء الاعلى بصعودك
على الجبل واذبح حنجرة الهوى والطمع عنك عند الذبيحه
وارم الشهوات والخساسة والدناءة والذميمة عند
رمي الجمار واحلق العيوب الظاهرة والباطنة بحلق
راسك وادخل في امان الله وكنفه وستره وكلاءته من
متابعة مرادك بدخولك الحرم وزر البيت متحققا
لتعظيم صاحبه ومعرفة جلاله وسلطانه واستلم الحجر

رضى بقسمته وخضوعا لعزته وودع ما سواه بطواف
الوداع واصف روحك وسرك للقاء الله يوم تلقاه بوقوفك
على الصفاء وكن ذا مروة من الله نقيا اوصافك عند المروة
واستقم على شرط حجك هذا ووفاء عهدك الذي عاهدت
به مع ربك واوجبته الى يوم القيامة واعلم بان الله لم
يفترض الحج ولم يخصه من جميع الطاعات بالاضافة الى
نفسه بقول الله عز وجل ولله على الناس حج البيت من استطاع
اليه سبيلا ولا شرع نبيه سنة في خلال المناسك على ترتيب
ما شرعه الا الاستعداد والاشارة الى الموت والقبر
والبعث والقيامة وفصل بيان السابقة من الدخول في
الجنة اهلها ودخول النار اهلها بمشاهدة مناسك الحج من
اولها الى اخرها لاولي الالباب واولي النهى ❧ اشاره بحقيقت
عبادت حج مقبول نموده كه هرگاه اراده وقصد گذاردن عبادت
حج نمائى بايد كه قبل از عزم واراده اينه دل خود را از زنگ
باد غير زدوده خود را از براى خداوند عالميان مجرد وبرهنه
سازى از مشاغل وحجاب حاجبى وتفويض جميع امور خود
بخالق وافريدگار خود نموده توكل در جميع امورى كه ظاهر
شود از حركات وسكنات تو بر او تعالى نمائى وگردن تسليم
بقضا وقدر وحكم الهى نهاده وداع دنيا وراحت ان وخلق

عالم نموده ادای حقوقی که از مخلوقین بر گردن تست نموده اعتماد
وتکیه بر زاد و راحله و مصاحبان و توانائی و ایام جوانی
و مال خود ننمائی بنا بر بیم و خوف اینکه مبادا اینها وبال
و دشمن تو گردند از جهة اینکه انکسی که ادعا رضا خداوند
عالمیان نموده تکیه بر ما سوای او تعالی نماید میگرداند انشیء را
خدای عز و جل برو دشمن و وبال تا اینکه بداند که او و غیر او را
نبود قوتی و چارهٔ مگر نگاهداری و توفیق خداوند جهان
و باید که مستعد و مهیا گردی همچو استعداد شخصی که امید
رجوع و بازگشتی نباشد او را و باید که نیکو داری صحبت خود را
با مصاحبان و رعایت اوقات فرایض الله و سنن نبی او صلعم
وانچه واجبست بر تو از ادب و تحمل مشقت و صبر و شکر و شفقت
و سخا و دادن توشه و زاد علی الدوام پس از ان باب خالص
توبه و پشیمانی چرکنت گناهان خود را شست و شو نموده
لباس صدق و صفا و خشوع و خضوع در پوشی و احرام بربندی
از هر شیء که منع نماید و باز دارد ترا از ذکر و طاعت خداوند
جهان و تلبیه نمائی در حالی که صافی و خالص و پاکیزه داری
خود را از برای خدای عز و جل و متمسک باشی بعروة وثقی
و همچنانکه با مسلمانان طوف مینمائی بر حول خانه کعبه معظمه
باید که بجهان و تیره بدل با ملائکه مقربین طوف نمائی بر حول

عرش و هروله نمائی در حالی که گریزان و متبری باشی از هوای
نفس اماره و از جمیع ما حول خود و باید که بیرون روی از غفلت
و عدم یادآوری و لغزشهای خود به بیرون رفتن بمنی و از دزدی
چیزی ننمائی که حلال نبود ترا و استحقاق ان نداشته باشی و اعتراف
آوری بخطاهای خود در حین وصول بعرفات و تجدید عهد خود
نما نزد خدای علیم حکیم بوحدانیت او جل و عز و نزدیکی جو بسوی
خداوند عالمیان و به پرهیز بوصول بمشعر و صعود نما بروح
و جان خود بملاء اعلی بسبب صعود بر کوه و ذبح کن حنجره هوی
و طمع را از خود نزد ذبح و بینداز و قطع نما از خود شهوات
و خست و دنائت و ذمیمه را نزد جمار و حلق نما عیبهای ظاهر
و باطنهٔ خود را بتراشیدن و حلق راس و داخل شو در امان
و کنف او تعالی از پی روی و متابعت مراد خود بسبب دخول
در حرم و زیارت نما خانه کعبه معظمه را بر سبیل تحقیق از جهة
تعظیم و جلال و سلطنت صاحب خانه و در بر گیر حجر الاسود را
در حال رضا بقسمت حق جل و علا و فروتنی از برای عزت او
تعالی و وداع نما ما سوای او تعالی را بطواف وداع و صافی
و بیغش دار روح خود را از برای لقاء حق تعالی روزی که ملاقات
نمائی او را بایستادن بر صفا و باش صاحب مروت از جانب
خداوند جهان در حالتی که پاکیزه نموده باشی اوصاف خود را

نزد مروه ومستقیم باش بر شرط حج خود ووفا نمودن بعهد
وپیمانی که عهد نموده بان با پروردکار خود وواجب کرداینده
الی یوم القیمة وباید دانست که حق سبحانه وتعالی واجب نکرده دانیده
حج را ومخصوص نساخته انرا ازمیانه جمیع طاعات بنسبت
دادن بنفس خود بقول الله عز وجل که ولله علی الناس حج
البیت من استطاع الیه سبیلا ومشروع نکردانیده نبی او
سنت خود را درمیان عبادات بر ترتیبی که شرح نموده مکر
از برای استعداد واشاره بموت وقبر وبعث وقیامت بمشاهده
عبادات حج از اول تا اخر از برای صاحبان عقل وهوش

باب ٢٣ قال الصادق عم الطلب السلامة

اینما کنت وفی ای حالٍ کنت لدینك وقلبك وعواقب امورك
فی الله فلیت من طلبها وجدها فکیف من یتعرض للبلاء وسلك
مسالك ضد السلامة وخالف اصولها بل رای السلامة تلقاء
التلف سلامة والسلامة قد عزت فی کل عصر خاصة فی هذا
الزمان وسبیل وجودها فی احتمال جفاء الخلق واذیتهم
والصبر عند الرزایا والخفة للموت والفرار من اشیاء تلزمك
رعایتها والقناعة بالاقل من المیسور فان لم یکن فالعزلة
فان لم یقدر فالصمت ولیس کالعزلة فان لم تستطع فالکلام
بما ینفعك ولایضرك ولیس کالصمت فان لم تجد السبیل الیه

فالانتقال والسفر من بلد الی بلد وطرح النفس فی بوادی التلف
بسر صاف وقلب خاشع وبدن صابر قال الله تعالی ان الذین توفیهم
الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض
قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها وانتهز نعیم
عباد الله الصالحین ولاتنافس الاشکال ولاتنازع الاضداد
ومن قال لك انا فقل انت ولاتدع من شیء وان احاط به
علمك وتحققت به معرفتك ولاتکشف سرك الا علی اشرف
منك فی الدین وانی تجد المشرف واذا فعلت ذلك اصبت
السلامة وبقیت مع الله بلاعلاقة • انحضرت عم اشاره وامر
باین فرموده که مومن عارف باید که بر هرحالی از احوال ودر
هروقتی از اوقات درراه خدای تعالی شانه بلاریب وریا
طالب وجویای سلامت دل ودین وعواقب امور خود بود از
وساوس شیطانی وشهوات نفسانی واز باب مبالغه واهتمام
تمام باینمعنی متفرع بران کردانیده که فلیت من طلبها وجدها
پس یعنی ای کاش انکسی که سلامت دین مینمود سلامتی را بر وفق طلب
مراد یافتی یعنی بسیار باشد که طلب سلامة دین نماید وبمعنی
اودارونداده توفیق ان نیابد پس چکونه تحصیل ان تواند نمود
شخصی که در معرض بلا بود سلوك مسالك ضد سلامت ومخالفت
اصول وارکان ان نماید بلکه سلامة را باعتقاد خود تلف

وهلاك وتلف را سلامت داند وحال آنکه سلامت عزیز ونادر
بود درمیان خلق جهان در هر زمانی خصوصاً درین زمان
وبعد از آن راه حصول سلامت دین را بر نحو بیان فرموده
که راه وجود وتحصیل سلامت در تحمّل بار جفا خلق اذیّتها
وآزار آنان بود ودر صبر وشکیبائی نزد زیانها ونقصا
وخفّت مؤنت از برای موت ورحلت از دار دنیا وکریز وفرار
از چیزی چند که برتست رعایت آنها وقناعت بکمتر از آنچه
ترا میسّر ومقدور شود پس اکر قناعت باقلّ از میسور میسّر
وروندهد پس باید پناه بکوشه بی توشهٔ عزلت وانقطاع
از خلق جهان برده تحصیل سلامتی دین ودل خود نمود پس
از آن اکر عزلت وانقطاع از خلق مقدور نبود صمت وخاموشی
باید پیشه وشعار خود سازد اکرچه صمت بمرتبه عزلت وانقطاع
از خلق نبود در تحصیل این معنی واکر شرف استطاعت صمت
وخاموشی ترا روندهد پس باید که تکلّم بزیادتی ولغو از کلام
ننموده تکلّم خود را مقصور ومنحصر دادی در چیزی که بتوان از آن
نفعی رسیدن ضرری ننماید اکرچه بمرتبه ورتبهٔ صمت وخاموشی
نبود پس اکر چنانچه همهٔ سبل مذکوره سلامت برتو مسدود وترا
سلوك مرتبه از آن مراتب ممکن ومیسّر نشود علاج آن ترك یاد وبلاد
وانتقال وسفر از بلدی ببلدی وکذاشتن نفس خود را در دریاها

تلف وهلاك بود از روی صفای باطن ودل خاشع وبدن صابر
وبرین معنی استشهاد بکلام ملك علّام فرموده که قال الله تعالی انّ
الّذین توفّیهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنّا مستضعفین
فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها وباید
که غنیمت شمری نعمتهای صحبت بندکان صالح خداوند جهان را
وعار وننك از ایشان نداشته رغبت تمامی باشال واقران
ودر منازعه بروی اضداد خود بکشائی وهر آنکس که کوید ترا که
من چنین کویم وچنین کنم پس باید که تصدیق او نموده کوئی که تو
چنین کوئی ومدّعی او نشوی در شئی که انکار روا با از آن داشته
باشد اکرچه علم تو محیط بآن باشد ومحقّق باشد دانش تو بآن
وباید که کشف واظهار ما فی الضمیر خود بر هر شخصی ننمائی مکر
بر شخصی که اشرف از تو بود در دین واشاره بعزّت وندرت اشرف
در دین فرموده بقول خود که انّی تجد الاشرف وباید دانست
که هر کاه باین طریقه عمل نمائی بسلامت دین ودل رسیدن سالم
وباقی مانی با خداوند عالمیان بدون علاقه شئی ما سوی الله تعالی
شانه

باب ۲۴ العزلة

قال الصّادق علیه السّلام صاحب العزلة متحصّن بحصن الله ومتحرّس بحراسة الله
فیا طوبی لمن تفرّد به سرّاً وعلانیة وهو یحتاج الی عشر خصال علم
الحقّ والباطل وتحبّب الفقراء واختیار الشّدّة والزّهد واغتنام

الخلوة والنظر فی العواقب ورؤیة التقصیر فی العبادة مع بذل
المجهود وترک العجب وکثرة الذکر بلا غفلة فان الغفلة مصطاد
الشیطان وراس کل بلیة وسبب کل حجابٍ وخلوة البیت عما
لا یحتاج الیه فی الوقت قال عیسی بن مریم ع اخزن لسانک
لعمارة قلبک ولیسعک بیتک وفر من الریا وفضول معاشک
وابک علی خطیئتک وفر من الناس کفرارک من الاسد والافعی
فانهم کانوا دواء فصاروا الیوم داء ثم والله متی
شئت قال ربیع بن خثیم ان استطعت ان یکون فی موضع
لا یعرف ولا تعرف فافعل وفی العزلة صیانة الجوارح وفراغ
القلب وسلامة العیش وکسر سلاح الشیطان والمجانبة من کل
سوء وراحة الوقت وما من نبی ولا وصی الا واختار العزلة
فی زمانه اما فی ابتدائه واما فی انتهائه • بباید دانست ای
عزیز که عزلت را که عبارت از اختیار گوشهٔ خلوت و انقطاع
از خلق بحاصل جهان است مشتمل بر منافع بحد و شمار و مستلزم
استراحت و مصلحت دنیا و آخرت آنکس بوده صاحبان متحصن
بحصن الله و متحرز بحراست او تعالی باشد چنانچه آنحضرت علیه السلام
فرموده پس خوشا حال آنکسی که دست از اختلاط این و آن کشیده
و کوتاه و بگوشه خلوت سرا و علانیة قناعت نموده بغیر
خداوند جهان نپردازد و بباید دانست که صاحب عزلت را

ناچار

ناچار بود از ده خصلت علم حق و باطل و دوستی و محبت فقرا و
اختیار شدت و سختی و تحمل آن و بی رغبتی بدنیا و ما فیها و اغتنام
خلوت و ملاحظه عواقب امور و دیدن و دانستن خود را
مقصر در عبادت و بندگی با نهایت بذل جهد خود در آن و
ترک عجب و خودبینی و ذکر و یادداشت خداوند عالمیان و
عدم غفلت و فراموشی او تعالی شانه چه غفلت و بیهوشی محل
صید و دام فریب شیطان و راس و رئیس هر بلیه و باعث هر
مانعی بود • و خالی بودن خانه از غیر محتاج الیه فی الحال
و از جهة ترغیب بزهد و بی رغبتی دنیا و مردم آن حکایت از قول
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام فرموده که اخزن لسانک لعمارة
قلبک الی آخر کلامه یعنی باید که مخزون و محفوظ داری زبان خود را
از برای عمارت خرابی دل و وسعت خانهٔ خود و باید گریزان
و هراسان باشی از ریا و فضول معاش و مدام گریان بر خطیئه
و گناه خود بوده گریزان از مردمان باشی از قبیل گریز از شیر
و افعی چه مردمان وقتی دواء درد یکدیگر بودند و الیوم بعکس
آن باشند پس از آن ملاقات نما خداوند عالمیان را هر زمان که
خواهی و از ربیع بن خثیم نیز نقل نموده که اگر استطاعت و توانایی
آن داری که در موضعی باشی که کسی را نشناسی و کسی ترا نشناسد
با نعمل نما و حال آنکه در عزلت و کناره از خلق حاصل شود در و شغل

جوارح واعضا وفراغ قلب وسلامت عیش وکسر سلاح شیطان
واجتناب از هر بدی وراحت وقت ونیست نبی ووصی مکر اینکه
اختیار عزلت نموده در ابتداء زمان خود یا در انتهاء ان ة

باب ۲۵

العباده قال الصادق ع داوم علی تخلیص
المفترضات والسنن فانهما الاصل فمن اصابهما واداهما بحقهما
فقد اصاب الکل وان خیر العبادات اقربها بالامن واخلصها
من الافات وادومها وان قلّ وان سلّم لك فرضك وسنتك
فانت انت واحذر ان تطا بساط ملکك الا بالذل والافتقار
والخشیه والتعظیم واخلص حرکاتك من الریا وسرك من القساوة
فان النبی ص قال المصلّی مناج ربه فاستحی من المطلع علی سرك
العالم بنجواك وما یخفی ضمیرك وکن بحیث رآك لما اراد منك دعاك
الیه وکان السلف لایزالون من وقت الفرض الی وقت الفرض فی
اصلاح الفرضین جمیعا واری الدوله فی هذا الزمان للفضایل
علی الترك الفرایض کیف یکون بدن بلا روح قال علی بن الحسین
علیهما السلام عجبت لطالب فضیله تارك فریضه ولیس الا لحرمان
معرفة الامر وتعظیمه وترك رویة منته بما اهلهم لامره و
اختارهم له • چنین فرماید انحضرت ع که ای عابد باید که مداومت
نمائی بر تخلیص وبیغش کردانیدن عبادات واجبه وسنن خود
جهة معبود حقیقی از برای اینکه عبادات واجبه وسنن اصل

در بندکی ربّ جلی باشند پس هر انکسی که بر وجه صواب اداء حق
ایشان نماید تحقیق بشرایط جمیع بندکی وفرمان برداری عمل
نموده باشد وبدرستی که بهترین عبادات نزدیکترین با من
وخالص ترین از آفتها باشد اکرچه قلیل بود وبجهة مبالغه
اینمعنی فرموده که وان سلم لك فرضك وسنتك فانت انت یعنی
اکر بسلامت ماند واجب وسنتهای تو از افات ونقایص هر آینه
تو بر بندکی وشرایط بندکی خود باقی واز بندکی وعبودیت خود
تجاوز ننموده باشی وباید که برحذر باشی از اینکه طی نمائی وقدم
کذاری بر بساط ملك خود وپادشاه عالم وعالمیان مکر بخواری
وفقیری وبیم وخوف وتعظیم تمام وباید که خالص کردانی حرکات
خود را از ریا وباطن خود را از بی شعوری وغباوت چه نبی ص
فرموده که نماز کذارنده مناجات کننده پروردکار خود است
پس باید که حیا وشرم نمائی از مطلع بر پنهانی خود وعالم چنانچه
مخفی ومستور دارد ضمیر تو باید که بوده باشی بحیثیتی که نماید ترا
از برای انچه اراده نموده از خلق تو وترا بان خواند وبباید
دانست که پیشینیان مدام بودند از وقت واجبی تا هنکام وقت واجب
دیکر در اصلاح واجبین جمیعا ودرین زمان دولت را در فضایل
بلکه بر ترك فرایض دانند واز باب تعجب فرماید که چکونه بود بدن
بی روح وهمچنین استشهاد بر تعجب خود از کلام علی بن الحسین ع

فرموده که عجبت لطالب فضیلة تارك فریضة ولیس ذلك الا لحرمان
معرفة الامر وتعظیمه وترك رؤیة مشیئته بما اهلهم لامره واختارهم
له **باب ٢٦** التفکر قال الصادق ع اعتبر بما
مضی من الدنیا هل یبقی علی احد وهل فیها باق من الشریف والوضیع
والغنی والفقیر والولی والعدو وکذلك ما لم یات منها بما مضی
اشبه من الماء بالماء قال رسول الله ص کفی بالموت واعظا وبالعقل
دلیلا وبالتقوی زادا وبالعبادة شغلا وبالله مونسا وبالقران
بیانا وقال ص لم یبق من الدنیا الا بلاء وفتنة وما نجا من نجی الا بصدق
الالتجاء وقال نوح وجدت الدنیا کبیت له بابان دخلت من احدهما
وخرجت من الاخر هذا حال صفی الله فکیف حال من اطمئن فیها ورکن
الیها واضاع عمره فی عمارتها وفرق دینه فی طلبها والفکرة
مراة الحسنات وکفارة السیئات وضیاء للقلوب وفسحة للخلق
واصابة فی صلاح المعاد واطلاع علی العواقب واستزادة فی العلم
وهی خصلة لا یعبد الله بمثلها قال رسول الله ص فکرة ساعة خیر
من عبادة سنة ولا ینال منزلة التفکر الا من قد خصه الله بنور التوحید
والمعرفة • بدان ای عزیز که دار دنیا را نسبت هیچ احدی وفا و بقائی
نبوده و نبود چنانچه آنحضرت ع اشاره بان فرموده که بچشم عقل
و دیدهٔ اعتبار باید نگریست که آنچه از دنیا ناپیدا گذشته آیا باقی و
پاینده بر احدی از اهل جهان مانده و آیا شخصی از شریف و وضیع و غنی

وفقیر و دوست و دشمن را در آن بقائی و اثری هست و همچنین باید
دانست که آنچه از دنیا نیامده و قدم بدایره وجود نگذاشته با آنچه آمده
و گذشته است شبیه تر از آب باب یعنی چنانچه گذشته از دنیا را
بقائی و ثباتی نبوده و نیست همچنین آینده از آن نیز بقائی نبوده در معرض
زوال و انتقال بود و استشهاد برین معنی بکلام رسول هاشمی ص نموده
که کفی بالموت واعظا وبالعقل دلیلا وبالتقوی زادا وبالعبادة
شغلا وبالله مونسا وبالقران بیانا یعنی کافیست مر انکس را از جهة
پند و نصیحت موت و رحلت از دار دنیا و دلالت عقل و توشه تقوی
و پرهیزکاری و شغل عبادت و انس حضرت باری تعالی شانه و بیان
قران و نیز بقول آنحضرت ص که ولم یبق من الدنیا الا بلاء وفتنة وما
نجا من نجی الا بصدق الالتجاء یعنی باقی نماند از دنیا الا بلا و فتنه و
رستگاری و نجات نیافته آنکسی که نجات یافته مگر بصدق التجا
بخداوند جهان و نیز شاهد برین معنی ذکر حکایت قول حضرت نوح
علی نبینا و علیه السلام را با وجود طول مدت عمر نموده که وجدت
الدنیا کبیت له بابان دخلت من احدهما وخرجت من الاخر یعنی دنیا را
از قبیل خانه دو دری یافتم که از یکی داخل شدم از دیگری بیرون
رفتم بنگر ای هوشمند عاقل که اینست حال برگزیده خدا پس چگونه بود
حال آنکسی که مطمئن و مائل بدنیا بوده عمر خود را ضایع در عمارت
دنیا و پراکنده در طلب آن نموده باشد **شعر** اگر صد سال مانی ور یکی روز

باید رفت ازین کاخ دلفروز و بعد از ذکر بی اعتباری و عدم ثبات
دنیا و اسباب ان اشاره بحسن و زیبائی تفکر و خواص و خصلت
ان فرموده که تفکر آینهٔ صافی حسنات و نیکوئیها و کفاره گناهان
و روشنی دلها و موجب وسعت خلق و نگاهداری صلاح معاد
و باعث اطلاع بر عواقب امور و زیادتی علم و دانش اینکس بود
و تفکر خصلتی باشد که عبادت کرده نشود پروردگار مگر بمثل ان
و در مدح و خوبی فکرت فرموده رسول ثقلین صلعم که فکرة ساعة
خیر من عبادة سنة ولا ینال منزلة التفکر الا من قد خصه الله بنور
التوحید والمعرفة یعنی فکر لحظه بهتر از عبادت سالی بود و در نیابد
منزله و مرتبه تفکر را مگر شخصی که مخصوص کردانیده باشد او را حق
تعالی بنور توحید و معرفت

باب ٢٧ الصمت ثم الصمت

الصمت شعار المحققین بحقایق ما سبق وجف به القلم وهو مفتاح کل راحة
من الدنیا والاخرة وفیه رضا الرب وتخفیف الحساب والصون
من الخطایا والزلل قد جعله الله سترا علی الجاهل وزینا للعالم ومعه
عزل الهوی ورياضة النفس وحلاوة العبادة وزوال قسوة القلب
والعفاف والمروة والظرف فاغلق باب لسانك عما لك منه بد
لاسیما اذا لم تجد اهلا للكلام والمساعد فی المذاكرة لله وفی الله وكان
الربیع بن خثیم یضع قرطاسا بین یدیه فیکتب کل ما یتکلم به ویحاسب
نفسه عشیته ما له وما علیه ویقول آوّاه نجا الصامتون وبقینا

وکان بعض اصحاب رسول الله صلعم یضع حصاة فی فمه فاذا اراد
ان یتکلم بما علم انه لله وفی الله ولوجه الله اخرجها فان کثیرا من اصحابه
رضی الله عنهم کانوا یتنفسون تنفس الغرقا ویتکلمون شبه المرضی وانما
سبب هلاك الخلق ونجاتهم الكلام والصمت فطوبی لمن رزق معرفة عیب
الكلام وصوابه وعلم الصمت وفوایده فان ذلك من اخلاق الانبیاء
وشعار الاصفیاء ومن علم قدر الكلام احسن صحبة الصمت ومن
اشرف علی ما فی لطایف الصمت وائتمنه علی خزاینه کان کلامه وصمته
کله عبادة ولا یطلع علی عبادته هذه الا الملك الجبار • بدان ای
عزیز که خاموشی اعظم و احسن صفات محموده و شعار انان بود
که قامت قابلیتشان بزیور معرفت حقایق اشیا کما هی اراسته و پیراسته
واقف بر سر قضا و قدر و ما جف به القلم باشند چه آنان که بر اسرار
نهانی و نظم و ترتیب جهان و جهانی واقف و مطلع باشند تن
رضا بقضا در داده زبان بکام خاموشی کشیده در گفتگو و نافرمانی
مبدأ حقیقی بروی خود نگشایند و باید دانست که خاموشی و صمت
کلید فتح الباب راحت دنیا و اخرت اینکس و رضا رب جلی و تخفیف
حساب یوم الحساب و حفظ از خطایا و لغزشها بوده ستار عیب
جاهل و زینت عالم عارف بود و چون با صمت و بوسیلهٔ ان حاصل
شود دوری و جدائی هوا نفس اماره و وجدان و حلاوت
و شیرینی عبادت و برطرف شدن قساوت و درشتی قلب و عفت

ومروت و زیرکی پس باید که در زبان خود بروی آنچه از آن چاره و
مخلصی بود خصوصاً هنگام عدم وجدان اهل کلام بسته زبان
بان نگشایی و از ربیع بن خثیم نقل فرموده که او رحمه الله از طلوع
صبح کاغذی نزد خود گذاشته بانچه تکلم بان در آن روز نمودی
نوشتی و هنگام عشا از روز بمحاسبه گفتگوی خود رسیدی که چه
چیز از آن جهت انتفاع دنیا و آخرت خود و چه چیز از برای ضرر
دنیا و آخرت خود گفته و بعد از حساب خود فریاد بر آوردی
از روی تحسر و ندامت تمام که آه نجا الصامتون و بقینا یعنی
نجات و خلاصی یافتند خاموشان و باقی ماندیم ما و نیز نقل
فرموده که بودند بعضی از اصحاب رسول ثقلین صلعم که ریگی چند
در دهن گذاشتی و هر انگاه که اراده تکلم داشتی بانچه از برای
رضاء خدا و در راه خدا بود از یک از دهن بیرون آوردی
و بدرستی که بسیاری از صحابه بودند بنحوی که نفسی که کشیدی
از قبیل نفس کشیدن غرقا و تکلمی که نمودندی مثل تکلم مرضی و
بیماران بودی و بباید دانست که جز این نیست که سبب و باعث
هلاک خلق و نجات و نبود مگر کلام و خاموشی چنانچه شاعر
گفته زبان سرخ سر سبز میدهد برباد پس خوشا حال آنکسی که
بر عیب و هنر کلام واقف و داند خاموشی و فواید آنرا چه خاموشی
از اخلاق انبیا و شعار اصفیا بود و هر آنکس که قدر سخن و کلام

خود دانسته باشد نیکوتر دارد صحبت خاموشی را و هر آنکس
که مشرف بر وظایف خاموشی و مؤتمن بر خزاین و نهانی آن بود خواهد
بود جمیع محن و خاموشی و عبادت و بندگی و مطلع و آگاه نخواهد
بود بر این عبادت او الا ملک جلی تعالی شانه

باب ۲۸

الراحة قال الصادق ع لا راحة لمؤمن على الحقيقة الا عند لقاء الله
وما سوى ذلك ففي اربعة اشياء صمت تعرف به حال قلبك و
نفسك فيما يكون بينك وبين باريك وخلوة تنجو بها وحلم تنجو به
من آفات الزمان ظاهراً وباطناً وجوع تميت به الشهوات
والوساوس وسهر تنور به قلبك وتصفي به طبعك وتزكي به
روحك قال النبي ص من اصبح آمناً في سربه معافا في بدنه وعنده
قوت يومه فكانما خيرت له الدنيا بحذافيرها وقال وهب بن
منبه في كتب الاولين مكتوب يا قناعة العز والغنا معك فزت
بمن فاز بك وقال ابو الدردا ما قسم الله لي لا يفوتني ولو كان في
جناح ريح وقال ابو ذر هتك ستر من لا يثق بربه ولو كان محبوساً
في الصم الصلاخيد وليس احد اخسر وارذل وانذل ممن لا يصدق
ربه فيما ضمن له وتكفل به من قبل ان خلقه وهو مع ذلك يعتمد
على قوته وتدبيره وسعيه وجهده ويتعدى حدود ربه باسباب
قد اغناه الله عنها • اشاره بحصر راحت حقیقی مؤمن در حصول
رویت لقاء مبداء حقیقی تعالی شانه فرموده که راحت حقیقی صحی خلا

از آلام جسمانی و روحانی روند هد مر مومن را مکر وقت رجوع
و رحلت از دار دنیا و حصول لقاء او تعالی و ما سوای آن حصول
راحت در جهان چیز متصور بود سکوت و خاموشی که شناخته
شود با وخال دل و نفس در انچه میانه تو و میانه پروردکار تو باشد
و کوشه خلوت و کنج عزلت که خلاصی یابی از زحمت اختلاط خلق
جهان و حلم و برده باری که نجات یابی با وازافتها ظاهر و باطن
زمان و جوع و کرسنکی که بمیرد با وشهوات و وساوس شیطانی
یا بیداری که منور کردد باو دل و صافی و پاکیزه شود باو طبع
و روح تو و بر حصر استراحت در احوال مذکوره استشهاد فرموده
بحدیث نبوی و کلام عرفا که حضرت رسول صلعم فرموده که هر انکس
که صبح نماید بر حالی که ایمن باشد فی نفسه و حاصل باشد او را عافیت
بدن و قوت انروز کویا بر کزیده شد جهت او دنیا بتمامها و وهب
بن منبه حکایت نموده که در کتب سابقین نوشته شده که
یا قناعة العز والغنا معک فزت من فاز بک یعنی ای قناعت
عزت و عدم احتیاج با تو و ملازم تست فیروزی یافتی بخیر
انکسی که فیروزی بتو و ابو الدردا کفته که انچه حق تعالی قسمت بافتدم
من نموده از من فوت نشود اکرچه در بال و دوش باد بود و انو در
کفته که در یمن شود پرده انکسی که اعتماد نماید بر پروردکار خود
اکرچه مجوس و مقید بود باشد در صم صلاخید یعنی در محل صلب

نخت قوی و نیست احدی زیان کارتر و اخس و اپستر از انکسی
که تصدیق ننماید پروردکار خود را در انچه ضامن ان شده از برای
او و متکفل بانست قبل از خلق او و با وجود این اعتماد نماید بر قوت
و تدبیر و سعی و جهد خود و تعدی و تجاوز نماید از حدود پروردکار
خود با سباب چند که بتحقیق غنی کرداننده او را حق تعالی از انها

باب ۲۹ القناعة قال الصادق ع لو حلف
القانع بتملکه الدارین لصدقه الله تعالی بذلک ولابره لعظم شان مرتبة
القناعة ثم کیف لا یقنع العبد بما قدر الله عز و جل له و هو یقول
نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة فمن اذعن و صدقه بما شاء و لما
شاء بلا غفلة ممن ایقن بربوبیته اضاف تولیة الاقسام الی نفسه
بلا سبب و من قنع بالمقسوم استراح من الهم والکرب والتعب
و کلما نقص من القناعة زاد فی الرغبة والطمع والرغبة فی الدنیا
اصلان لکل شر و صاحبهما لا ینجو من النار الا ان یتوب و لذلک
قال النبی ص القناعة ملک لا یزول و هی مرکب رضاء الله یحمل صاحبها
الی داره فاحسن التوکل فیما لم تعط والرضا بما اعطیت و اصبر علی ما اصابک
ان ذلک من عزم الامور • بدان ای عزیز که قناعت و رضا بما داده الله
تعالی و اکتفا بقوت لایموت موجب توانکری دنیا و اخرت و عدم احتیاج
و فقر بخلق بحاصل جهان بوده اعظم مراتب صفات حسنه و اخلاق
پسندیده اینکس باشد شعر قناعت توانکر کند مرد را خبر کن حریص جهان

کرد داو بر نمی یعنی انحضرت ع ایما فرموده که اکرچنانچه قانع قسم باد نمایید
بمالکیت دنیا واخرت هر آینه حق تعالی تصدیق مالکیت و امضاء
قسم او بصدق و راستی نماید بجهت عظمت شان مرتبه قناعت نزد او
تعالی واز باب تعجب فرماید که چکونه قناعت ننماید بنده بانچه حق تعالی
مقدر کرده انید ولایق بحال او دانسته وحال انکه میفرماید که
نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة پس هر انکس که باور و تصدیق نماید
خداوند عالمیانرا بانچه خواسته واز برای چه مصلحت که خواسته
بدون غفلت و بیهوشی از انکسی که یقین به پروردکاری او تعالی
داشته باشد نسبت دهد تولیت قسمتها را بنفس او تعالی بی سببی
و باعثی دیکر و بخواص پسندیده قناعت اشاره فرموده که هر انکس که
قناعت نماید بمقسوم استراحت یابد از اندوه و رنجوری و هر انقدر
که کم و نقصان شود از قناعت بازاء آن زیاد شود رغبت و خواهش
باید دانست که طمع و رغبت در دنیا دو اصل باشند از برای هر شری
و صاحبان نجات و خلاصی نیابد از انش مکر اینکه توبه و انابت نماید
واز انچه نبی ص فرموده که القناعة ملک لا یزول الی اخر کلام یعنی قناعت
ملکیست که ضایع نشود و او مرکب رضا خداوند عالمیان باشد که — بر طرف
صاحب خود را حمل و بار دوش خود نموده بمنزل مقصود رساند پس باید
که نیکو نمائی توکل را در انچه عطا بتو نشده و کردن رضا و تسلیم کشیده
داری بانچه عطا کرده شده باش و صبر نمائی بر انچه بتو رسیده از مشقتها

ان ذلک من عزم الامور یعنی از امور نیست که قلم قضا بران رفته
و ترا چاره و کریز از ان نبود **باب ۳۰** الحرص قال
الصادق ع لا تحرص علی شیء لو ترکته وصل الیک وکنت عند الله
مستریحا محمودا بترکه و مذموما باستعجالک فی طلبه وترک التوکل
علیه والرضا بالقسم فان الدنیا خلقها الله بمنزلة ظلک ان طلبته
اتعبک ولا تلحقه ابدا وان ترکته تبعک وانت مستریح قال النبی ص
الحریص محروم وهو مع حرمانه مذموم فی ای شیء کان وکیف
لا یکون محروما وقد فر من وثاق الله وخالف قول الله عز وجل
حیث یقول الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم والحریص
بین سبع افات صعبة فکر یضر بدنه ولا ینفعه وهم لا یتم له اقصاه
وتعب لا یستریح منه الا عند الموت ویکون عند الراحة اشد
تعبا وخوف لا یورثه الا الوقوع فیه وحزن قد کدر علیه عیشه
بلا فائدة وحساب لا مخلص له معه من عذاب الله الا ان یعفو الله
عنه وعقاب لا مفر له منه ولا حیله والمتوکل علی الله یمسی و
یصبح فی کنفه وهو منه فی عافیة وقد عجل الله له کفایته وهی له
من الدرجات ما الله به علیم والحرص ما یجری فی منافذ غضب الله
وما لم یحرم العبد الیقین لا یکون حریصا والیقین ارض الاسلام
وسماء الایمان انحضرت ع چنین فرموده که حریص مباش
بر شیء که هرکاه ترک ان نموده طلب ان ننمائی او طالب تو شود

بتو رسد و تو از جهت ترك و عدم طلب آن در مهد استراحت
محمود و ستوده باشی نزد حق سبحانه و تعالی و مذموم باشی بسبب
سرعت و بی تابی در طلب آن و ترك توكل و عدم رضا بقسمت چه
دنیا را حق تعالی خلق نموده بمنزله سایه تو كه اگر طلب نمائی او را
ترا برنج و زحمت انداخته هرگز بوصل او نرسی و اگر ترك و فرو گذاری
او را تابع و ملازم تو شده استراحت جوئی چنانچه رسول ثقلین صلعم
فرموده كه الحریص محروم و هو مع حرمانه مذموم فی ای شئ كان یعنی
حریص بدنیا محروم است و با وجود محرومی مذموم بود در هر چیزی
كه باشد و چگونه محروم نباشد حال آنكه فرار نموده از بند و قید پروردگار
و مخالفت نموده او عز و جل را از حیثیت آنكه میفرماید كه الله قوله
الذی خلقكم ثم رزقكم ثم یمیتكم ثم یحییكم و بعد از آن اشاره فرموده
بآنكه حریص مرده باشد میانه هفت آفت صعب مشكل كه او را
خلاصی از آن متصور نبود مگر بعفو پروردگار تعالی شانه فكری كه
ضرر نماید بدن او را و نفع نرساند باو و اندوهی كه تمام نشود و
بنهایت نرسد و رنجی كه استراحت نیابد از و مگر نزد موت و رحلت
از دار دنیا و حال كونی كه بوده باشد نزد راحت شد تعبًا و خوفی
كه بار ندهد مگر وقوع و افتادن در آن او حزن و اندوهی كه
تحقیق مكدر و تیره دارد بر وعیش بی فایده را و حسابی كه مخلص
و چاره نبود او را بان از عذاب خدا وند جهان مگر آنكه خدا

عفو نماید از و و عقابی كه نبوده باشد او را مفری و چاره از آن
و باید دانست كه متوكل بر خداوند عالم صبح و شام در ظل حمایت
و یاری او تعالی بوده در لباس عافیت و فراغت استراحت نماید
و تحقیق كفایت او از درجات نقد كه خدا بآن علیم بود بر سبیل
تعجیل نماید و باید دانست كه حرص صفتی بود از صفات ذمیمه
كه جاری شود در منافذ غضب خداوند عالمیان و مادام بنده
متشكی بوده یقین برازقی خداوند جهان او را حاصل نشود حرص
بدنیای بی حاصل نبود و بعد از آن اشاره بجنس یقین فرموده كه الیقین

باب ٣١ الزهد

ارض الاسلام و سماء الایمان
مفتاح باب الاخرة و البراءة من النار و هو تركك كل شیء یشغلك
عن الله من غیر تأسف علی فوتها و لا اعجاب فی تركها و لا انتظار
فرج منها و طلب محمدة علیها و لا عوض منها بل تری فوتها راحة
و كونها آفة و یكون ابدا هاربا من الآفة معتصما بالراحة و الزاهد
الذی یختار الاخرة علی الدنیا و الذل علی العز و الجهد علی الراحة
و الجوع علی الشبع و عاقبة الآجل علی محبة العاجل و الذكر
علی الغفلة و یكون نفسه فی الدنیا و قلبه فی الاخرة قال
رسول الله صلعم حب الدنیا رأس كل خطیئة الا تری كیف احب
ما ابغضه الله و ای خطأ اشد جرما من هذا و قال بعض اهل
البیت علیهم السلام لو كانت الدنیا باجمعها لقمة من فم طفل

لرجناه فکیف حال من نبذ حدود الله خلف ظهره فی طلبها
والحرص علیها والدنیا دار لو احسنت الی ساکنها لرحمتک واحسنت
وداعک قال رسول الله ص لما خلق الله الدنیا امرها بطاعته فاطاعت
ربها فقال لها خالفی من طلبک ووافقی من خالفک فهی علی
ما عهد الیها الله وطبعها علیه • باید دانست که زهد و ترک
دنیا را دو جهة باشد یکی انکه بر انچه از تو فوت و کذشته تأسف
و اظهار پشیمانی ننمائی و ثانیا خوشحال بر عطیه که رو دهد
و بتو رسد ننمائی چنانچه امیر المؤمنین ع فرموده که الزهد کله
بین کلمتین من القران قال الله سبحانه لکیلا تاسوا علی ما فاتکم
ولا تفرحوا بما اتاکم ومن لم یاس علی الماضی ولم یفرح بالاتی فقد
اخذ الزهد بطرفیه و حضرت صادق ع نیز باین معنی اشاره فرموده
بر نحوی که زهد کلید در سرای اخرت و نجات از اتش دوزخ بود
و زهد ترک و تجرید تست از هر شیئ که فارغ کرداند ترا از ذکر خداوند
عالمیان بی تاسف بر فوت ان و بدون تعجب در ترک ان و انتظار
فرح و طلب محمدت و عوض بان بلکه فوت انرا از خود راحت و وجود
انرا افت دانسته دائما کریزان از افت و معتصم براحت بوده باشی
و بعد از حدود زهد و فواید ان بیان حال زاهد فرموده که زاهد
شخصی باشد که اختیار اخرت بر دنیا و خواری بر عزت و مشقت
بر راحت و کرسنکی بر سیری نموده عاقبت منتظر سرای باقی را بر محنت

مجلس شورای ملی — کتابخانه

وخواهش دنیا فانی اختیار ورد و ذکر و یاد اوری را بر غفلت کزیده
نفس او در دنیا و دل او در آخرت باشد و بحدیث رسول ثقلین
که حب الدنیا راس کل خطیئة بر مذمت دنیا استشهاد نموده و
بعد ازان از باب تعجب و استبعاد فرموده که ایا بدین بصیرت
ملاحظه نمائی که چکونه دوست داشته شده و تواند بود انچه محجوب م
دشمن دارد او را خداوند جهان و کدام خطا اشد جرما ازین بود
و از غایت مبالغه درین معنی بر حکایت قول بعضی از اهل بیت علیهم السلام
نموده که لو کانت الدنیا باجمعها لقمة من فم طفل لرحمناه فکیف
حال من نبذ حدود الله خلف ظهره فی طلبها والحرص علیها
یعنی هر کاه دنیا بمجموعه بقدر لقمه دهن طفلی بودی هر اینه اندک رحمی
او را پس چکونه بود حال انکسی که بیندازد حدود خداوند جهان را
پس پشت در طلب و حرص دنیا غدا و بباید دانست که دنیا داریست
که اکر نیکوئی نمودی بساکن خود و از شان او نیکوئی بودی هر اینه
رحم بر تو نموده بر سبیل نیکوئی وداع تو نمودی قال رسول الله
ص لما خلق الله الدنیا امرها بطاعته فاطاعت ربها فقال لها
خالفی من طلبک ووافقی من خالفک فهی علی ما عهد الیها الله
وطبعها علیه یعنی حضرت رسول ص فرموده که هنکامی که حق تعالی
دنیا را خلق فرموده مامور کردانید او را باطاعت و انقیاد
پس او اطاعت رب خود نموده پس ازان دنیا را مخاطب فرمود

بانیکه باید که مخالفت نمائی طالب خود را و موافقت نمائی تارک و مخالف
خود را پس دنیا باقی بر العهد و مخلوق بر ان باشد و تخلف از ان نتواند

باب ۳۲ صفة الدنیا قال الصادق عم

الدنیا بمنزلة صورة راسها الکبر و عینها الحرص و اذنها الطمع و
لسانها الریا و یدها الشهوة و رجلها العجب و قلبها الغفلة و
لونها الفناء و حاصلها الزوال فمن احبها اورثته الکبر و من
استحسنها اورثته الحرص و من طلبها اورثته الی الطمع و من مدحها
البسته الریا و من ارادها مکنته من العجب و من اطمان الیها ارکبته
الغفلة و من اعجبه متاعها افتنته و لا یبقی و من جمعها و بخل
بها ردته الی مستقرها و هی النار • آنحضرت دنیا را بمنزله صورة
شخصی قرار داده که سر او کبر و منی و چشم او حرص و گوش او طمع و
زبان او ریا و دست او شهوت و پای او عجب و تکبر و دل او غفلت و
رنگ او فنا و حاصل او زوال بود و متفرع بر ان نموده که پس
هر انکس که خواهان و دوستدار او بوده چشم توقع خوبی از و داشته
مدام طالب و جویای او باشد وارث ثمرهٔ از ان بجز از کبر و منی
و حرص و طمع نبود و هر انکس که مدح او نماید جامهٔ از و بجز از ریا نپوشد
و هر انکس که اراده ان نماید او را بر سریر عجب و خود بینی متمکن کرداند
و هر انکس که مطمئن و پشت با و امن نماید او را بر مرکب غفلت سوار
نموده در تذکر و یاد اوری رحلت از خود بروی او نبدد و هر انکس

که خوش اید او را متاع دنیا او را بفتنه و مصیبت گرفتار نموده ثبات
قدمی با و نورزد و هر انکس که جمع او نموده بر و بخل ورزد او را
بمستقر خود که اتش دوزخ بود نماید نعوذ بالله من شر هذه الغدار

باب ۳۳ الورع قال الصادق عم اغلق ابواب

جوارحک عما یرجع ضرره الی قلبک و یذهب بوجاهتک عند الله
و تعقب الحسرة و الندامة یوم القیمة و الحیاء عما اجترحت من السیئات
و المتورع یحتاج الی ثلثة اصول الصفح عن عثرات الخلق اجمع و ترک
خطیئته فیهم و استواء المدح و الذم و اصل الورع دوام المحاسبة
و صدق المقاولة و صفاء المعاملة و الخروج من کل شبهة و رفض
کل عیبة و دینة و مفارقة جمیع ما لا یعنیه و ترک فتح ابواب لا یدری
کیف یغلقها و لا یجالس من یشکل علیه الواضح و لا یصاحب مستخفی
الدین و لا یعارض العلم ما لا یحتمل قلبه و لا یتفهمه من قائله و یقطع
من یقطعه عن الله • آنحضرت عم فرماید که ای مومن متقی باید که درها
اعضا و جوارح خود را بروی انچه راجع شود ضرر ان بدل تو و ببرد
جاه و اعتبار ترا نزد خداوند عالمیان و بعقب خود دارد حسرت و
ندامت یوم القیمة و حیا و خجالت از انچه کسب نموده از گناهان
بربندی و بدانی که متورع محتاج بسه اصل بود گذشتن از مجموع عثرات
و بسر در امدنهای خلق و ترک و تنزه از خطیئه و گناهکاری خود
در میانه خلایق و استواء و عدم تفاوت مدح و ذم مردم نزد او

واصل و مبنای ورع بر محاسبه با نفس و راستی گفتگو و صفا معامله
و خروج جمیع شبه و انداختن جمیع عیوب و معصیت و مفارقت
جمیع انچه بکار دنیا و اخرت نیاید و ترک کشودن درهائی که معلوم
نبود که چگونه بسته شده اند و عدم مجالست انکسی که مشکل باشد
برو واضح و روشن و عدم مصاحبت مستخف بدین و معارضه در علوم
باشخصی که دل او را تاب و تحمل و فهم ان نباشد و قطع اختلاط انکسی
که انکس را از خدا قطع نماید باب ۳۴ الاعتبار قال
الصادق ع قال رسول الله ص المعتبر فی الدنیا عیشه فیها کعیش النائم
یراها و لا یمسها و هوان یزیل عن قلبه و نفسه باستقباحه معاملات
المغرورین بها ما یورث الحساب و العقاب و یتبدل بها ما یقربه
من رضا الله و عفوه و یغسل بما ء زوالها مواضع دعوتها الیه
و تزیین نفسها الیه فالعبرة تورث صاحبها ثلثة اشیاء العلم
بما یعمل و العمل بما یعلم و علم ما لا یعلم و العبرة اصلها اول
یخشی اخره و اخر تحقق الزهد فی اوله و لا یصح الاعتبار الا لاهل
الصفا و البصیرة قال الله تع فاعتبروا یا اولی الابصار و قال
عز من قایل فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور
فمن فتح الله عین قلبه و بصر عینه بالاعتبار فقد اعطاه الله منزلة
رفیعة و ملکا عظیما • انحضرت ص چنین فرماید که عبرت کننده
در دار دنیا عیش و زندگانی او از قبیل عیش خابیده ایست که دنیا را

ملا

ملاحظه و مس او ننماید و تیرکی اعمال مغرورین بدنیا را بایکد یکر
که مورث حساب یوم الحساب و عقاب بود بسبب قبیح دانستن
انها از ایینه دل و نفس خود ازاله نموده بدل و عوض نماید چیزی
که نزدیک دارنده او بود برضا و عفو خداوند عالمیان و شست
و شو نماید باب زوال و بی اعتباری دنیا مواضع دعوت دنیا
و زینت دادن نفس خود را بسوی او پس عبرت بارث دهد صاحب
را به صفت علم بانچه کند و عمل بانچه داند و حصول علم بانچه
نداند و اصل عبرت ان بود که در اول اندیشه و بیم اخر عمل خود نموده
در اخر مثبت و محقق عدم رغبت در اول ان باشد و صحیح نبود ملاحظه
بر سبیل عبرت مکر از برای اهل صفا و بصیرت چنانچه حق سبحانه
و تع فرموده فاعتبروا یا اولی الابصار و نیز فرموده که فانها
لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور پس هر انکس که
بکشاید حق تع چشم دل او را و بینا کرداند چشم او را بعبرت پس
بتحقیق که حق تع عطا و بخشش فرموده او را منزله رفیعه و نزدیکی
عظیم بخود و الله ولی التوفیق باب ۳۵ التکلف
قال الصادق ع المتکلف مخطی و ان اصاب و المتطوع مصیب
و ان اخطا • و المتکلف لا یستجلب فی عاقبة امره الا الهوان و فی الوقت
الا التعب و العناد و الشقا و المتکلف ظاهره ریاء • و باطنه
نفاق و هما جناحان یطیر بهما المتکلف و لیس فی الجملة من اخلاق

الصالحین ولا من شعار المتقین التکلف فی ای باب کان قال الله
عز من قایل لنبیه ص قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین
وقال النبی ص نحن معاشر الانبیاء والامناء والاتقیاء براء من
التکلف فاتق الله واستقم یغنیک عن التکلف ویطبعک بطباع
الایمان ولا تشتغل بطعام اخره الخلا ولباس اخره البلی ودار
اخرها الخراب ومال اخره المیراث واخوان اخرهم المفارقة وعز
اخره الذل ووقار اخره الجفا وعیش اخره الحسرة • تکلف مشقت
ورنج بر چیزی کشیدن وخودنمائی بیجا بود وانیمعنی اعظم خطایا
وابعد بصواب باشد چنانچه انحضرت ع اشاره بان فرموده
که المتکلف مخطی وان اصاب والمتطوع مصیب وان اخطاء الی
اخر کلامه یعنی مشقت ورنج برتن برمتاع دنیا از خورشها و
پوششها مخطی بود اگرچه صواب کرده باشد ومتطوع وسهل
برخود گیرنده مصیب باشد اگرچه خطا نموده باشد ونیز فرماید
که متکلف نکشد در عاقبت وسرانجام کار خود الا خواری ودر وقت
ان تعب وبدبختی ومتکلف ظاهر او ریا وباطن او نفاق بود که
بمنزله دو بال باشند از برای او که با ان پرواز وطیران نماید
ومجملا باید دانست که تکلف از اخلاق صالحین واز اشعار
متقین نبوده ونیست وبرینمعنی استشهاد نموده که قال الله
عز من قایل لنبیه ص قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین

وقال النبی ص نحن معاشر الانبیاء والامناء والاتقیاء براء من
التکلف یعنی ما جماعت انبیا وامنا واتقیا بیزاریم از تکلف ومتفرع
براین کرده اینمعنی که باید که به پرهیزی از خداوند جهان ومستقیم گردی
تا اینکه غنی وغیر محتاج دارد ترا از تکلف ومهر ونشان نماید ترا
بنشانهای ایمان وباید که مشغول ندارد خود را بطعام ولباس
وخانه ومال وبرادران وعزت ووقار وعیش که اخر هریک از انها
منجر شود بطریق لف ونشر بهریک از خلا وکهنگی وخرابی ومیراث
ومفارقت وخواری وجفا وحسرت وندامت **باب السادس
والثلثین** الغرور قال الصادق ع المغرور بالدنیا مسکین
وفی الاخرة مغبون لانه باع الافضل بالادنی ولا تعجب من نفسک
حیث ربما اغتررت بمالک وصحة جسمک ان لعلک تبقی وربما اغتررت
بجمالک ومنیتک واصابتک واموالک وهواک وظننت انک
صادق ومصیب وربما اغتررت بما تری من الندم الی الخلق علی
تقصیرک فی العبادة ولعل الله تع تعلم من قلبک بخلاف ذلک
وربما اقمت نفسک علی العبادة متکلفا والله یرید الاخلاص
وربما افتخرت بعلمک ونسبک وانت غافل عن مضمرات ما فی
غیب الله وربما توهمت انک تدعو الله وانت تدعو سواه وربما
حسبت انک ناصح للخلق وانت تریدهم لنفسک ان تمیلوا الیک
وربما ذممت نفسک وانت تمدحها علی الحقیقة واعلم انک لن

تخرج من ظلمات الغرور والتمنى الا بصدق الانابة الى الله والاخبات
له ومعرفة عيوب احوالك من حيث لا توافق العقل والعلم ولا تحتمله
الدين والشريعة وسنن القدوة وائمة الهدى وان كنت بما انت
فيه فما احد اشقى بعلمك منك واضيع عمرا فاورثت حسرة يوم
القيمة • بدان اى عزيز كه متاع وزيب وزينت دنيا چنانچه
مشاهده وتجربه واستقرا تام شواهد بر آنند باحدى از خلق
جهان وفا وبقا ننموده ونخواهد نمود وبنظر عقل ودين تدبر
كه ملاحظه نمائى باطل محض ومحض باطل بوده بهره ونصيبى از ان
بجز از خسران اخرت وندامت حاصل نشود چنانچه آن سرور خلائق
ع اشاره باين فرموده كه المغرور بالدنيا مسكين وفى الاخرة مغبون
الى اخر كلامه يعنى فريفته شده بدنيا مسكين ودرويش بى زاد وتوشه
باشد كه فرشش توده خاك وديم او ومدام از الم قوت يوميه اهل
وعيال نم ناك بود ودر اخرت وسراى باقى مغبون بغبن فاحش
باشد چه او متاع افضل سراى باقى را بمتاع ادنى دنياء فانى بيع
وسودا نموده وتنبيه بدام فريب عروس دنيا وجلوه او در نظر
خلق فرموده باينكه استبعاد وتعجب نما از فريفته شدن نفس
خود از جهة اينكه مبادا باشد كه فريفته شوى بمال وصحت واميد
بقا ومبادا باشد كه فريفته شوى بطول عمر ووجود اولاد وياران
ومصاحبان باميد اينكه نجات يابى بايشان ومبادا باشد كه مغرور

شوى بجمال واحسان بمردمان وبصواب نمودن امور واموال
وخواهشهاى خود وگمان توان باشد كه صادق ومصيب در امورى
ومبادا باشد كه فريفته شوى بانچه مينمائى از ندامت وتاسف بر تقصير
خود در عبادت بخالق عالم واميد انست كه حق تعالى بداند از دل تو
خلاف انرا ومبادا باشد كه بر پا دارى نفس خود را بر قيام بعبادت
از روى تكلف ومشقت وحق تعالى اراده اخلاص نموده باشد
در ان ومبادا باشد كه فخر نمائى بعلم ونسب خود وتو غافل باشى از نتيجها
انچه در عالم غيب خداوند جهانست ومبادا باشد كه تو هم نمائى كه
داعى حق سبحانه وتو طالب وداعى ديگرى باشى ومبادا باشد كه گمان (وتو هستی)
برى كه ناصح خلقى وتو اراده نموده باشى از براى نفس خود كه خلق
ميل نمايند بسوى تو ومبادا باشد كه مذمت نفس خود نمائى وفى
الحقيقه مدح نموده باشى خود را وبايد دانست كه تو بيرون نيائى
هرگز از ظلمات غرور وآرزو مگر بصدق امانت وبازگشت بسوى
حق سبحانه وخشوع از براى او عز وجل ودانستن وشناختن عيبهاى
احوال خود از حيثيت اينكه نيست موافق عقل وعلم ودين وشريعت
وسنن وقدوة ائمه هدى حمل ان نمايند اگرچه تو راضى باشى بانچه
تو در انى پس نيست احدى اشقى واضيع عمرا بدانش تو از تو پس در اين
صورت نباشى مگر موروث حسرت يوم القيمه

باب ۳۷

المنافق قد رضى ببعده من رحمة الله تعالى لانه ياتى باعماله الظاهرة

شبيهًا بالشريعة وهو لاع لاه باغ بالقلب عن حقها مستهزئ فيه
وعلامة النفاق قلة المبالات بالكذب والخيانة والوقاحة والدعوى
بلا معنى وسخنة العين والسفه والغلظ وقلة الحيا واستصغار
المعاصي واستضياع ارباب الدين واستخفاف المصايب في الدين
والكبر وحب المدح والحسد وايثار الدنيا على الاخرة والشره
على الخير والحب على النميمة وحب اللهو ومعونة اهل الفسق والبغي
والتخلف عن الخيرات وتنقص اهلها واستحسان ما يفعله من سوء
واستقباح ما يفعله غيره من حسن وامثال ذلك كثيرة وقد وصف
الله تعم المنافقين في غير موضع فقال عز من قايل ومن الناس
من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمان به وان اصابته فتنة
انقلب على وجهه خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الخسران المبين
وقال عز وجل في صفتهم ومن الناس من يقول امنا بالله وباليوم
الاخر وما هم بمؤمنين وقال النبي ص المنافق من اذا وعد اخلف
واذا فعل اساء واذا قال كذب واذا اوتمن خان واذا رزق طاش
واذا منع غاش وقال النبي ص من خالفت سريرته علانيته فهو
منافق كاين من كان وحيث كان وفي اي زمن كان وفي اي رتبة
كان • بدانکه صفت نفاق که عبارتست از عدم موافقت ظاهر و
باطن ویکرنکی آن بود اعظم صفات مذمومه و موجب دوری
از رحمت واسعه حق تعم باشد چنانچه انحضرت ع فرموده که المنافق

قد رضي ببعده من رحمه الله تعم لانه ياتي باعماله الظاهرة شبيهًا
بالشريعة وهو لاع لاه باغ بالقلب عن حقها مستهزئ فيه یعنی
منافق بتحقیق راضی شده بدوری از رحمت الهی از جهة اینکه بجسب
ظاهر ایشان نماید باعمالی که شبیه بشریعت باشند وحال آنکه او
بدل وغافل وستمکار باشد بدل از حق شریعت واستهزا بآن نماید
وبعد از ان اشاره بعلامت نفاق فرموده که علامت ونشانه
ان عدم اهتمام بکذب وخیانت وبی شرمی وسخت رویی ودعوی
بیمعنی وسفاهت وغلظت وکمی حیا وکوچك شمردن معاصی
وضایع نمودن تربیت کنندهای دین واستخفاف مصیبتها در دین
وکبر و دوستی مدح وحسد واختیار دنیا بر اخرت وشره بر خیر
وترغیب بر سخن چینی و دوستی لهو واعانت اهل فسق وستم ووا ماندن
از خیرات وشکستن اهل ان ونیکو دانستن انچه میکند از بدی وقبیح
دانستن انچه کند غیر او از نیکویی وامثال این باشد وفرموده که
حق تعم وصف منافقین در مواضع متعدده فرموده پس فرموده
که من الناس من يعبد الله على حرف یعنی بر طریقی از دین فان اصابه
خير اطمان به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا و
الاخرة ذلك هو الخسران المبين ونیز فرموده در وصف ایشان
ومن الناس من يقول امنا بالله وباليوم الاخر وما هم بمؤمنين
وانسرور خلایق یعنی حضرت محمد مصطفی ص نیز در وصف ایشان

فرموده که المنافق من اذا وعد اخلف واذا فعل افشا واذا قال کذب
واذا اوتمن خان واذا رزق طاش واذا منع غاش یعنی منافق
انکسی باشد که هرگاه وعده نماید خلف ان نماید وهرگاه کاری کند
افشا کند وهرگاه حرفی گوید دروغ وخلاف واقع گوید وهرگاه
مؤتمن کرده شد اورا خیانت نماید وهرگاه رزق داده شود بی
عقل وسفیه وبزودی از جا در اید وهرگاه ممنوع شود غدر
وجور نماید ونیز فرموده که من خالفت سریرته علانیته فهو منافق
کاین من کان وحیث کان وفی ای زمن کان وفی ای رتبة کان یعنی
هر انکس که ظاهر وباطن او مخالف یکدیگر باشد پس بدرستی که او منافق
بود هر کس که باشد وهرجا ودر هر مکان ودر هر زمان ودر هر رتبه
که باشد

باب ۳۸ العقل والهوی قال الصادق ع

العاقل من کان ذلولا عند اجابة الحق منصفا بقوله جموحا عند
الباطل خصیما بقوله یترک دنیاه ولا یترک دینه ودلیل العقل
شیئان صدق القول وصواب الفعل والعاقل لا یحدث بما ینکره
العقول ولا یتعرض للتهمه ولا یدع مداراه من ابتلی به ویکون العلم
دلیله فی اعماله والحلم رفیقه فی احواله والمعرفه یقینه فی مذاهبه
والهوی عدو العقل ومخالف الحق وقرین الباطل وقوة الهوی من
الشهوة واصل علامات الهوی من اکل الحرام والغفلة عن الفرایض
والاستهانه بالسنن والخوض فی الملاهی ۰ وصف عاقل فرموده

عاقل کسیست که رام ومطیع بود نزد قبول حق ودر قول خود منصف
بوده نزد امور باطله سرکش ودر قول خود خصمی نموده تارک دنیا
وغیر تارک دین بود ودلیل وراه نما عقل دو چیز بود راستی
قول وفعل صواب وعاقل ان باشد که حدیث ننماید بانچه منکر
ان باشند عقول عقلا وخود را در معرض تهمت درنیاورده
وفروگذاشت ننماید مدارا کسی را که مبتلا باو شده باشد
وعلم راهنمای او بود در اعمال وحلم رفیق او باشد در احوال ومعرفت
یقین او بود در انچه بان گرویده ورفته وبباید دانست که هوی
وخواهش نفس دشمن عقل ومخالف ان وقرین باطل بود وقوت هوی
از شهوت باشد واصل علامتها هوی وخواهش بیجا اصل از خوردن
واشامیدن حرام وغفلت از واجبات واهانت رسانیدن
بسنن واداب وخوض در ملاهی باشد نعوذ بالله من هذا الحال

باب ۳۹ الوسوسه قال الصادق ع لا یتمکن

الشیطان بالوسوسه من العبد الا وقد اعرض عن ذکر الله واستهان
بامره وسکن الی نهیه ونسی اطلاعه علی سره فالوسوسه ما یکون
من خارج القلب باشارة معرفة القلب ومجاورة الطبع واما اذا
تمکن فی القلب فذلک غی وضلالة وکفر والله عز وجل دعا عباده
باللطف دعوة وعرفهم عداوته فقال من قایل ان الشیطان لکم
عدو مبین وقال ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا فکن

عزم

معه كالغريب مع كلب الراعي يفزع الصاحبه في صرفه عنه وكذلك
اذا اتاك الشيطان موسوسًا ليضلك عن سبيل الحقّ وينسيك
ذكر الله فاستعذ بربّك وتبرّ منه فانه يؤيد الحق على الباطل
وينصر المظلوم لقوله عزّ وجلّ انّه ليس له سلطان على الذين امنوا
وعلى ربّهم يتوكّلون ولن تقدر على هذا ومعرفة اياته ومذاهب
وسوسته الّا بدوام المراقبه والاستقامة على بساط الخدمه
وهيبة المطّلع وكثرة الذكر وامّا المهمل لاوقاته فهو صيد
الشيطان لا محالة واعتبر بما فعل بنفسه من الاغواء والاستكبار
من حيث غيره واعجبه عمله وعبادته وبصيرته ورايه قد اوتيه
علمه ومعرفته واستدلاله بقوله اللعنة الى الابد فما ظنّك
بنصحه ودعوته غيره فاعتصم بحبل الله الاوثق وهو الالتجاء
والاضطرار بصحة الافتقار الى الله تعالى في كلّ نفس ولا يغرّنّك
تزيينه الطّاعات عليك فانّه يفتح لك تسعة وتسعين بابًا
من الخير ليظفر بك عند تمام المائه فقابله بالخلاف والصّد
عن سبيله والمضادّه باستهوائه • بدان اى عزيز كه شيطان
دشمنيست ديرينه ودائما در كمين كه دنيا واخرت ترا بباد و
بنياد فنا برداده بروز خود نشاند ومستحق عذاب اليم وطوق
لعن ابدى كرداند پس اكر هوشمند وخردپيشه بايد كه صيد دام
فريب او نشود نفس خود را محلّ وساوس كوناكون وتلبيسات

او

او كه عجب ظاهر ملايم طبع ومصلحت دنيا واخرت خود تصوّر
نموده وينك كه بنكرى ونظر نمائى بعكس ان باشد نكردانى وعلى سبيل
الدّوام از شركيد او بناه بخداوند جهان ومتابعت رسول ثقلين
وائمه هدى اى برده از ياد پروردكار خود غافل نشوى اوامر ونواهي
او جلّ وعزّ را خوار وسهل نه پندارى چه درين حين بفضل وكرم
وحفظ او تعالى لعين ازل وابد را بر تو سلطنت وسوسه وتمكن ازان
نبود وبرين معنى انحضرت ع اشاره فرموده كه لا يتمكن الشيطان بالوسوسه
من العبد الّا وقد اعرض عن ذكر الله واستهان بامره وسكن الى نهيه
ونسي اطلاعه على سرّه پس ازانجا كه مادام متذكّر خداوند جهان باشى
واوامر ونواهى اورا اسوه شناسى شيطانرا بر تو تسلّطى ومجال وسوسه
نمانده از تو برخيزد وهراسان باشد معلوم كردد كه وسوسه شيطانى
افقى باشد خارج از حقيقت دل وجان وبمقتضى ذات وذاتى انسان
نبود وقبول اينان مر او را بسبب امور خارجه از ذات كه آن عدم
تذكر ويادآورى پروردكار عالميان است بود وهركاه در دل
وجان رخنه نموده قرار وتمكّن دران كردد موجب كمراهى وضلالت
وكفر تو كردد وبافاده اين معنى اشاره فرموده بقول خود كه فالوسوسه
ما يكون من خارج القلب باشاره معرفة القلب ومجاورة الطّبع
وامّا اذا تمكّن في القلب فذلك غيّ وضلاله وكفر وبعد ازان تنبيه
بر دشمنى شيطان فرموده كه حق سبحانه وتعالى بندكان خود را بلطف

ومرحمت خوانده و با ایشان دشمنی و عداوت شیطانرا شناسانیده
کران الشیطان لکم عدو مبین وان الشیطان لکم عدو فاتخذوه
عدوًا وبعد از تنبیه بر دشمنی و عداوت شیطان اشاره بطریق
وروش خلاصی وامنیت از شر آن لعین فرموده که پس اگر طالب
خلاصی ورهائی از شر وسوسه شیطانی و تعمیر سرای باقی باشی
باید که نسبت با او از قبیل غریبی باشی نسبت بسک راعی که تضرع
وزاری نماید بصاحب انسک در کرداندن شر آن سک از و و
همچنین هرگاه شیطان میل بجانب تو نماید از روی وسوسه و فریب
وخواهد که ترا گمراه کرداند از راه حق و براه باطل خود برده یاد اوری
خداوند جهان را از یاد تو برد باید که پناه بری به پروردکار
خود واو لعنه الله از شر او چه درین صورت حق سبحانه و تعالی تائید
حق بر باطل نموده مظلوم را نصرت ویاری فرماید چنانچه فرموده
کرامت
که انه لیس له سلطان علی الذین امنوا وعلی ربهم یتوکلون و تو هرگاه در
تو قادر بر پناه بردن به پروردکار و شناختن امدن شیطان
بوسوسه ورا[هها]ی وسوسه ان لعین نباشی مگر انیکه دایما چشم
امیدان بر معبود حقیقی داشته بر بساط خدمت او تعالی بر سبیل
استقامت وراستی قدم کذاری و ترس و بیم رحلت از دنیا را برابر
عقبی نصب العین خود ساخته دایما متذکر خداوند جهان باشی واما
اگر نه برین وتیره بوده اهمال کنند اوقات خود باشی نباشی مگر

صید دست و پابسته شیطان بلا دغدغه و باید که بدین اعتبار زیاد
که بدین اعتبار آنچه شیطان نفس خود کرده از اغوا و استکبار
ومنی و اعمالی که او را بشکفت آورده و مغرور کردانیده ملاحظه
نمائی که موروث ثمره نجه او بجز از لعن ابد نشده پس توجه کمال داری
بنصیحت وطلب ومرغیر خود را پس باید که بحبل المتین خداوند عالمیان
که آن عبارت از التجا واضطرار واحتیاج با و تعالی است در نفی
چنگ در زده مغرور بزینت دادن شیطان طاعات ترا در نظر
تو نکردی چه آن لعین کشاید از برای تو نود و نه در از خیر تا آنکه
باین وسیله ظفر بر تو یابد در تمام مائه که آن در صدم باشد
پس باید که با او مقابله بخلاف و برکشتن از راه او نموده ضد
هوا و خواهش او عمل نمود والله الموفق والمعین باب

الاربعین العجب قال الصادق ع العجب کل العجب ممن یعجب
بعمله وهو لا یدری بما یختم له فمن اعجب بنفسه وفعله فقد ضل
عن نهج الرشاد وادعی ما لیس له والمدعی من غیر حق کاذب و
ان خفی دعواه وطال دهره فانه اول ما یفعل بالمعجب نزع ما
اعجب به لیعلم انه عاجز حقیر ویشهد علی نفسه لیکون الحجة علیه
اوکد کما فعل بابلیس والعجب نبات حبها الکفر وارضها النفاق
وماؤها البغی واغصانها الجهل وورقها الضلالة وثمرها
اللعنة والخلود فی النار فمن اختار العجب فقد بذر الکفر و زرع

النّفاق ولابدّ من ان تثمر • انحضرت ع از باب استبعاد تمام از شخصی
که عمل ناقص خود را عظیم شمرده بان تکبر وخود بینی نماید فرموده که
العجب ممن یعجب بعمله وهو لایدری بما یختم له یعنی چه دور است از کسی
که خویشتن بینی وتکبر نماید بعمل خود ونداند که انعمل او بچه ختم خواهد
شد از برای او پس هر انشخص که بنفس وفعل خود تکبر وخود بینی نماید
بتحقیق کم کشته از راه روشن راست ودعوی حق وانچه نیست از برای
او نموده ومدّعی بدون حق کاذب باشد اکرچه پنهان باشد دعوای
او ودور ود را زکشد مدّتان چه اوّل چیزی که بعجب کند نزع
وبرطرف نمودن چیزی باشد از وکه بان عجب وخود بینی نماید تا اینکه
بداند که او عاجز وحقیراست وشهادت برنفس خود دهد تا حجّت
بر او واکد وتمام باشد چنانچه برشیطان تمام شد وبعد از ان
بیان حقیقت صفت ذمیمه عجب وخود بینی فرموده برنحو که عجب
نباتیست که تخم ان کفر وزمین ان نفاق وآب ان ستم وشاخهای
ان جهل وبرک او ضلالت وکمراهی وثمره ومیوه ان لعن جاوید
وخلود در اتش جهنّم باشد پس هر انشخص که اختیار خود بینی وتکبر
نماید بتحقیق تخم کفر ونفاق زراعت نموده وناچار وبالضّرورة
ثمره ان برد که ان لعن ابد وخلود دائمی در نار بود چه ظاهر است
که هر کس درکنار کشته خود نشسته حاصل زراعت خود درو نماید

باب ۴۱ الاکل قال الصّادق ع قلّة الاکل

محمودة في كلّ حال وعند كلّ قوم لانّ فيه المصلحة للباطن والظاهر
والمحمود من الماكولات اربعة ضرورة وعدّة وفتوح وقوت
فالضّرورة للاصفياء والعدّة للقوّام والاتقياء والفتوح
للمتوكّلين والقوت للمؤمنين وليس شيء اضرّ بقلب المؤمن من
كثرة الاكل وهي مورثة شيئين قسوة القلب وهيجان الشهوة
والجوع ادام للمؤمن وغذاء للرّوح وطعام للقلب وصحّة للبدن
قال رسول الله ص ما ملا ابن ادم وعاء اشرّ من بطنه وقال
داود ع ترك اللّقمة مع الضّرورة اليها احبّ اليّ من قيام عشرين
ليلة وقال النّبي ص المؤمن ياكل بمعاء واحد والمنافق
ياكل بسبعة امعاء وقال النّبي ص ويل للنّاس من القبقبين فقيل
وما هما يا رسول الله قال الحلق والفرج وقال عيسى بن مريم
ما امرض القلب اشدّ من القسوة وما اعتلّت نفس باصعب
من بغض الجوع وهما زماما الطّرد والخذلان • انحضرت ع
مدح کم خوردن وتقلیل غذا چنین فرموده که کم خوردن محمود
وپسندیده بود در هر حالی از احوال ونزد هر قومی از اقوام چه
مصلحت ظاهر وباطن که مراد بان بدن وروح انیکس باشد در انست
وبعد از ان بیان محمود از ماکولات وقسمت ان بچهار قسم باصطلاح
اهل ذوق وحال که این بی بضاعت را بران اطلاعی حاصل
نیست فرموده ضرورة وعدّة وفتوح وقوت وتعریف هر یک

از اقسام را مخصوص بصنفی از اصناف عارفین مؤمنین گردانیده
بر نحوی که اکل ضرورت را مخصوص باصفیا و عون را خاص بقائمین
و اتقیا و فتوح را مخصوص متوکلین و قوت را مخصوص بمؤمنین
گردانیده و بعد از ان مذمت شکم خوارگی و کثرت اکل و خاصیت
ان فرموده که نیست هیچ مضرتی اضر بقلب مؤمن از کثرت اکل و ان
مورث و سبب دو مرض شود و سخت دلی و بیرحمی و هیجان و غلبه
شهوت و گرسنگی را مدح فرموده که نان خورش مؤمن و غذا روح
و طعام دل و موجب صحت بدن باشد و استشهاد بر نمیعنی از کلام
رسول ثقلین و حضرت عیسی علی نبینا و علیهما السلم فرموده که — و حضرت داود ع
حضرت رسول ص فرموده که ما ملاء ابن ادم وعاء اشر من بطنه
یعنی پر نکردانید بنی ادم ظرفی را که شر ان زیاده از شر پر کرده شدن
شکم باشد و حضرت داود فرموده که ترک اللقمة مع الضرورة الیها
احب الی من قیام عشرین لیلة یعنی نخوردن و گذاشتن لقمه محتاج الیها
محبوب تر و دوست داشته تر است نزد من از بیداری بیست شب
از بهر عبادت و نیز رسول ثقلین فرموده که المومن یاکل بمعاء واحد
الی اخر کلامه ص یعنی مؤمن بقدری که روده واحد او توانائی
و گنجایش ان داشته باشد اکل و شرب نماید و منافق بقدر هفت
روده آدمی با وجود روده واحد اکل نماید و نیز ان ص فرموده
که حصول جهنم از برای مردمان از قبقبین بود پس انحضرت سوال

کرده شد که قبقبین کدام اند فرموده که حلق و فرج و حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام فرموده که مریض نگردانید هیچ کوفتی قلب را
که اشد از قساوت باشد و علیل و بیمار نگردد نفس بصعبتر و دشوارتر
از عداوت جوع و این هر دو مهار منع از درگاه خداوند جهان
و خذلان باشد

باب ۴۲ غض البصر

قال الصادق ع ما اعتصم احد بمثل ما اعتصم بغض البصر فان
البصر لا یغض عن محارم الله الا و قد سبق الی قلبه مشاهدة العظمة
و الجلال و سئل امیر المومنین علی بن ابی طالب ع بما ذا یستعان
علی غض البصر فقال بالخمود تحت سلطان المطلع علی سترک و العین
جاسوس القلب و برید العقل فغض بصرک عما لا یلیق بدینک و
یکرهه قلبک و ینکره عقلک قال النبی ص غضوا ابصارکم
ترون العجایب و قال الله عز و جل قل للمومنین یغضوا من
ابصارهم و یحفظوا فروجهم و قال عیسی بن مریم علیه السلام
للحواریین ایاکم و النظر الی المحذورات فانها بذر الشهوات
و نبات الفسق و قال یحیی بن زکریا ع الموت احب الی من نظرة
بغیر واجب و قال عبد الله بن مسعود لرجل نظر الی امراة قد عادها
فی مرضها لو ذهبت عیناک لکان خیرا لک من عیادة مریضک
و لا یتوفی عین نصیبها من نظر الی محذور الا و قد انعقد عقدة
علی قلبه من المنیه و لا تنحل الا باحد الحالین اما ببکاء الحسرة

والندامة بتوبة صادقة واما یاخذ حظه مما تمنی ونظر الیه
فاخذ الحظ من غیر توبة مصیره الی النار واما التایب الباکی
بالحسرة والندامة عن ذلک فماواه الجنة ومنقلبه الرضوان
بدان ای طالب راه نجات که پوشیدن چشم خود از ماسوی
الله تع وعدم التفات بغیر خصوصا از محارم الله احسن صفات
پسندیده واعظم جهاد با نفس خود بود وانمعنی رو ندهد مکر
احدیرا که قبل ازان عظمت وبزرکواری واحد حقیقی ومبدء
تحقیقی خود را مشاهده قلبی نموده لحظه غافل ازان جان جهان
نبود چنانچه انحضرت ع فرموده که ما اعتصم احد بمثل ما اعتصم
بغض البصر فان البصر لا یغض عن محارم الله الا وقد سبق الی قلبه
مشاهدة العظمة والجلال وبکلام حضرت امام الجن والانس
علی ابن ابی طالب ع که با وجود تحت سلطان المطلع علی سرک در حجاب
سایل از اینکه بچه چیز استعانت کرفته میشود بر پوشیدن چشم
استشهاد بر این معنی فرموده وبعد ازان فرموده که چشم جاسوس
دل وپیک عقل بود پس باید که چشم خود از انچه لایق بدین نبوده
مکر قلب ومنکر عقل باشد پوشیده داشت وحضرت رسالت
ص امر بپوشیدن چشم فرموده که غضوا ابصارکم ترون العجایب
یعنی بپوشید چشمهای خود را از ملاحظه غیر وملاحظه نماید عجایب
عالم الهی راکه بدون قطع نظر از غیر رو ندهد وحضرت باری تع

خطاب

خطاب فرموده پیغمبر اخر الزمان صلوات الله علیه راکه قل للمؤمنین
یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم یعنی مومنین را اعلام نما
که چشم خود را از دیدن امور غیر مشروعه پوشیده حفظ ونکاه
داری فرج خود نمایند از غیر ما احل الله لکم واز حضرت عیسی علی
نبینا وعلیه السلام حکایت نموده که حواریین را تحذیر وسفارش
میفرموده که بپوشیدن چشم از محرمات ومیفرموده که نظر تخم نهال
ونبات فسق بود واز حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام حکایت نموده
که او میفرموده که الموت احب الی من نظرة بغیر واجب یعنی مردن
دوست داشته شده تر است نزد من از نکاه غیر ضروری واز عبد الله
بن مسعود رحمه الله تع نقل نموده که عبد الله بن مسعود کفت مر مردی را
که نظر کرده بوده بسوی بیماری که بعیادت او رفته بوده که هر کاه
نور چشمان تو میرفت هر اینه بهتر بود از برای تو از عیادت بیمار
وبعد ازان انحضرت ع فرموده که وفا نماید وداده نشود نصیب
چشم انکسی که نظر نماید بحرامی مکر انکه منعقد کردد کرهی وعقده
بر دل او از ارزو که حل انکره نشود مکر بیکی از دو حال یا بکریه
وزاری از روی حسرت وندامت وتوبه وپشیمانی از انفعال ناصواب
بر سبیل راستی یا باخذ نصیب خود از انچه تمنی وارزوان نموده و
نظر بران افکنده پس کیرنده نصیب خود بدون توبه وپشیمانی
مرجع وبازکشت او باتش دوزخ بود واما توبه کننده کریان

برسبیل حسرت وندامت ازین فعل پس جای او بهشت و بازگشت او
برضوان باشد

باب ٤٣ المشی

قال الصّادق ع ان کنت عازمًا فقدم العزیمة الصحیحة والنیّة الصّادقة فی حین قصدک
الی ای مکانٍ اردت فانه النفس من التخطّی الی محذور وکن متفکرًا
فی مشیک وغضّ بصرک عمّا لا یلیق الدّین واذکر الله کثیرًا فانه جاء
فی الخبر انّ المواضع التی یذکر الله فیها وعلیها تشهد بذلک عند الله
یوم القیمة وتستغفر لهم الی ان یدخلهم الله الجنّة ولا تکثر الکلام مع
النّاس فی الطّریق فانه فیه سوء الادب واکثر الطرق مراصد الشیطان
ومتجرته فلا تأمن کیده واجعل ذهابک ومجیئک فی طاعة الله
والمشی فی رضاه فان حرکاتک کلّها مکتوبة فی صحیفتک قال الله تعم
یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یکسبون وقال الله
عزوجلّ وکلّ انسانٍ الزمناه طایره فی عنقه اراده تنبیه بر روش
رفتن ونقل از مکانی بمکانی فرموده که هرگاه تو عازم حرکت بجائی
باشی باید که مقدم داری عظیمت صحیحه ونیّت صادقه خود را در هنگام
قصد خود بسوی هر مکان که اراده نموده و پس از ان نهی ومنع
نمائی نفس بد اندیش خویش را از گام گذاردن بمحذور وارتکاب
حرام و باید که مدام در مشی حرکت خود متفکر در عجایب صنع الهی در هر مکان
که بان رسی بوده سخریه واستهزا بان ننمائی ودر رفتنها از روی
تجبر وتکبر مشی ننموده چشم از امور غیر لایقه بدین ودنیا پوشیده

معتبرا لعجایب صنع الله اینما انقلبت ولا تکن مستهزئا ولا متجبرا فی مشیک م

مدام

مدام متذکر خداوند جهان ودمی غافل از وتعالی نباشی چه در خبر
وارد شده که مواضعی که ذکر خداوند جهان دران مواضع و بران
مواضع واقع شده گواهی بران دهند نزد خداوند عالمیان یوم
القیمة واستغفار وطلب رحمت از برای ایشان نمایند تا اینکه
داخل گرداند حق تعم ایشانرا بجنّت المأوی وبهشت عنبرسرشت
وباید که با مردمان در راه سخن بسیار دراز نکرده نکوئی چه
درینمعنی خلاف ادب باشد وباید بدانی که اکثر راهها کمینگاه ومحل
تجارت شیطان باشد پس باید که مأیوس از کید وتدویر او نبوده
واقف خود باشی وبگردانی رفتن وآمدن خود را در طاعت
خداوند عالمیان ورضا او تعم چه حرکات تو جمیعًا نوشته
شده در صحیفه عمل تو چنانچه حق عزوعلا که یوم تشهد علیهم
السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی روزی که شهادت
دهند زبانها ودستها و پاهای ایشان برانچه کسب ان نموده اند
در دار دنیا وقول او تعم وکلّ انسانٍ الزمناه طایره فی عنقه یعنی
لازم انسان گردانیده ایم عمل او را او از قبیل طوق برگردن اوست
واو را ازو رهائی حاصل نتواند بود مشعر برین معنیست ٥

باب ٤٤ النوم

قال الصّادق ع نم نوم المتعبّدین ولا تنم نوم الغافلین فانّ المتعبدین الاکیاس ینامون
استرواحًا واما الغافلین ینامون استبطارًا قال النبیّ ص تنام

عيني ولا ينام قلبي وانو بنومك تخفيف مؤنتك على الملئكة و
اعزل النفس عن شهواتها واختبر بها نفسك معرفة بانك عاجز
ضعيف لا يقدر على شيء من حركاتك وسكونك الا بحكم الله وتقديره
فان النوم اخ الموت فاستدلل به على الموت الذي لا تجد السبيل
الى الانتباه فيه والرجوع الى اصلاح ما فات عنك ومن نام
عن فريضة او سنة او نافلة فاتاه بسببها شيء فذلك نوم الغافلين
وسيرة الخاسرين وصاحبه مغبون ومن نام بعد فراغه من
اداء الفرايض والسنن والواجبات من الحقوق فذلك نوم
محمود واني لا اعلم لاهل زماننا هذا شيء اذا اتوا بهذه الخصال
اسلم من النوم لان الخلق تركوا مراعاة دينهم ومراقبة احوالهم
واخذوا شمال الطريق والعبد وان اجتهد ان لا يتكلم كيف
يمكنه ان لا يسمع الا ما له مانع من ذلك وان النوم من احد تلك
الآلات وقال الله عز وجل ان السمع والبصر والفواد كل اولئك
كان عنه مسؤلا وان في كثرته افات وان كان على سبيل ما ذكرنا
وكثرة النوم يتولد من كثرة الشرب وكثرة الشرب من كثرة الشبع
وهما يثقلان النفس عن الطاعة ويقسيان القلب عن التفكر والخشوع
واجعل كل نومك اخر عهدك من الدنيا واذكر الله بقلبك و
لسانك وخف اطلاعه على سرك واعقد بقلبك مستعينا به في
القيام الى الصلوة فاذا انتبهت فان الشيطان يقول لك نم

فان بعد عليك ليلا طويلا يريد تفويت وقت مناجاتك واعرض
حالك على ربك ولا تغفل عن الاستغفار بالاسحار فان للقانتين
فيها اشواقا • اشاره بطريق خاب وقسم محمود ومذموم ازان فرموده
كه بايد خاب را كه از جمله ضروريات ستة و زندگانی این هیکل محسوس
بدون ان میسر نیست بر نحو خاب طالبان عبادت و بندگی نموده
روش خاب غافلین و بیهوشان از مرتکب گردید زیرا که متعبدین
زیرک خاب ایشان بر سبیل ضرورت و بجهة اسودگی بدن و قوة
و توانائی بر عبادت بود و خاب انان که غافل باشند از بندگی
خداوند جهان و شرایط ان بر سبیل گذرانیدن بشادمانی تمام
و تن پروری که عبادت از استبطار است باشد و استشهاد
بدین معنی بقول نبی صلعم که تنام عینی ولا ینام قلبی یعنی چشم من خابد
و دل من بیدار باشد فرموده و بعد از ان امر فرموده که باید
بنوم و خاب خود قصد تخفیف مؤنت خود بر ملئکه شبانروزی
خود نموده نفس سرکش خود را معزول از شهوتها و آرزوها
باطل گردانید و باید ازمایش نمائی بخاب نفس خود را از روی
علم بانکه تو عاجز و ضعیفی و قادر و توانائی نداری بر شیء
از حرکات و سکون خود مگر بحکم خداوند عالم و تقدیر او و از جهة
انکه خاب برادر موت است پس باید که استدلال نمائی باو بر موتی
که نیابی راهی در و به بیداری و رجوع باصلاح انچه فوت و فرو گذاشت

شد از تو در زندگانی دو روزهٔ دنیا و هر انکس که بخابد از فریضه
یا سنتی یا نافله پس اتیان نماید و برسد باو بسبب انها شئ از بدبها
پس این خاب غافلین و سیرت خاسرین بوده صاحب ان مغبون
یا مفتون بنا بر اختلاف نسختین باشد و هر انشخص که بخابد بعد
از فراغ از ادای فرایض و سنن و واجبات از حقوق خالق
و خلایق پس این خاب محمود و پسندیده بود و بافاده اینکه
خاب بعد از ادای فرایض و سنن و حقوق اسلم اشغال دیگر
باشد نسبت باهل این زمان فرماید که بدرستی که من نمیدانم
از برای اهل زمان خود هر گاه اتیان نمایند باین خصلتها
سالمتر از خاب چه خلق این زمان ترک مراعات دین خود نموده اند
و نکهبانی احوال خود را بکناری کذاشته سالك شمال روشن راه م
راست باشند و عبد مؤمن اگر جد و جهد تمام نماید که گفتگو نه
نماید چگونه ممکن بود او را که کلام مردمان نشنود مگر اینکه
او را مانعی از شنیدن باشد و بدرستی که خاب یکی از انمواضع
بود پس خواب از برای اهل این زمان بهتر باشد و حال انکه حق
جلّ و عزّ فرموده که انّ السّمع والبصر والفواد کلّ اولئك کان
عنه مسئولا یعنی گوش و چشم و دل هریك از انها سؤال کرده
شوند یوم القیمه از انچه از ایشان واقع شده و بباید دانست
که در کثرت نوم افت بسیار و شمار بود اگرچه بر طریق انچه ذکر شده

واقع شود و بقول خود که و کثرة النّوم الی اخره بیان سبب کثرت
خواب و ثمرهٔ ان فرموده که سبب خواب بسیار و تولد ان بسیار
خوردن آب و سبب بسیار خوردن اب سیری و این هردو ثقیل
کردانندهٔ نفس از طاعت خداوند جهان و موجب قساوت قلب
باشند از تفکر و خشوع و باید که بگردانی جمیع خواب خود را اخر
عهد خود از دار دنیای ناپایدار و یاد نمائی خداوند عالم را بدل
و زبان و خایف و ترسان باشی بر اطّلاع او تعالی بر باطن تو و
بر بندی دل خود در حالی که استعانت گیرنده باشی باو جلّ و عزّ
بقیام صلوة چه هنگام بیداری شیطان بجهت فریب تو و توت
نمودن وقت مناجات و عرض احوال خود بر ربّ تعالی شانه گوید
که بخواب که هنوز شب بر تو دور و دراز است و باید غافل نگردی
از استغفار و طلب امرزش در هنگام اسحار چه قوت گویندگان را
در انوقت شوقها بود بجانب قدس والله المستعان **باب**
الخامس والاربعون المعاشرة قال الصّادق ع حسن المعاشرة
مع خلق الله عزّ وجلّ فی غیر معصیة من مزید فضل الله عند عبده
ومن کان خاضعا لله فی السّر کان حسن المعاشرة فی العلانیه
فعاشر الخلق لله ولا تعاشرهم لنصیبك من الدّنیا لطلب الجاه
والرّیا والسّمعه ولا یسقطن بسببها عن حدود الشریعه من
باب المماثله والشهرة فانّهم لا یغنون عنك شیئا و یفوتك

الاخرة بلا فايدة واجعل من هو اکبر منك بمنزلة الاب والاصغر
بمنزلة الولد والمثل بمنزلة الاخ ولا تدع ما تعلمه تعينا من نفسك
بما تشك فيه من غيرك وكن رفيقا في امرك بالمعروف وشفيقا
في نهيك عن المنكر ولا تدع النصيحة في كل حال قال الله عز وجل
وقولوا للناس حسنا واقطع عمن تنسيك وصلته ذكر الله و
تشغلك الفته عن طاعة الله فان ذلك من اولياء الشيطان
واعوانه ولا تحملنك رؤيتهم على المداهنة عند الحق فان ذلك
الخسران المبين العظيم وتفوتك الاخرة بلا فايدة • پوشیده نماند
که احسن صفات گزین وخصال پسندیده مؤمن حسن معاشرت
وامیزش او بخلق جهان بود در غیر معصیت الله وگناهکاری
وانمعنی وابسته بزیادی فضل وکرم الهیست نزد بنده خود و
انحضرت عم بافاده انمعنی اشاره فرموده که حسن المعاشره مع
خلق الله عز وجل في غير معصية من مزيد فضل الله عند عبده و
بعد از ان علامت انان که مخصوص باین صفت محموده اند وطریقه
مرغوب معاشرت ایشان بمردمان فرموده که هر انکس که خاضع
وخاشع بود در نهانی مر خداوند عالمیانرا خواهد بود نیکو
معاشرت در علانیه وظاهر پس باید که معاشرت نمائی خلق جهانرا
از برای خداوند عالمیان ومعاشرت وامیزش نمائی ایشانرا
از برای نصیب وقسمت خود از دار بی اعتبار دنیای ناپاید از وطلب

جاه وبر سبیل ریا وسمعه وصیت نیك نامی خود والبته ساقط
نکردی وتعدی نمائی بسبب طلب جاه وسمعه واغراض دیگر
از حدود شریعت از جهة تقلید هم مثلی وهم چشمی مردمان و شهرت
درمیان ایشان از جهة اینکه انان باعث غنی وعدم احتیاج تو
نگردیدن باعث فوت شدن اخرت تو شوند بدون فایده وباید
که بگردانی شخصی را که بزرگتر از تو باشد بمنزله پدر وکوچك از خود
بمنزله فرزند ومثل خود را بمنزله برادر وفروگذاشت نمائی
بانچه یقین بان داری بانچه شك داری در ان از حال غیر وباش
بر سبیل مدارا ورفق در امر معروف وبر سبیل اشفاق ومهربانی
در نهی خود از منکر وفوت وفروگذاشت منمای نصیحت را در هر
حال چنانچه حق سبحانه وتعا فرموده وقولوا للناس حسنا وباید
قطع نمائی از شخصی که از خاطر تو محو نماید امیزش با وی یاد اوری
خداوند عالمیانرا ومشغول دارد ترا الفت او از طاعت حق سبحانه
وتعا چه انشخص از دوستان شیطان واعوان او باشد وباید
که برین ندارد دیدن انشان یا صحبت ایشان بنا بر اختلاف
لسختین ترا بر مداهنه نمودن نزد رسیدن بحق چه در ینمعنی
بود خسران ظاهر بزرك وفوت شود ترا فوز بدرجات اخرت
بدون فایده

باب ۴۶ الكلام قال الصادق عم

الكلام اظهار ما في قلب المرء من الصفا والكدر والعلم والجهل

قال امیر المومنین علی بن ابی طالب المرء مخبوء تحت لسانه فزن کلامك
واعرضه علی العقل والمعرفة فان کان لله وفی الله فتکلم وان کان غیر ذلك
فالسکوت خیر منه ولیس علی الجوارح عبادة اخف مؤنة وافضل منزلة
واعظم قدرا عند الله من الکلام فی رضاء الله ولوجهه ونشر الائه و
نعمائه فی عباده الا تری ان الله عز وجل لم یجعل فیما بینه وبین رسله
معنی یکشف ما اسر الیهم من مکنونات علمه ومخزونات وحیه غیر
الکلام وکذلك بین الرسل والامم ثبت بهذا انه افضل الوسایل و
الطف العباده وکذلك لا معصیة اثقل علی العبد واسرع عقوبة
عند الله واشدها ملامة واعجلها سامة عند الخلق منه واللسان
ترجمان الضمیر وصاحب خبر القلب وبه ینکشف ما فی سر الباطن وعلیه
یحاسب الخلق یوم القیمة والکلام خمر تسکر العقول ما کان منه
لغیر الله ولیس شیء احق بطول السجن من اللسان قال بعض الحکماء احفظ
لسانك عن خبیث الکلام وفی غیره لا تسکن ان استطعت فاما السکتة
فهو هیئة حسنة رفیعة من الله عز وجل لاهلها وهم امناء اسراره
فی ارضه • اراده بیان این فرموده که سخن کاشف ما فی الضمیر
اینکس از معانی صافیه بغش ومکدره غیر دلکش و دانش و عدم
دانش اینکس بود چنانچه مشعر بهمین است کلام امیر المومنین عم
المرء مخبوء تحت لسانه یعنی مرد پنهان است تحت زبان خود و تا سخن
و حرفی نگوید حال او از علم و جهل معلوم نشود • چو در بسته

بر

باشد چه داند کسی • که گوهر فروشست یا پیلور • پس عاقل هنرپیشه
باید که قبل از انکه سخن گوید سخن خود را بمیزان عقل سنجیده زیاده و کم
اثر انرا بازده ترك ان نماید وانچه از برای خداوند جهان و در راه
او تعم باشد بان تکلم نماید وانچه نه اینچنین باشد زبان ازان بکام
کشیده دم ازان نزند و باید دانست که نیست بر اعضا و جوارح
عبادتی خفیف المونه تر و افضل منزلة و اعظم قدرا نزد پروردگار
تعم شانه العزیز از سخن در راه رضا او عز وجل و از نشر و پراکنده
نمودن ایات و نعمتهای الهی در میانه بندگان ایا ملاحظه نمائی
که خدای عز وجل نگردانیده در میانه خود و میانه رسولان خود
معنی راکه کاشف باشد از انچه پنهان و پوشیده نموده بر ایشان
از مکنونات علم و مخزونات وحی خود غیر کلام و همچنین میانه
رسولان و امتهای ایشان پس از انجا محقق شد که کلام افضل
وسایل و الطف عبادت باشد و همچنین نیست معصیتی اثقل بر بنده
واسرع عقوبة نزد خدا و شدید الملامه نزد خلق از کلام و باید
دانست که زبان کلمه چین و ترجمان باطن و صاحب خبر دل باشد
و با و ظاهر و منکشف گردد انچه در باطن اینکس بود و برو حساب
نمایند خلق را یوم القیمه و سخنی که از برای غیر خدا باشد خمریست
که مست و غافل کرده اند عقول را و نیست چیزی احق بودن مدت
بسیار در بند و زندان از زبان و بعضی از حکما گفته اند که حفظ

نما زبان خود را از خبث کلام و دروغ و غیبت و خبث از ان از پند و نصیحت
مردمان ساکت و خاموش مباش اگر استطاعت بران داری و اما
خاموشی هیئتی بود نیکو و رفیع و تحیتی باشد از جانب خداوند عالمیان
برای اهل سکوت و ایشان باشند امینان اسرار او تعم در زمین
اللهم اجعلنی من زمرتهم

باب ٤٧ المدح والذم

قال الصادق ع لا یصیر العبد عبدا خالصا لله تعم حتی یصیر المدح والذم
عنده سواء لان الممدوح عند الله لا یصیر مذموما بذمهم وکذلک
المذموم ولا تفرح بمدح احد فانه لا یزید فی منزلتک عند الله ولا
یغنیک عن المحکوم لک والمقدر علیک ولا تحزن ایضا بذم احد
فانه لا ینقص عنک به ذرة ولا تحط عن درجتک شیئا واکتف
بشهادة الله لک وعلیک قال الله عز وجل وکفی بالله شهیدا
ومن لا یقدر علی صرف الذم عن نفسه ولا یستطیع علی تحقیق المدح
له کیف یرجا مدحه او یخشی ذمه واجعل وجه مدحک وذمک
واحدا وقف فی مقام تغتنم به مدح الله عز وجل لک ورضاه
فان الخلق خلقوا من العجز من ماء مهین ولیس لهم الا ما سعوا
قال الله عز وجل من قائل وان لیس للانسان الا ما سعی و
قال الله عز وجل ولا یملکون لانفسهم نفعا ولا ضرا ولا یملکون
موتا ولا حیوة ولا نشورا ● انحضرت ع چنین فرماید که ما دام
بندهٔ خالص و عبد مخلص عنان انانیت خود را سست و نرم نکرده

مدح و ذم مردم دنیا نزد او مساوی نبود نبندهٔ خالص الحکیم علی الاطلاق
نبوده در جرگه و سیاههٔ انان منتظم و منسلک نباشد چه ممدوح
نزد ان ذات یگانه مستجمع جمیع صفات کمال نگردد مذموم بمذمت
مردمان و معیوب بعیب ایشان و همچنین مذموم نزد او تعا ممدوح
و خالی از عیب نگردد بمدح مردمان و باید که سرور و شادی تمامی
بمدح ابدی از خلق جهان زیرا که مدح انان که ذلیل ترین خلق خداوند
عالمیان و در معرض فنا و رجوع بحق تعم باشند زیاد نکرده اند ترا
از انچه قلم قضا و قدر الهی بران گردیده در ازل الازال و همچنین اندوه
نباید بود بمذمت احدی چه کم نگردد از شرف تو ذرهٔ و پست نگردد
از درجه تو نزد احد بی نیاز قدر دیشهٔ پس همان به که اکتفا نمائی
بشهادت و گواهی پروردگار عالم از برای تو و بر تو چنانچه خود
فرموده که کفی بالله شهیدا و باید دانست که شخصی که قلم قدرت
او برگردانیدن سبب و باعث مذمت از نفس خود نبوده استطاعت
بر ثبوت مدح از برای خود نتواند داشت چگونه و بچه طور امید وار
بمدح او توان بود و هراس و ترس از مذمت او توان داشت پس
باید که روی مدح و ذم مردمان را بخود علی السویه و واحد کرده
توقف نمائی در مقامی که غنیمت باشد مدح خداوند عالمیان
از برای تو و رضاء او از جهة انکه خلق مخلوق اند از عجز و از اب
ذلیل خار و نیست ایشان را از ثواب و کرامت بجز از انچه خود سعی

نموده اند چنانچه بعضی از محققین گفته اند کنار گشته خود نشسته
ایمان و چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده که ان لیس للانسان الا ما
سعی یعنی بدرستی که نیست مر انسانرا الا انچه سعی دران نموده اند
و نیز فرموده که و لا یملکون لانفسهم نفعا و لا ضرا و لا یملکون موتا
و لا حیوة و لا نشورا یعنی خلقان مالک نفعی و ضرری نیستند
از برای نفس خود و همچنین نیستند مالک موت و حیوة و روز برانگیختن
پس ای عاقل باید که ایام زندگانی دنیای ناپایدار در مجاهده با نفس
سرکش خود بوده سعی بحاصل نمائی و مدام در تحصیل رضای پروردگار
خود بوده دم از نافرمانی معبود حقیقی نزنی تا در نشاه باقیه
حاصل سعی خود در و نمائی

باب ۴۱ المراء

قال الصادق ع المراء داء ردی و لیس فی الانسان خصلة شر منه و هو
خلق ابلیس و نسبته فلا یماری فی ای حال کان الا من کان جاهلا
بنفسه و بغیره محروما من حقایق الدین روی ان رجلا قال
للحسین بن علی بن ابی طالب ع اجلس حتی نتناظر فی الدین فقال یا هذا
انا بصیر بدینی مکشوف علی هدای فان کنت جاهلا بدینک فاذهب
فاطلبه ما لی و للمارات و ان الشیطان لیوسوس للرجل و یناجیه
و یقول ناظر الناس فی الدین کیلا یظنوا بک العجز و الجهل ثم المراء لا
تخلو من اربع اوجه اما ان تماری انت و صاحبک فیما تعلمان فقد
ترکتما بذلک النصیحة و طلبتما الفضیحة و اضعتما ذلک العلم او تجهلانه

فاظهرتما جهلا و خاصمتما جهلا و اما تعلمه انت فظلمت صاحبک
بطلبک عثرته او یعلمه صاحبک فترکت حرمته و لم تنزله منزلته
و هذا کله محال فمن انصف و قبل الحق و ترک المماراة فقد اوثق
ایمانه و احسن صحبة دینه و صان عقله چنین فرماید که مجادله
مرض بدی بود که نیست در انسان خصلتی شر از و و او خلق و عادت
شیطان و نسبت با و بود پس باید مجادله ننماید در هر حالی که باشد
مکر انکسی که بوده باشد جاهل بنفس خود و بغیر خود و محروم از حقایق
دین و روایت واقع شده که مردی گفت مر حسین بن علی بن ابی
طالب ع را که بنشین تا اینکه مناظره در دین نمائیم پس انحضرت ع
فرمودند که ای مرد من بینا بدین خود و مکشوف است بر من راه هدایتم
پس اگر تو جاهلی بدین خود برو و طلب ان نما نیست مرا و مجادله را
با یکدیگر ربطی و بدرستی که شیطان هر اینه وسوسه نماید مر او را
و سرگوشی کند و گوید که مناظره و مجادله نما با مردمان در دین
تا اینکه گمان نبرند بتو عجز و جهل را پس بدان که مجادله با مردمان خالی
نبود از یکی از چهار وجه زیرا که یا مجادله نمائی تو و صاحب خود را
در انچه هر دو میدانید پس تحقیق ترک نموده اید باین مجادله نصیحت را
و طلب نموده اید فضیحت و رسوائی را و ضایع نموده اید ان علم را
و یا اینکه هر دو جاهل باشید پس ظاهر نموده اید بانجادله جهل را
و خصمی نموده اید جهلی را و یا اینکه میدانی تو او را پس ظلم نموده

صاحب خود را باینکه طلب بر دامن او نموده یا اینکه صاحب
تو میداند پس ترک نموده خواهی بود حرمت او را و نگذارده باشی
او را در منزله او و مجموع این اربعه محال بود پس انکسی که انصاف را
پیشه خود نموده قبول حق و ترک مجادله نماید پس عقیق محکم کرده
ایمان خود را و نیکوئی نموده مصاحبان دینی خود را و حفظ نموده
عقل خود را **باب ۴۹** الغیبه قال الصادق ع
الغیبة حرام علی کل مسلم و مأثوم صاحبه فی کل حال و صفة الغیبه
ان یذکر احد بما هو لیس عند الله عیب و تذم ما یحمد اهل العلم
فیه و اما الخوض فی ذکر غایب بما هو عند الله مذموم و صاحبه
فیه ملوم فلیس بغیبه وان کره صاحبه اذا سمع به و کنت انت معافا
عنه خالیا منه و یکون مبینا للحق من الباطل ببیان الله و رسوله
و لکن علی شرط ان لا یکون للقائل بذلک مراد غیر بیان الحق و الباطل
فی دین الله و اما اذا اراد به نقص المذکور بغیر ذلک المعنی فهو ماخوذ
بفساد مراده وان کان صوابا وان اغتبت فبلغ المغتاب فاستحل
منه فان لم یلحقه فاستغفر الله له و الغیبة تاکل الحسنات کما
یاکل النار الحطب اوحی الله عز و جل الی موسی بن عمران ع المغتاب
اذا تاب فهو اخر من یدخل الجنه وان لم یتب فهو اول من یدخل
النار قال عز من قائل ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا
فکرهتموه الایه و وجوه الغیبة یقع بذکر عیب فی الخلق و الخلق

والفعل و المعامله و المذهب و الجهل و اشباهه و اصل الغیبه
تتنوع بعشرة انواع شفاء غیظ و سوء ظن و حسد و سخریه و تعجب
و تبرم و تزین فان اردت السلامة فاذکر الخالق لا المخلوق فیصیر
لک مکان الغیبه عبرة و مکان الاثم ثوابا • بدان ای عزیز که
بر همه ذوی العقول ظاهر و غیر پوشیده و پنهانست که بهتر و نیکوتر
بحال هر شخصی انست که مدت قلیل عمر را صرف ازاله عیوب نفس خود
از صفت بخل و خود بینی و جهل و نادانی و سایر صفات ذمیمه نموده
او را محلی بزیور علم و حسن خلق و شجاعت و عفت کرداند تا اینکه
در سرای باقی فقیر و محتاج نبوده جاودان هم پرواز شاهسواران
عرصه ولایت و امامت و در جرکه انان منتظم و منسلک باشد پس
باید که مدام در مجاهده نفس خود بوده زبان بعیوب مردمان و
غیبت ایشان نکشاید در هیچ حالی از احوال زیرا که غیبت حرام و مخذول
بود بر هر مسلمانی و صاحبان گناهکار نزد خداوند احدیت چنانچه
انحضرت فرموده که الغیبة حرام علی کل مسلم و مأثوم صاحبه فی کل
حال و بعد از ان بیان حقیقت و صفت غیبت فرموده باینکه غیبت
ان باشد که ذکر کنند احدی را و در حق او گویند انچه نباشد نزد خداوند
عالمیان عیب و مذمت نمایند بفعلی یا صفتی که اهل علم و دانش او را
در ان فعل مدح نمایند و اما خوض نمودن در ذکر غایبی بوضعی که
نزد خداوند جهان مذموم و صاحبان ملوم بود نزد مردمان

نمودم

پس غیبت مذموم بوده بران مؤاخذ نمایند اگرچه صاحب آن وصف
بعد از شنیدن کراهت از ان داشته او را خوش نیاید فامّا باید که
ذاکر آن عیب خود موصوف بآن وصف نبوده بری و خالی از آن عیب باشد
و ذکر نمودن عیب آن شخص را بر سبیل بیان و تمیز حق از باطل بیان خدا
و رسول بود ولیکن بشرط آنکه گوینده آن عیب را نبوده باشد مرادی
غیر بیان حق و باطل در این دین خداوند جهان و امّا هرگاه اراده نموده
باشد بذکر عیب نقص و عیب صاحب غیبت را بغیر قصد و اراده تمیز
حق از باطل پس او گناهکار بود بسبب قصد و مراد فاسدی که نموده
اگرچه راست و مصاب در ان باشد و هرگاه غیبت تو بآن شخص رسد
پس اگر خواهی که بری الذمه شوی باید که از و حلیت از آن فعل ناثواب
طلبید و اگر چنانچه رسیدن باو میسّر نشود پس بجهت او استغفار
و طلب آمرزش باید نمود بعد از ان مذمت صفت غیبت فرموده
که غیبت اکل حسنات نماید چنانچه اکل نماید آتش هیمه را و استشهاد
بران فرموده بوحی حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
که المغتاب اذا تاب فهو آخر من یدخل الجنه و ان لم یتب فهو اوّل
من یدخل النار یعنی غیبت کننده هرگاه توبه نماید ازین فعل ناثواب
پس بدرستی که او آخر کسی باشد که داخل جنّت شود و اگر توبه ننماید
پس او اوّل من یدخل النار بود و نیز از باب مبالغه در بدی صفت
غیبت فرموده که حق جل و عز میفرماید ایحبّ احدکم ان یاکل لحم اخیه

میتاً فکرهتموه یعنی آیا دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت مرده
برادر مؤمن خود را و بعد از ان فرموده که غیبت از چند وجه واقع
شود ذکر عیب مردمان در خلقت و خلق و عقل و سودا و معامله
و مذهب و جهل و امثال اینها و فرموده که منشا و اصل غیبت متنوع
شود بده نوع و از انجمله هشت نوع از ان بیان فرموده تشفی خشم خود
بعیب آنکسی که با اینکس خلاف ادابی سلوک نموده و ظن بدی که بشخصی
برند و حسد و استهزا و تعجّب و تبرّم که عبارت از دلگیری بود
و تزیین پس اگر اراده سلامتی و خلاصی از صفت غیبت داشته باشی
باید که خالق خود را یاد نموده مخلوق را بالکلیه فراموش نمائی تا آنکه
متبدل و حاصل شود از برای تو مکان غیبت بعزت و مکان گناه
بثواب **باب ٥٠** الریا قال الصادق عم لاترائی
بعملک من لایحیی و لایمیت و لایغنی عنک شیئاً والریا شجرة لاتثمر
الا الشرک الخفی و اصلها النفاق یقال للمرائی عند المیزان خذ
ثوابا تعد ثواب عملک ممن عملت له ممن اشرکته معی فانظر من تعبد
و من تدعو و من ترجو و من تخاف و اعلم انک لاتقدر علی اخفاء
شیء من باطنک علیه و تصیر مخدوعا بنفسک قال الله عز و جل
یخادعون الله و الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون
و اکثر ما یقع الریا فی النظر و الاکل و الکلام و المشی و المجالسة
و اللباس و الضحك و الصلوة و الحج و الجهاد و قراءة القرآن و سایر

العبادات الظاهرة ومن اخلص لله باطنه وخشع له بقلبه وراى نفسه
مقصرًا بعد بذل المجهود وجد الشكر عليه حاصلا ويكون ممن يرجى
له الخلاص من الريا والنفاق اذا استقام على ذلك فى كل حال

بدان ای عزیز که ریا یعنی کردن افعال واعمال حسنه نه از برای خداوند
جهان واز جهة قرب باو تعالی بلکه بجهة خودنمائی وصیت نیکنامی ودام
فریب مردمان از کبایر گناهان وبدترین صفات ذمیمه بود چه عقلاء
اینمعنی مستلزم شرك خفی وسهیم کردانیدن غیر خداوند عالمیان بود
باو تعالی شانه در عبادت وپرستش واز ینجهة انحضرت عم نهی فرموده
که لا ترائى بعملك من لا يحيى ولا يميت ولا يغنى عنك شيئا والريا شجرة
لا تثمر الا الشرك الخفى یعنی باید که ریا ننمائی بعمل صالح خود شخصی را
که زندگی ومردن تو بدست او نیست وغنی وغیر محتاج نمیکرداند
ترا از شئ وحال آنکه ریا درختیست که ثمره ان بجز از شرك خفی نیست
واصل ومبنای ان نبود مگر صفت نفاق وانحضرت فرموده که گفته
میشود مرائی را نزد میزان اعمال یوم القیمه که بگیر ثواب ای را که شمرده
انرا ثواب عمل خود از انکسی که عمل نموده از برای او واز انکسی که شریك
وسهیم کردانیده بامن پس نظر کن که کرا عبادت نموده وکرا طلبیده
وکرا امید داشته واز که خایف وترسان بوده وباید بدانی که ترا
مقدور ومیسر نبود پنهان نمودن امری از امور باطنی خود را بر خداوند
جهان وخدعه وفریب نمودن بنفس خود چنانچه حق سبحانه وتعالی

در حق کفار فرموده که یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون
الا انفسهم وما یشعرون وبعد ازان بیان اکثر انچه بر سبیل ریا
واقع شود از انکس فرموده که بیشتر ریا در نظر کردن وخوردن و
سخن گفتن وراه رفتن ومجالست با مردمان وپوشیدن لباس
وخنده کردن ونماز وحج وجهاد وقراءة قران وسایر عبادات
ظاهره واقع شود وبعد ازان بیان ثمره شجره اخلاص خداوند جهان
فرموده که هر انکس که خالص وبیغش کرداند از برای خداوند عالمیان
باطن خود را واز روی قلب خشوع نماید ونفس خود را مقصر داند
بعد از انکه بذل جهد ونهایت سعی خود نموده باشد مییابد شکر را
بر وحاصل ومیباشد از انکسی که امید خلاصی او باشد از ریا ونفاق
هرگاه برین وتیره مستقیم وثابت قدم بود در همه احوال

باب ٥

الحسد قال الصادق ع الحاسد مضر بنفسه قبل ان یضر بالمحسود
کابلیس اورث بحسده لنفسه اللعنة ولادم ع الاجتباء والهدى و
الرفع الى محل حقايق العهد والاصطفاء فكن محسودا ولا تكن حاسدا
فان ميزان الحاسد ابدا خفيف بثقل ميزان المحسود والرزق مقسوم
فماذا ينفع الحسد الحاسد وماذا يضر المحسود الحسد والحسد اصله
من عمى القلب وجحود فضل الله وهما جناحان للكفر وبالحسد وقع
ابن ادم فى حسرة الابد وهلك مهلكا لا ينجو منه ابدا ولا توبة
للحاسد لانه مستمر عليه معتقد به مطبوع فيه يبدو بلا معارض

به ولا سبب والطبع لا یتغیر عن الاصل وان عولج ای عزیز تا توانی
جدّ و جهد نما که محسود مردمان باشی نه حاسد بر ایشان که شجرهٔ
ملعونهٔ حسد را ثمره بجز از ضرر و خسران بجهة حاسد و نفع محسود
نبود چنانچه شیطان علیه اللعنه والعذاب که ثمرهٔ حسد او بر ادم ع
از برای او مورث لعن ابد و دوری از رحمت خداوند جهان و از برای
ادم علی نبینا و ع اجتبا و برگزیدگی رب نعم و هدی و رفع ابد درجه
اصطفا کردید پس اگر ترا بهره و نصیبی از عقل بود باید که همیشه سعی
نمائی که محسود خلقان و حاسد بر آنان نباشی چه کفهٔ میزان و ترازوی
اعمال حاسد همیشه سبک و خفیف بود بسبب ثقل و سنگینی کفه
ترازوی محسود و حال آنکه رزق هر احدی در ازل قسمت و مقرر
کردید چنانچه شاعر اشاره باین معنی نموده که زمین را بر آسمان
روزی ندهند زیاد از روزی پس چه فایده نماید حسد حاسد
جهة او و چه ضرر کند محسود را حسد و نباید دانست که اصل حسد
از کوردلی و انکار فضل خداوند عالمیان بوده اینان بمنزله دو مال
از برای کفر اینکس باشند چنانچه ابن ادم بحسد بر برادر خود واقع
شد در حسرت دایمی عظمی و هلاک شد هلاک شدنی که نجات
و خلاصی نیابد از آن ابد الابدین و نباید دانست که حاسد را توبه
و پشیمانی از این فعل نا ثواب حاصل نتواند شد چه حاسد مستمر بر حسد
و معتقد بان و مطبوع در آن فعل بوده ابتدا بدان بدون معارضی

و ممانعی نماید و طبع دائما بر حال خود بوده خلاف مقتضی خود
نماید اگرچه بمعالجه آن کوشند باب ۲ ک الطمع قال
الصادق ع بلغنی انه سئل کعب الاحبار ما الاصلح فی الدین و ما الافسد
فقال الاصلح الورع والافسد الطمع فقال له السائل صدقت یا کعب
الاحبار والطمع خمر الشیطان یسقی بید لخواصه فمن سکر منه لا یصحب
الا فی الیم عذاب الله او مجاوره ساقیه ولو لم یکن فی الطمع سخطه الا
مشاراة الدین بالدنیا لکان عظیما قال الله عز من قائل اولئک
الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة وقال
امیر المؤمنین ع تفضل علی من شئت فانت امیره واستغن عمن شئت فانت
نظیره وافتقر الی من شئت فانت اسیره والطامع منزوع عنه الایمان
وهو لا یشعر لان الایمان یحجز بین العبد وبین الطمع فی الخلق فهو یقول
یا صاحبی خزاین الله مملوة من المکرمات ولا یضیع الله اجر المحسنین
وما فی ایدی الناس فانه مشوب بالعلل ویرده الی التوکل والقناعة
وقصر الامل ولزوم الطاعة والناس من الخلق فان فعل ذلک
لزمه وان لم یفعل ذلک ترکه مع شوم الطمع وفارقه اشاره بمذمت
صفت طمع نقل جواب و سوال کعب الاحبار و سایل از و را نموده که
رسیده است بمن که کعب الاحبار را سؤال کردند که چه چیز اصلح در دین
و چه چیز افسد در آن باشد پس او جواب داد که اصلح بحال هر کسی
ورع و افسد طمع بود پس گفت مر او را سائل که راست گفتی ای

کعب الاحبار وطریق حق سپردی وحال آنکه طمع خمر شیطان بود که
بدست خود ساقی وچشانندهٔ آن باشد مر خواص خود را پس هر آنکس
که مست از آن شود مصاحب ومستحق نباشد مگر عذاب الیم خداوند
جهانرا یا همسایگی ومجاورت ساقی از او هرگاه نبوده باشد در طمع
خشمی از خداوند عالمیان الا ما یعود وفروختن دین بدنیا هر آینه
این امری بود عظیم که از آن پرهیز واحتراز باید نمود چه حق تعالی
درشان دین بدنیا فروشان فرموده که اولئک الذین اشتروا الضلالة
بالهدی والعذاب بالمغفرة یعنی آنجماعت خریداری نموده اند ضلالت
وگمراهی را بهدایت وعذاب را بمغفرة وآمرزش وحضرت امیر
المؤمنین ع فرموده که تفضل وزیادتی در عطا نما بر آنکسی که میخواهی
تا اینکه پس از آن امیر او باشی وطلب نما غنی را از آنکسی که میخواهی تا اینکه
پس از آن نظیر ومثل او باشی وطلب فقر واحتیاج نما از آنکسی که میخواهی تو
تا اینکه پس از آن تو اسیر او باشی وباید بدانی که طامع کندهٔ شده است
از ایمان واو را شعور بآن حاصل نیست چه ایمان مانع بود میان قبای
بنده ومیانه طمع در خلق وگوید مر مؤمن را که ای صاحب ویار من
خزاین خداوند عالمیان مملو از مکرمات بود وخداوند عالمیان ضایع
نکرده اند اجر محسنین را وآنچه در دست مردمانست پس بدستی که آمیخته
بود بعلتها وایمان باز کرده اند ونماید مردم را بتوکل بر خداوند جهان
وقناعت وکوتاهی آرزو ولازم بودن مر عبادت وبندگی ویاس

از خلق جهان را پس اگر مؤمن برین وتیره عمل نماید ایمان از وجدانی و
دوری نموده لازم او باشد واگر نه برین وتیره عمل نماید او را با طمع
شوم گذاشته ترک ومفارقت او نماید نعوذ بالله من هذه الحالة

باب ۳۴ السخا

قال الصادق ع السخا من اخلاق
الانبیاء وهو عماد الایمان ولا یکون مؤمنا الا سخیا ولا یکون
سخیا الا ذو یقین وهمة عالیه لان السخا شعاع نور الیقین من عرف
ما قصد هان علیه ما بذل وقال النبی ص ما جبل ولی الله الا علی
السخا والسخا ما یقع علی کل محبوب اقله الدنیا ومن علامة السخا ان
لا یبالی من اکل الدنیا ومن ملکها مؤمن او عاص کافر او مطیع شریف
او وضیع فیطعم غیره ویجوع ویکسو غیره ویعری ویعطی غیره ویمتنع
من قبول عطاء غیره ولا یمن بذلک ولا یمن ولو ملک الدنیا
باجمعها لم یر نفسه فیها الا اجنبیا ولو بذلها فی ذات الله فی ساعة
واحدة ما مل قال رسول الله ص السخی قریب من الله قریب من
الناس قریب من الجنة بعید من النار والبخیل بعید من الله بعید من
الناس بعید من الجنة قریب من النار ولا یسمی سخیا الا الباذل فی طاعة
الله ولوجهه ولو کان برغیف او شربة ما وقال النبی ص بما
یملک واراد به وجه الله واما المتسخی فی معصیة الله فحمال
سخط الله وغضبه وهو ابخل الناس لنفسه فکیف لغیره حیث
اتبع هواه وخالف امر الله قال الله عز وجل ولیحملن اثقالهم

وانقا لا مع اثقالهم وقال النبی ص یقول ابن ادم ملکی ملکی ومالی
مالی یا مسکین این کنت حیث کان الملک ولم یکن وهل لک الا ما اکلت
فافنیت او لبست فابلیت او تصدقت فابقیت اما مرحوم بر او معاقب
علیه فاعقل ان لا یکون مال غیرک احب الیک من مالک فقد قال
امیر المومنین علی بن ابی طالب ع ما قدمت فهو للمالکین وما اخرت
فهو للوارثین وما معک لیس لک علیه سبیل سوی الغرور به کم تسعی
فی طلب الدنیا وکم تدعی فترید ان تفقر نفسک وتغنی غیرک ✱ الحضرت
ع چنین فرماید که پیشه سخا وکرم اعظم صفات گزیده وشعار پسندیده
واز اخلاق انبیا علیهم السلام واساس ومبنی ایمان بوده نبوده
باشد مومنین مگر سخی وبنا[illegible] مگر صاحب یقین وهمت عالی
زیرا که سخا شعار ومخصوص نور یقین بوده هر آنکس داند که چه قصد
نموده بخشش وعوض ان چه خواسته اسان شود بر وانچه را بذل
وبخشش نماید ونبی ص فرموده که مخلوق نشده ولیی از اولیای
خداوند عالمیان مگر بر پیشه سخا وسخا صفتی بود که واقع شود
بر هر شئی دوست داشته شی که کمتر واقل از ان باشد دنیا واز جمله
ونشانه وعلامت بخشش وسخا ان بود که مبالاتی واهتمامی نه
بود باینکه دنیا را اگر لقمه خود ساخته اکل ان مینماید وکه مالک وهم
جمله عروس دنیاست خواه مومن وخواه عاصی وخواه کافر
ومطیع وخواه شریف ووضیع پس او در هنگام اطعام غیر

نموده بر اشتعال شعله جوع قدم صبر وتحمل فشارد وغیر خود را پوشانیده
به برهنگی وعریانی خود سازد وعطا بغیر خود نموده امتناع از قبول
عطاء غیر نماید وباین فعل منت بر احدی نداشته ممنون غیر خود نگردد
وهرگاه مالک شود دنیا را جمیعها خود را ملاحظه ننماید در ان
مگر بیگانه واجنبی وهر انگاه در یکساعت در راه انداخت یکانرا
همتا بذل وبخشش ان نماید غبار ملالی پیرامون خاطر او نگردد و
رسول ص در شان سخی فرموده السخی قریب من الله قریب من الناس
الی آخر کلامه یعنی سخا وبخشش نماینده نزدیک ومعتکف درگاه احدیت
بوده نزدیک بمردم وجنت ودور از آتش بود وبخیل بعکس او بوده
دور از ساحت قرب خداوند عالمیان ومردم وجنت ونزدیک باتش
باشد ونامیده ومسمی نشود باسم سخی مگر باذل وبخشنده در طاعت
الله ولوجه الله اگر چه بگرده نانی وشربت آبی باشد ونیز رسول ع
فرموده که السخی بما یملک یا بما ملک بنا بر اختلاف نسختین واراد به
وجه الله واما المتسخی فی معصیة الله فحمال سخط الله وغضبه وهو
ابخل الناس لنفسه فکیف لغیره حیث اتبع هواه وخالف امر الله بنا
بر تشویش عبارت یحتمل مجمل مقصود از این حدیث ان باشد که مرد سخاوت
پیشه سخی باشد که مالک انچه باشد از متاع دنیا اراده نماید بان
وجه الله را ومتسخی یعنی انکسی که سخا را بر خود بندد در معصیت وگناه
کاری خداوند جهان ودر واقع سخی نبود پس بدرستی که او حمال

تابع م

ویرا ارنن خشم و غضب او تعم شانه بوده بخیل ترین مردمان بر نفس
خود باشد پس چگونه بود نظر بغیر خود ازین حیثیت که خواهش و هوای
نفس خود شدن خلاف امر خلاق خداوند عالمیان نموده و استشهاد بر مقصود
بکلام ملک علام فرموده که ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم یعنی
برمیدارند ثقل گناهان خود را با ثقل گناهان دیگران و نیز رسول
ثقلین ص فرموده که یقول ابن ادم ملکی ملکی و مالی مالی یا مسکین این
کنت حیث کان الملک ولم تکن الی اخر الحدیث یعنی همین گوید انسان که ملک
من ملک من و مال من مال من ای مسکین تفکر و تدبر نمائی که کجا بودی
در حینی که ملک بود و تو نبودی و آیا برای تو هست الا آنچه خورده پس
فانی گردانیدن یا پوشیدن پس کهنه گردانیدن یا تصدق نموده پس باقی
گذاشته و ندانی که مرحومی بان یا معاقب بران پس اندیشه نما و بعقل
خود را و دگر نیست مال غیر تو نزد تو احب از مال تو و مال تو توجه
فاین نمود که مال غیر توجه فاین نماید پس بتحقیق امیر المومنین علی ابن ابی
طالب ع فرموده که آنچه از مال دنیا را که پیش صرف نموده الحال از مال کسی
دیگر باشد و آنچه را گذاشته بعد از خود تعلق بوارثین دارد و آنچه از آن
مال با تست نیست ترا بران راهی سوای غرور پس چه بسیار سعی نمائی
در طلب دنیا و چه بسیار طلب نمائی آیا اراده داری که فقیر گردانی نفس
خود را و غنی گردانی غیر خود را

باب عه الاخذ والاعطاء

قال الصادق ع من کان الاخذ احب الیه من الاعطاء فهو مغبون لانه
یری العاجل لغفلته افضل من الاجل و ینبغی للمومن اذا اخذ ان یاخذ
بحق واذا اعطی ففی حق وبحق ومن حق فکم من اخذ معط دینه وهو لا
یشعر وکم من معط مورث نفسه سخط الله ولیس الشان فی الاخذ و
الاعطاء ولکن الناجی من اتقی الله فی الاخذ والاعطاء واعتصم
بحبل الورع والناس فی هاتین الخصلتین خاص و عام فالخاص
ینظر فی دقیق الورع فلا یتناول حتی یتیقن انه حلال واذا اشکل علیه
تناول عند الضرورة والعام ینظر فی الظاهر فما لم یجده ولا یعلمه
غصبا ولا یسرقه تناول وقال لا باس هو لی حلال والامیر فی ذلک من
یاخذ بحکم الله وینفق فی رضاء الله • آنحضرت ص چنین فرموده که
هر آنکس که گیرندگی و اخذ نزد او دوست داشته شده تر باشد از عطا
و بخشش پس بدرستی که او مغبون بغبن فاحش باشد زیرا که دنیای ناپایدار
فانی را بسبب غفلتی که دارد افضل از سرای باقی دانسته ترجیح دنیا
بر آخرة داده و سزاوار و لایق بحال مومن آن بود که هرگاه اخذ
شیئی نماید بقدر احتیاج و استحقاق نه فاضل بر آن را بسببی از اسباب
حق اخذ نماید و هرگاه عطا نماید پس در راه حق و بسبب حق نه بر سبیل
باطل و از ممر حلال و حق نه از ممر حرام بخشش نماید پس بسا گیرنده که
باشد که دین خود را بخشش نموده درباذد و او را شعور بآن حاصل
نباشد و بسا عطا نماینده که بارث دهد نفس خود را بسخط و خشم
خداوند جهان و نباشد شانی در اخذ و اعطا ولیکن ناجی و رستگار

دراخذ واعطا انکسی باشد که بپرهیزد از خداوند عالمیان وچنك
در زند بحبل المتین ورع ومردمان درین دو خصلت خاص وعام
باشند پس خاص ان بود که بدیده بصیرت نظر نماید در دقیق ورع
پس تناول نماید شیٔ راکه تا اینکه نفس او حاصل نشود بحلیت ان
وهر انکاه مشکل ودشوار کردد بر و معاش تناول ان نماید نزد
ضرورة وحفظ نفس وعام نظر او مقصور بر ظاهر حال بوده انچه را
نیابد وندانند غصبیت ودزدی انرا تناول نماید وکوید باکی نبود
این از برای من حلال بود وحاکم وامیر در نیمعنی بین وظاهر بود اخذ
نماید بحکم خداوند عالم وانفاق کند در رضا او تع **باب ٥٥**
المواخاة قال الصادق ع ثلثه اشیاء فی کل زمان عزیزة الاخا
فی الله والزوجة الصالحة الالیفه فی دین الله والولد الرشید ومن
اصاب احد الثلثه فقد اصاب خیر الدارین والحظ الاوفر فی الدنیا
واحذران تواخی من اراد الطمع او خوف او فشل او اکل او شرب
واطلب مواخاه الاتقیا ولو فی ظلمات الارض وان افنیت عمرك
فی طلبهم فان الله عز وجل لم یخلق علی وجه الارض افضل منهم
بعد النبیین وما انعم الله علی العبد بمثل ما انعم علیه من التوفیق
بصحبتهم قال الله عز وجل الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا
المتقین واظن ان من طلب فی زماننا هذا صدیقا لا عیب فیه بقی
بلا صدیق الا تری ان اول کرامة اکرم الله بها انبیاءه علیهم السلام

عند اظهار دعوتهم تصدیق امین او ولی وکذلك من اجل ما
اکرم الله به اصدقائه واولیائه وامنائه صحبه انبیائه
دلیل علی ان ما فی الدارین نعمة اجل واطیب وازکی من الصحبه
فی الله والمواخاة لوجهه • انسرور ع فرماید که سه چیز در هر
زمانی عزیز وکمیاب بود برادری در راه خدا وزن صالحه
مهربان در دین الله وفرزند رشید که بکار امور دین ودنیا
والدخود امین باعث ضلالت وکمراهی خود و پدر خود نکردد
وهر انکس که برسد بیکی ازین سه چیز پس بتحقیق رسیده باشد بخیر
دارین ونصیب وافر بشمار در دار دنیا وباید که حذر نمائی از مواخات
شخصی که اراده تو نموده از برای طمعی یا بجهة خوفی یا ضعفی یا اکلی
یا شربی وطلب نمائی مواخات متقی پرهیزکار را اکرچه در ظلمات
زمین باشد واکرچه فانی کردانی عمر خود را در طلب او واز جهة اینکه
حق عز وجل خلق نموده بر روی زمین افضل از و بعد از انبیا
علیهم السلام وانعام نفرموده حق تع بر بنده بمثل انچه انعام فرموده
باو از توفیق صحبت اتقیا چنانچه حق تع فرموده که الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین یعنی دوستان درین روز بعضی
دشمن اند مر بعضی دیگر را الا پرهیزکاران ومتقیان ومن کمان
برم که هر انکس که طلب نماید درین زمان دوستی که عیبی در او
نباشد باقی ماند بی دوست ایا ملاحظه نمائی که اول کرامتی

۱۵٤

كه حق جل وعلا نسبت با نبيا فرموده نزد اظهار دعوت تصديق
امينى با وليست وهمچنين از بزرگترين چيزى كه اكرام فرموده حق
تع با دوستان واوليا وامنا خود را صحبت انبياء اوست
واين دليل وراهنمائى بود برانكه نيست در دارين نعمتى بزرگتر و
خوشتر وپاكيزه تر از مصاحبان در راه خدا ومواخاة لوجه الله تع

باب ٦٤ المشاورة قال الصادق ع شاور فى
امورك ما يقتضى الدين من فيه خمس خصال عقل وعلم وتجربة ونصح
وتقوى فان لم تجد فاستعمل الخمسة واعزم وتوكل على الله فان
ذلك يؤديك الى الصواب وما كان من امور الدنيا التى هى غير
عايدة الى الدين فاقضها ولا تتفكر فيها فانك اذا فعلت ذلك
اصبت بركة العيش وحلاوة الطاعة فى المشورة والعاقل من
يستفيد منها علما جديدا ويستدل به على الحصول من المراد ومثل
المشورة مع اهلها مثل الفكر فى خلق السموات والارض وفنائهما
وهما غيبان عن العبد لانه كلما قوى تفكره فيهما وغاص فى بحر نور
المعرفة ازداد بهما اعتبارا ويقينا ولا تشاور من لا يصدقه عقلك
وان كان مشهورا بالعقل والورع واذا شاورت من يصدقه
قلبك فلا تخالفه فيما اشير به عليك وان كان بخلاف
مرادك فان النفس تجمح عن قول الحق وخلافها عند الحقايق
ابين بدان اى عزيز كه خود رائى وتكيه برانچه بخاطر خود رسد

نمودن در هر امرى از امور دين ودنيا از نهايت جهل ودليل عدم
عقل انكس باشد چه ظاهر است كه همه اشخاص انسان بر تميز نيك وبد
جميع امور خود وعاقبت ان مطلع وواقف نتوانند شد مگر انان
كه مؤيد من عند الله باشند پس بايد كه در جميع امور دنيوى واخروى
خود كه مقتضى شريعت مقدسه ودين اين پيغمبر ما صلوات الله عليه
بوده با شخصى اراده نمائى شخصى را كه قامت قابليتش اراسته ومتصف
به پنج خصلت از خصال گزيده عقل وعلم وتجربه ونصيحت وتقوى و
پرهيزكارى بوده باشد چنانچه انحضرت ع امر بان فرموده كه شاور
فى امورك ما يقتضى الدين من فيه خمس خصال عقل وعلم وتجربة و
نصح وتقوى پس اگر نيابى شخصى را كه متصف بصفات مذكوره باشد
بايد كه در امرى كه اراده فعل ان دارى استعمال نمائى وبكار برى
ان خصال خمسه را وعزم انفعل نموده توكل بر جناب مقدس بارى تع
شانه نمائى كه البته ترا بر وجه صواب بمقصود خود رساند وانچه
از امور دنيا كه در وفايده بدين تو نرسد ترك ان نموده تفكر وتدبر
دران ننمائى پس بدرستى كه هرگاه بر نيو تيره عمل نمائى خواهى رسيد
به بركت عيش وحلاوت وشيرينى طاعت دران مشورت وبايد دانست
كه عاقل وخردمند ان بود كه استفاده نمايد از مشورت علم تازه جديدى
واستدلال نمايد بان علم بر محصول از مراد خود وبايد دانست كه مثل
مشورت با اهل مشورت مثل تفكر بود در خلق سموات وارض وفنا

۱۵۴

حال انکه

ایشان حقیقت سموات وارض غایب و پنهان اند از بنده زیرا که هر چند
قوی کردد تفکر بنده در سموات وارض وخوض نماید در دریای نور
معرفت زیاده شود بان عبرت وبقین همچنین در مشورت نیز با اهل
ان زیاد شود حسن وخیریت امری که دران امر مشورت نموده و
باید که مشورت نمائی انکسی را که معتقد او نباشی اکرچه مشهور باشد
در میانه خلایق بعقل وورع وهرانکاه مشورت نمائی انکسی را که
تصدیق نماید او وداری او پس باید که مخالفت نمائی درانچه امر واشاره
نماید بان بر تو اکرچه بوده باشد بخلاف مراد ومقصود تو از جهة
انکه نفس سر باز زند وسرکشی نماید از قول حق حال انکه خلاف نفس
نزد حقیقت ظاهر تر باشد **باب ۶۷** الحلم قال
الصادق ع الحلم سراج الله یفضی به صاحبه الی جواره ولا یکون
حلیما الا المؤید بانوار الله وانوار المعرفة والتوحید والحلم یدور علی
خمسة اوجه ان یکون عزیزا فیذل او یکون صادقا فیتهم او یدعو
الی الحق فیستخف به او ان یوذی بلا جرم او ان یطلب بالحق ویخالفوه
فیه فاذا اتیت کلا منها حقه فقد اصبت وقال السفیه بالاعراض
عنه وترك الجواب یکن الناس انصارك لان من جاوب السفیه فکانه
قد وضع الخطب علی النار قال النبی ص مثل المؤمن مثل الارض منافعهم
منها واذاهم علیها ومن لا یصبر علی جفاء الخلق لا یصل الی رضی الله
تع لان رضا الله مشوب بجفاء الخلق وحکی ان رجلا قال للاحنف بن

قیس ایاك اعنی قال وعنك احلم قال رسول الله ص بعثت للحلم مرکزا
وللعلم معدنا وللصبر مسکنا • انحضرت ع اشاره وتنبیه بر حسن
وزیبائی صفت حلم وبرده باری فرموده باینکه حلم چراغی بود از خداوند
جهان که روشن کردد بان چراغ صاحبان وفایز کردد بجوار او تعالی
ونبوده باشد حلیم مکر شخصی که مؤید باشد بانوار حق عز وجل وانوار
معرفت وتوحید وبباید دانست که حلم وعدم شکیبائی بر پنج وجه
ممدوح واز صفات حمیده ورسیدن بدرجه علیا ومقصود بران
پنج بود چنانچه اشاره بان فرموده که الحلم یدور علی خمسة اوجه ان یکون
عزیزا فیذل او یکون صادقا فیتهم او یدعو الی الحق فیستخف به او ان
یوذی بلا جرم او ان یطلب بالحق ویخالفوه فاذا اتیت کلا منها فیه
حقه فقد اصبت یعنی مدار دوران رخا حلم بر پنج وجه بود اول انکه
عزیز واز اهل حرمت بود پس خار وبی اعتبار کردد وبران حلم وصبر
نماید دوم انکه صادق وراست کوید ومتهم کردانند او را بخلاف
ان سیم انکه طلب نماید بسوی حق مردمان را واستخفاف نمایند او را
بران چهارم انکه ایذا وازار نمایند او را بلا جرمی وتقصیری پنجم انکه
طلب نماید بحق ومخالفت نمایند او را دران پس هرکاه اتیان نمائی
بحق هر یك ازین پنج حصلت پس تحقیق صواب نموده وبه نتیجه ان که
هر اینه فوز بدرجات رفیعه وتشرف بشرف قرب جوار ملك
متعال وخالق لیل ونهار است رسیده در بهشت عنبر سرشت

استراحت نمائی و برتست که برابری نمائی سفیه لایعقل را باعراض
و ترک گفتگو و ترک جواب و تا اینکه بوده باشند مردمان انصار
و یاری دهنده توچه اکثر مردمان سفها و بمقابله انان بگفتگو
و مجاوبه از قبیل هیمه خشک بر اتش شد گذاشتن بود که باعث
زیادتی اشتعال ان شده موجب و سبب بغض و عداوت انان گردد
از جهة سفاهت و گمراهی پس ای عزیز باید که صفت حلم و بردباری و
عدم مقابله سفها را شیوه خود کرده این شعار خاکساری و خاصیت
اصل و عنصر خود را پیشه و طریقهٔ خود سازی • رشته از هموار ی
خود غوطه در گوهر زند • تا درج که مؤمنین منتظم و منسلک باشی
چنانچه خاتم النبیین صلعم تمثیل فرموده حال مؤمن را بحال زمینی که منافع
مردم از و بوده و ازار و اذیتها ایشان نیز بر و بوده باشد و باید
دانست که انکسی که صبر بر جفا خلق جهان نماید بتحصیل رضا خداوند
عالمیان نموده بان برسد چه رضا خداوند عالمیان امیخته و منسوب
بجفاء خلق عالم باشد و بنا بر مبالغه در خوبی صفت حلم نقل حکایت
سؤال و جواب احنف بن قیس نموده که حکایت کرده شده است
که مردی گفت باحنف بن قیس بر سبیل مجادله که ترا میخواهم و مطلبم
جواب گفت که من از تو حلم میکنم و رسول صلعم فرموده که مبعوث شدم
از جهت مرکزیت دایره حلم و معدنیت جوهر علم و مسکنت صبر و امیدگی

باب ۸۱ التواضع قال الصادق عم التواضع اصل

اصل کل شرف نفیس و مرتبة رفیعه و لو کان للتواضع لغة
یفهمها الخلق لنطق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب و التواضع
ما یکون لله و فی الله و ما سواه متکبر و من تواضع لله شرفه الله
علی کثیر من عباده و لاهل التواضع سیماء یعرفها اهل السماء من
الملئکة و اهل الارض من العارفین قال الله عز و جل و علی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم و اصل التواضع من اجلال الله و هیبته
و عظمته و لیس لله عز و جل عبادة یرضاها و یقبلها الا و بابها
التواضع و لا یعرف ما فی معنی حقیقة التواضع الا المقربون من
عباده المتصلین بوحدانیته قال الله عز و جل و عباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما
و قد امر الله عز و جل اعز خلقه و سید بریته محمدا ص بالتواضع
فقال عز و جل و اخفض جناحک لمن اتبعک من المومنین و التواضع
مزرعة الخشوع و الخضوع و الخشیة و الحیاء و انهن لا یتبین الا
منها و فیها و لا یسلم الشرف التام الحقیقی الا للمتواضع فی ذات الله
تعم • ظاهر و روشن است بر عاقل و خردمندی که شیوه تواضع هر م
و فروتنی بهترین صفات پسندیده و خوشاینده ترین فعال
گزیده اینکس و مبنای هر شرفی بود خصوصا از بزرگان و نجبا مردمان
چنانچه بعضی از رموز و نان ایمای بان نموده که تواضع زکردن
فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست و انحضرت عم

فرموده که التواضع کل شرف نفیس ومرتبة رفیعة ولو کان للتواضع
لغة نفهمها الخلق لنطق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب یعنی تواضع
اصل ومبنای هر شرف نفیس ومرتبه رفیعه بود وهرکاه میبود مر
تواضع را زبانی ولغتی که ادراک فهم ان ممکن بودی مرخلق جهانرا هراینه
ناطق وکویا شدی از حقایق انچه در نهانها عواقب بودی وباید
دانست که تواضع انچیزی باشد که از برای خدا ودر راه خدا کنند وما
سوای ان تکبر بود وهرانکس که تواضع وفروتنی دانسبت بخالق خلایق
شیوه خود سازد شریف وسرافراز کرداند او راحق تعالی بر بسیاری از بندکان
خود وباید دانست که اهل تواضع راسیمائی بود که بان سیما شناسند
ودانند ایشانرا اهل اسمان از ملائکه وعارفین اهل ارض چنانچه حق
جل وعلا فرموده که وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم وباید
دانست که اصل تواضع از اجلال وهیبت وعظمت خداوند جهان بوده
نباشد مرخداوند عالمیانرا عبادتی که راضی بان بوده مقبول اندرکاه
کردد مکر اینکه دراو باب وابتداء ان تواضع وفروتنی باشد وعالم
نباشند بانچه در معنی ومقصود حقیقت تواضع باشد مکر مقربان
از بندکان وواصلین بوحدانیت ویکانکی او تعالی شانه چنانکه حق
عز وجل فرموده که وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا
خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی بندکان خداوند عالم انان باشند
که مشی ورفتن ایشان بر زمین از روی خفت وخواری بوده هرانکاه

ایشانرا مخاطب سازند جاهلان جواب ایشان بتسلیم قول ایشان
کویند وتحقیق که امر فرموده ان خالق لیل ونهار عزیزترین خلق
خود وسید وبهترجمیع خلایق محمد مصطفی ص را بتواضع که واخفض
جناحک لمن اتبعک من المؤمنین یعنی تواضع وفروتنی نما انکسانی را موم
که متابعت تو نموده اند از جماعت مؤمنان وبباید دانست که مزرعه
ومحل زراعت صفات محموده خشوع وخضوع وترس وبیم وحیا
زمین تواضع وفروتنی بوده درمحلی وزمینی دیکر نشوونما ننمایند
وسالم وبی خطر بماند شرف تمام حقیقی مکر مر تواضع در ذات
خداوندجهان تعالی شانه **باب ٥٩** الاقتداء قال
الصادق ع لا یصح الاقتداء الا بصحة قسمة الارواح فی الازل و
امتزاج نور الوقت بنور الازل لیس الاقتداء بالتوسم بحرکات الظاهر
والتنسب الی اولیاء الدین من الحکماء والایمة قال الله عز وجل یوم
ندعو کل اناس بامامهم ای من کان اقتدی بمحق قبل زکی قال الله
عز وجل فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون
وقال امیر المومنین علی بن ابی طالب ع الارواح جنود مجندة
فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف وقیل لمحمد بن
الحنفیة رض من ادبک فقال ادبنی ربی فی نفسی فما استحسنت من
اولی الالباب والبصیرة تبعتهم به واستعملته وما استقبحت استعمله
من الجهال اجتنبته وترکته مستنفرا فاوصلنی ذلک الی کنوز العلم

ولا طريق للاكياس من المؤمنين اسلم من الاقتداء لانه المنهج الاوضح
والمقصد الاصح قال الله عز وجل لاعز خلقه محمد ص اولئك الذين
هدى الله فبهديهم اقتده وقال عز وجل ثم اوحينا اليك ان اتبع ملة
ابرهيم حنيفا فلو كان لدين الله عز وجل مسلك اقوم من الاقتداء لندب
انبيائه واوليائه اليه وقال النبي ص في القلب نور لا يضئ الا من اتباع
الحق وقصد السبيل وهو من نور الانبياء يروع في قلوب المؤمنين
بنابرانكه مادام در ازل ميانه هر دو نفس از نفوس ناطقه بشريه جهت
مناسبتی وموافقتی نبود درین نشاه دنيويه ممکن ومتصور
نباشد که بالطبع واز روی رغبت احدی از ایشان پیروی طریقه
و روش ان دیگری نموده در عقاید دینیه ودر افعال واطوار خود
اقتداء باو نماید بلکه هر دو شخص که میانه ایشان مناسبتی نبوده
مدام از صحبت همدیگر متنفر وگریزان واگر صحبتی میانه انان اتفاق
افتد کاره ونگران از ان تعجیل در افتراق از یکدیگر نمایند چنانچه
مشاهده ومعاینه احوال خود نظر بعضی مردمان گواهی بران
دهد انحضرت ع فرموده که لا يصح الاقتداء الا بصحة قسمة الارواح
في الازل وامتزاج نور الوقت بنور الازل وباید دانست که پیروی
واقتدا اولیا وانبیا وبزرگان دین نه همین باشد که خود را هم
رنگ وصاحب علامت ایشان گردانی بحرکات ومناسبت
ظاهر بلکه پیروی ایشان ان بود که از روی عقیده صادق طریقه

انانرا پیشه وشعار خود کرد انیده اسوه وقدوه شناسی واستشهاد
بر تفرق مردمان بفرق متعدده وپیروی واقتدا مردمان ببعضی
دون بعضی بکلام ملك علام که یوم ندعوا کل اناس بامامهم فاذا
نفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون وحديث
امير المؤمنين ع که الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف
وما تناكر منها اختلف فرموده واز جهة اشاره باینمعنی که هر کس
که اراده اصلاح حال نشاتین خود داشته باشد لازمست که از روی
زیرکی وفراست تمام نظر در احوال ذوی العقول صاحب بصیرت
نموده انچه از اطوار واعمال ایشان که بحسب دنیا واخرت او مستحسن
ونیکو بود از نصب العین خود ساخته اقتفا وپیروی ان نماید ودست
از اعمال وافعال جهال غیر ذوی البصیرة کشیده وکوتاه دارد وکلام
محمد بن حنفیه رض در جواب سایلی که ادبنی ربي في نفسي فما استحسنت
من اولي الالباب والبصيرة تبعتهم واستعملته الى اخر کلامه فرموده
وجهت ترغیب خلایق وتحریص ایشان به پیروی نیکبختان مومنین
گوید که راهی وطریقی نبود مر زیرکان مومنین را سالمتر از خوف
وخطر از اقتداء وپیروی چه ان راه روشنتر وصحیح ترین مقاصد
بود چنانچه حق سبحانه وتعالی عزیزترین خلق خود حضرت محمد
مصطفی ص را امر فرموده با قتداء انان که حق جل وعلا ایشانرا
هدایت وراه راست نموده بقول معجز نظام خود که اولئك

الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و نیز فرموده که ثم اوحینا الیك
ان اتبع ملة ابرهیم حنیفا و نیز رسول هاشمی فرموده که فی القلب
نور لا یضیء الا من اتباع الحق و قصد السبیل و هو من نور الانبیاء
مودع فی قلوب المؤمنین یعنی در دل نوری بود که روشنی ندهد
مگر از اتباع و پیروی و قصد راه حق و این نور از نور انبیا علیهم السلام
برسم امانت گذاشته شده در دلهای مؤمنین

باب ٤٠

العفو قال الصادق ع العفو عند المقدرة من سنن المرسلین و
المتقین و تفسیر العفو ان لا تلزم صاحبك فیما اجرم ظاهرا و تنسی
من الاصل ما اصبت منه باطنا و تزید علی الاختیارات احسانا
و لن یجد الی ذلك سبیلا الا من قد عفا الله عنه و غفر له ما تقدم
من ذنبه و ما تاخر و زینه بکرامته و البسه من نور بهائه لان
العفو و الغفران صفتان من صفات الله عز و جل اودعهما
فی اسرار اصفیائه لیتخلقوا مع الخلق باخلاق خالقهم و جاعلهم
لذلك قال الله عز و جل و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله
لکم و الله غفور رحیم و من لا یعفو عن بشر مثله کیف یرجو عفو
ملك جبار قال النبی ص حاکیا عن ربه یامره بهذه الخصال قال
صل من قطعك و اعف عمن ظلمك و اعط من حرمك و احسن
الی من ساء الیك و قد امرنا بمتابعته بقول الله عز و جل و ما
اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و العفو سر الله فی

قلوب خواصه ممن یسر له سره و کان رسول الله ص یقول ایعجز احدکم
ان یکون کابی ضمضم کان اذا اصبح یقول اللهم انی قد تصدقت بعرضی
علی الناس عامة • روشن است که هر شخصی را که قدرت و توانائی ان
باشد که اگر نظر با جرمی و ظلمی واقع شود تلافی ان بر وجه اتم و اکمل تواند
نمود و او ان جرم را منظور نداشته قلم عفو بران کشد و در صدد
تلافی ان نباشد محمود و متصف بصفت گزیده عفو و روش و طریقه
مرسلین و متقین خواهد بود چنانچه انحضرت ع فرموده که العفو عند
المقدرة من سنن المرسلین و المتقین و تفسیر مجمل ان برین نحو فرموده که
عفو ان بود که الزام ننمائی مصاحب خود را در جرم و گناهی که نموده
بحسب ظاهر و بر طاق نسیان و فراموشی گذاری انچه بتو رسیده از او
بحسب باطن و زیاده و افزون گردانی بر نیکوئیها احسان را و باید دانست
که نیابد راهی بسوی عفو و غفران الا انکسی که بتحقیق عفو نموده خداوند
جهان از و و امرزیده گذشته و اینده از گناه او را و مزین کرداینده
او را بکرامت خود و پوشانیده او را از نور زیبائی خود زیرا که عفو
و غفران دو صفت باشند از صفتهای خداوند عالمیان که برسم
امانت گذاشته در بواطن برگزیدگان خود تا انکه ایشان مخلوق
شده باشند با خلق عالم باخلاق خالق و جاعل خود و ازین جهت
حق تعالی فرموده و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم
و الله غفور رحیم یعنی باید که عفو نمایید و در گذرید از جرم مجرمین

ایا دوست نمیدارید که بیامرزد خداوند عالمیان شما را حال انکه
خدا امرزکار و رحیم است و غیر او را امرزش مقدور نبود و هر انکس که
عفو نماید از بشری مثل خود چکونه با وجود جرم بسیار و تقصیر بیشمار
چشم امید کشاید بر عفو ملك جبّار و نبیّ هاشمی ص بر سبیل حکایت
از پروردکار خود فرموده که امر فرموده او را باین خصلتها و کفته
پیوند و صله نما انکسی را که از تو قطع و بریده و عفو کن از انکه بر تو
ظلم و ستم نموده و عطا نما کسی را که محروم ساخته ترا و نیکوئی نما بجای
انکسی که بدی نموده بتو و بتحقیق امر فرموده ما را بمتابعت و پیروی
او ص بقول خود عز و جلّ که ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا و رسول ثقلین ص نیز از جهت ترغیب مردمان بر صفت
عفو میفرموده که ایا عاجز است احدی از شما که بوده باشد همچو ابی
ضمضم که هر کاه صبح نمودی کفتی بار خدایا بدرستی که من تصدق بعرض
خود نمودم بر جمیع مردمان یعنی هر کاه مردمان هتك عرض من
کنند در صدد تلافی ان در دنیا مدعی بر ایشان عفو نمایم **باب ۶۱**
حسن الخلق قال الصادق ع الخلق الحسن جمال فی الدّنیا و نزهة فی
الاخرة و به کمال الدین و قربة الی الله عز و جلّ و لا یکون حسن الخلق
الّا فی کل ولی و صفی لانّ الله تع ابی ان یترك الطافه و حسن الخلق الّا
فی مطایا نوره الاعلی و جماله الازکی لانها خصلة یختص بها الاعرفین
به و لا یعلم ما فی حقیقة حسن الخلق الّا الله عز و جل قال رسول الله

ص خاتم رمنا ای حسن الخلق و الخلق الحسن الطف شیٔ فی الدین و اثقل
شیٔ فی المیزان و سوء الخلق یفسد العمل کما یفسد الخلّ العسل و ان ارتقی
فی الدّرجات فمصیره الی الهوان قال رسول الله ص حسن الخلق شجرة
فی الجنّة و صاحبه متعلق بغصنها یجذبه الیها و سوء الخلق شجرة
فی النّار و صاحبه متعلّق بغصنها یجذبه الیها • انحضرت
ع مدح حسن خلق و اثر مترتبه بران بحسب دنیا و اخرت بر نحو
فرموده که حسن خلق جمال و نکوئی در دار دنیا و نزاهت و پاکیزکی
و خرمی انکس باشد در دار عقبا و باو حاصل شود کمال دین
و دین کامل و نزدیکی و قرب بحضرت حق سبحانه و تع و متصف باین صفت
نباشد مکر اولیا و اصفیا چه حق سبحانه و تع ابا و امتناع از ان نماید
که نزول فرماید الطاف و حسن خلق را مکر در حاملان نور اعلی و جمال
و بار برداران ازکای خود زیرا که حسن خلق خصلتی بود که مخصوص اند
باین خصلت داناترین و اعرف بخداوند جهان و عالم نبود انچه را که
در حقیقت حسن خلق کامن و پنهانست الا خدای عز و جلّ و رسول
ثقلین ص فرموده که حسن خلق ختم و تمام نماینده شرایط بندکی ما بوده
لطیفترین شیٔ باشد در دین و ثقیل ترین شیٔ بود در میزان و سوء خلق
فاسد نماید عمل را چنانچه فاسد نماید سرکه شیرینی عسل را و اکرچه
سوء خلق بالا رود در درجات پس سرانجام ان بخواری انکس کشد
یعنی مرتبه اعلا از سوء خلق مستلزم خواری صاحب ان باشد و نیز

رسول ص فرموده که حسن خلق درختی بود در باغ بهشت و صاحب ان
متعلق وا ویخته بود بشاخی ازان که جذب نماید و بکشد او را باندرخت
وسوء خلق درختی بود در اتش و زمین جهنم که صاحب ان متعلق
وا ویخته بود بشاخی ازان که بکشد او را باندرخت پس ای عزیز تا توانی
نوعی نما که در روضه رضوان ابد الابدین بعیش جاودانی مسرود
ومتبهج بسر برده خود را و فود جهنم و سوزنده ان نسازی نعوذ بالله
من هذا الحال اتش م

باب ۶۲

العلم قال الصادق ع العلم
اصل کل شئ ومنتهی کل منزلة رفیعة لذلک قال النبی ص العلم
فریضة علی کل مسلم ومسلمة ای علم التقوی والیقین وقال علی ع اطلبوا
العلم ولو بالصین وهو علم معرفة النفس وفیه معرفة الرب عز وجل
قال النبی ص من عرف نفسه فقد عرف ربه ثم علیک من العلم بما لا
یصح العمل الا به وهو الاخلاص قال النبی ص نعوذ بالله من علم لا ینفع
وهو العلم الذی یضاد العمل بالاخلاص واعلم ان قلیل العلم یحتاج
الی کثیر العمل لان علم ساعة یلزم صاحبه استعماله طول دهره قال
عیسی بن مریم ع رایت حجرا علیه مکتوب اقلبنی فقلبته فاذا علی
علی باطنه من لا یعمل بما یعلم مشوم علیه طلب ما لا یعلم ومردود
علیه ما علم اوحی الله الی داود ع ان اهون ما انا صانع بعالم
غیر عامل بعلمه اشد من سبعین عقوبة باطنیة ان اخرج من
قلبه حلاوة ذکری ولیس الی الله عز وجل طریق یسلک الا بعلم

والعلم زین المرء فی الدین والدنیا وسایقه الی الجنة وبه یصل الی
رضوان الله عز وجل والعالم حقا هو الذی ینطق فیه اعماله الصالحة
واوراده الزاکیة وصدقه وتقواه لا لسانه وتصاوله ودعواه
ولقد کان یطلب هذا العلم فی غیر هذا الزمان من کان فیه عقل
ونسک وحکمة وحیاء وخشیة وانا نری طالبه الیوم من لیس فیه
من ذلک شئ والعالم یحتاج الی عقل ورفق وشفقة ونصح وحلم
وصبر وبذل وقناعة والمتعلم یحتاج الی رغبة وفراغ واراده ونسک
وخشیة وحفظ وحزم • پوشیده نیست که علم که عبارت از دانش
وبدیهی التصور وغیر محتاج بتعریف بود اصل ومبنای هر خصال بلند
ومرتبه ومنتهی هر منزله رفیعه صاحب خود باشد چه مناط امتیاز
نوع انسان از سایر حیوانات وشرف ایشان بعلم وعدم علم بود
وازجهت این رسول ثقلین ص فرموده که العلم فریضة علی کل مسلم و
مسلمة وانحضرت تفسیران بعلم تقوی و پرهیزکاری ویقین فرموده
وحضرت علی بن ابی طالب ع فرموده که اطلبوا العلم ولو بالصین
ومصنف بیان مراد ازین علم بمعرفت نفس خود که مستلزم شناخت
پروردگار و باری عز اسمه است چنانچه حضرت رسول ص فرموده
که من عرف نفسه فقد عرف ربه نموده پس بعد از دانستن اینکه
متحلی شدن بزیور دانش وعلم موجب فوز بدرجه رفیعه واحوال
سنیه باشد باید بدانی که لازم ومتحتم بر تست که تحصیل نمائی

علمی راکه عمل بدون ان صحیح و غیر مقبول درگاه احدیت نبود و انعلم
نبود مگر از برروی اخلاص و یکجهتی چنانچه نبی ص فرموده که نعوذ
بالله من علم لاینفع وهو العلم الذی یضاده العمل بالاخلاص یعنی
پناه میگیریم بخداوند عالم از علمی که نفعی بران مترتب نشده عمل باخلاص
ضدان باید بدانی که قلیل علم محتاج بود بعمل بسیار چه علمی که تحصیل
ان بساعتی باشد لازم باشد صاحب العلم را از عمل بان در مدت عمر
خود و از جهت اشاره و تنبیه بر اینکه علم بلا عمل وبال و عدیم الفایده
بود حکایت قول حضرت عیسی علی نبینا و ع نموده که رایت حجرا علیه
مکتوبا اقلبنی فقلبته الی اخر کلام یعنی دیدم سنگی را که برو نوشته
شده بود که بگردان مرا پس او را گردانیدم بر باطن او بود که انکسی
که عمل نماید بانچه میداند شوم شود برو طلب انچه نمیداند و انچه را که
میداند مقبول نگردید رد برو شود و برین معنی استشهاد نموده
بوحی که خداوند عالمیان بحضرت داود ع نموده که ان اهون
ما انا صانع بعالم غیر عامل بعلمه الی اخره یعنی واپسترین چیزی
که من کنم بعالم غیر عامل بعلم خود که اشد از هفتاد عقوبت باطنیست
ان بود که بیرون کنم از دل شیرینی ذکر و یاد اوری خود را و باید
دانست که نیست بسوی خداوندجهان راهی که سلوک کرده شود
مگر بعلم و علم زینت مرد باشد در دین و دنیا و کشنده او بود بجنت
المأوی و بعلم رسد برضوان خدای عز و علا و باید دانست

باشدم

که عالم بحق انشخصی باشد که اعمال صالحه او را ذاکیه و تصدق
و تقوای او ناطق و گویا هی درو شود بزبان و دعوای او و بجهه
ایما بدی مردم این زمان و بودن بعکس نابقین و پشیمان فرماید
که هر اینه بود طالب این علم در غیر این زمان انکسی که جمع بود در و عقل
و عبادت و حکمت و حیا و ترس و بیم و ما می بینم الیوم طلبکار این
علم انکسی را که نیست متصف بهیچ یک از ین صفات محموده و حال انکه
عالم محتاج بود بعقل و رفق و شفقت و نصیحت و حلم و صبر و بذل
و قناعت و متعلم برغبت تمام و فراق بال و اراده و عبادت
و ترس خداوندجهان و حفظ و برده باری و حزم

باب ٦٣

الفتیا قال الصادق ع لا یحل الفتیا لمن لا یستفتی من الله عز و جل
بصفاء سره و اخلاص عمله و علانیته و برهان من ربه فی کل حال
لان من افتی فقد حکم والحکم لا یصح الا باذن من الله و برهانه و من
حکم بالخبر بلا معاینه فهو جاهل ماخوذ بجهله و ماثوم بحکمه قال
النبی ص اجرأکم علی الفتیا اجرأکم علی الله عز و جل ولا یعلم المفتی انه هو
الذی یدخل بین الله تع و بین عباده و هو الجائر بین الجنة و النار
قال سفیان بن عیینه کیف ینتفع بعلمی غیری و انا قد حرمت نفسی
نفعها و لا تحل الفتیا فی الحلال و الحرام بین الخلق الا لمن کان
اتبع الخلق من اهل زمانه و ناحیته و بلده بالنبی ص قال النبی ص
و ذلک لربما و لعل و لعسی لان الفتیا عظیمة قال امیر المؤمنین علی

لعسی

ابن ابی طالب ع لقاض هل تعرف الناسخ من المنسوخ قال لا قال فهل اشرفت
علی مراد الله عز وجل فی امثال القران قال لا قال اذن هلکت والمفتی
یحتاج الی معرفة معانی القران وحقایق السنن وبواطن الارات والاداب
والاجماع والاختلاف والاطلاع علی اصول ما اجمعوا علیه وما اختلفوا
فیه ثم الحسن الاختیار ثم العمل الصالح ثم الحکمة ثم التقوی ثم حینئذ ان قدر
بدان ای عزیز که فتوی وفتیا که دو لفظ مترادف وعبارت از دستوری
وحکم حاکم در مسئله از مسائل باشد نه هر شخص نا قابل غیر ماذون غیر
مستفید از خداوند جهان بصفاء ظاهر وباطن واخلاص عمل وبرهان
باهر از جانب انذات یگانه تعالی شانه العزیز در هر حالی از احوال را شایسته
ودرخور ولایق وحلال بود که دم از ان زده دام فریب وپای بند عوام
کالانعام سازد زیرا که هر شخصی که در امری از امور فتوی نماید بی تحقیق
حکمی نموده ومستحق حکم هر بنده از بندگان که دامنش الوده متاع دنیا
وبجهت تالیف قلوب عامه خلایق نه از جهت رضای حق سبحانه وتعالی
متردد بر دردلها بود نتواند بود بلکه حق شخصی بود از بندگان که ما دون
از جانب خداوند جهان دران بوده برهانی ورا از جانب ان مبدا اعلا
بران حکم حاصل باشد وبمحض رضا واجب الوجود وانمنع خیر وجود دست
از حرص وآز والودگی متاع دنیا ومردم ان شسته بگوشه بی توشه
صبر وشکیبائی وبی اعتباری دنیا قناعت نموده باشد که اگر بمحض
خبری که وثوق واعتمادی بران حاصل نشده حکمی وفتوائی نماید گناه

کار وجاهل ومعذب بران گناه وجهل خود بوده گرفتار واسیر بادیهٔ
گمراهی بود وبر این معنی استشهاد بحدیث رسول ثقلین ص نموده که اجراکم
علی الفتیا اجراکم علی الله عز وجل او لا یعلم المفتی انه هو الذی یدخل بین الله
تعالی وبین عباده وهو الجایز بین الجنة والنار یعنی جرأت نمودن شما
بر فتوی بدون حصول جزم بران جرأت نمودن شما باشد بر خدای تعالی
ایا مفتی نداند که او شخصی بود که داخل شود و واسطه باشد میانه خدای تعالی
ومیانه بندگان او عز وجل واو گذران باشد میانه جنت ونار وسفیان
بن عیینه گفته چگونه منتفع بعلم من گردد غیر من وحال انکه من حرام کردانیدم
بر نفس خود نفع او را وباید دانست که فتوی در حلال وحرام حلال
نبود میانه خلق جهان الا مر انکسی را که تابع وفرمان بردارترین از اهل
زمان وناحیه وبلد خود باشد نسبت برسول ثقلین ص زیرا که فتوی
امری بود عظیم وشاهد بر این معنی نقل نموده حکایت قول امام الجن و
الانس حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب ع را نسبت بقاضی از قضات
زمان خود که ایا ترا علم حاصل است بناسخ از منسوخ ان قاضی در جواب
گفت نه نیز آنحضرت ع پرسید که ایا مشرف بر مراد خدای عز وجل
گردیدی در امثال قران گفت نه فرمود آنحضرت که پس درین هنگام
هلاک شدی ومردمان را بهلاکت انداختی وحال انکه مفتی وحاکم
محتاج بود بمعرفت معانی قران مجید وحقایق سنن وبواطن رموز
واداب واجماع واختلاف واطلاع بر اصول انچه اجماع بر ان واقع

شد وانچه اختلاف دران نموده اند پس ازان اطلاع بر نیکوئی حس
وحسن اختیار و پس ازان عمل صالح پس ازان راست گفتاری و درست
کرداری که حکمت عبارت ازانست بعد ازان تقوی و پرهیزکاری پس
درین هنگام اگر قدرت و توانائی بران باشد پس ای عزیز تا توانی
ازین معنی گریز که این نه معنی بود که غیر انبیا و اولیا و راسخین در علم
وعمل را شایسته و درخور باشد چنانچه روایت شیخ بزرگوار شیخ طوسی
رحمه الله باسناده از ابی عبد الله ع کرد اتقوا الله الحکومه فان الحکومه
انما هی للامام العالم بالقضا العادل فی المسلمین کنبی او وصی بروشها دست
دهد

باب ٦٤ الامر بالمعروف قال الصادق ع من لم ینسلخ
عن هواجسه ولم یتخلص من آفات نفسه وشهواتها ولم یهزم الشیطان
ولم یدخل فی کنف الله وتوحیده وامان عصمته لا یصلح له الامر بالمعروف
والنهی عن المنکر لانه اذا لم یکن بهذه الصفه فکل ما اظهر امرا کان
حجة علیه ولا ینتفع الناس به قال الله عز وجل اتامرون الناس بالبر
وتنسون انفسکم ویقال له یا خاین اتطالب خلقی بما خنت به نفسک
وارخیت عنه عنانک روی ان ثعلبه الاسدی سال رسول الله
صلعم عن هذه الایه یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل
اذا اهتدیتم فقال ع وامر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما
اصابک حتی اذا رایت شحا مطاعا وهوی متبعا واعجاب کل ذی
رای برایه فعلیک بنفسک ودع عنک امر العامه وصاحب الامر

بالمعروف یحتاج الی ان یکون عالما بالحلال والحرام فارغا من خاصه نفسه
مما یامرهم به وینهاهم عنه ناصحا للخلق رحیما لهم رفیقا بهم داعیا لهم
باللطف وحسن البیان عارفا بتفاوت اخلاقهم لینزل کلا منزلته بصیرا
بمکر النفس ومکاید الشیطان صابرا علی ما یلحقه لا یکافیهم بها ولا یشکو
منهم ولا یستعمل الحمیه ولا یتغلظ لنفسه مجردا نیته لله مستعینا به
ومبتغیا لوجهه فان خالفوه وجفوه صبر وان وافقوه وقبلوا منه
شکر مفوضا امره الی الله ناظرا الی عیبه • آنحضرت ع وصف شخص قابل
وغیر قابل منصب رفیع امر معروف ونهی از منکر برینجو فرموده که هر اگر
کسی بیخ وریشه نهال خواطر خود را از صفات ذمیمه وافعال ناپسندیده
برنکنده خاطر را ازان پاک نکرده اند وخلاصی از آفتها وشرور نفس خود
وآرزوها وشهوات آن نیافته شیطان را گریزان از خود نداشته و داخل
در حرز وکنف خداوند جهان وتوحید وامان نگاهداری او تعالی
نشود او را صلاحیت آن نباشد که بامر معروف ونهی از منکر اشتغال
نماید زیرا که هر گاه نبوده باشد متصف باین صفت پس امر بهر چه نماید
حجت بر و بوده مردمان را ازان نفعی حاصل نشود وبرین استشهاد بکلام
ملک علام نموده که اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم یعنی آیا
امر مینمایید مردمان را بر نیکی وفراموش میکنید نفوس خود را که بچه
شغل گرفتارند ونیز گفته شود او را که ای خاین آیا طلب مینمائی خلق
مرا بآنچه خیانت نموده باو نفس خود را و سست وارخا نموده ازان

عنا نزار روایت کرده شده که ثعلبه اسدی سؤال نمود رسول الله صرا
از آیه کریمه یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم
پس آنحضرت ع فرمودند که امر بمعروف ونهی از منکر نما وصبر نما بر آنچه
بتو رسیده تا اینکه ببینی بخیل مطاعی وهوی متبعی وعجب وخود بینی
هر صاحب رائی را بر پیش پس بر تست که حفظ نمائی نفس خود را درین
هنگام وفرو گذاری از خود امر عامه را اشاره باین بود که هر گاه مانع
از امر معروف ونهی منکر نباشد قیام بان از واجبات شرعیه ولوازم
دینیه بود وهر گاه خوف ضرری بدین ودنیای تو رسد دران باشد
باید که نفس خود را از ان حفظ نموده ترک ان نمائی چنانچه لا یکلف الله
نفسا الا وسعها مصدق انست وباید دانست که صاحب امر بمعروف
محتاج بود باینکه بوده باشد عالم بحلال وحرام وفارغ وغیر مشغول
بانچه نفس او امر ونهی بان نماید از ما یحتاج خود در حالتی که ناصح خلق
جهان بوده رحیم بر ایشان ورفیق ومهربان بانان بوده طلبکار ایشان را
بلطف ومرحمت وحسن بیان باشد وعارف بود بتفاوت اخلاق مردمان
تا اینکه بگذارد هر شخصی را بمنزله خود وبینا ودانا باشد بمکر نفس ومکاید
شیطان وصبور بر آنچه ملحق باو شده بوده مکافات ایشان بران
ننماید وزبان بشکوه ایشان نگشوده استعمال حمیت دران ننماید و
نسبت بنفس خود غلیظ بوده نیت خود را مجرد از برای پروردگار ساخته
مستعین باو تعالی وطلبکار وجه او وعز وعلا بود واگر مخالفت او نموده

بروجفا نمایند دست بدامن صبوری زده اظهار اضطرابی ننماید واگر
با او موافقت نمایند وقبول امر او کنند شکر پروردگار بجا آورده تفویض
امر خود بخداوند عالم نماید وناظر بعیب خود باشد **باب ۶۵**
آفة العلماء قال الصادق ع الخشیة میراث العلم والعلم شعاع المعرفة
وقلب الایمان ومن حرم الخشیة لا یکون عالما وان شق الشعر بمتشابهات
العلم قال الله عز وجل انما یخشی الله من عباده العلماء وآفة العلماء
ثمانیة اشیاء الطمع والبخل والریاء والعصبیة وحب المدح والخوض
فیما لم یصلوا الی حقیقته والتکلف فی تزیین الکلام بزواید الالفاظ
وقلة الحیاء من الله والافتخار وترک العمل بما علموا قال عیسی بن مریم
ع اشقی الناس من هو معروف عند الناس بعلمه مجهول بعمله قال
النبی ص لا تجلسوا عند کل داع مدع یدعوکم من الیقین الی الشک ومن
الاخلاص الی الریاء ومن التواضع الی الکبر ومن النصیحة الی العداوة ومن
الزهد الی الرغبة وتقربوا الی عالم یدعوکم من الکبر الی التواضع ومن
الریاء الی الاخلاص ومن الشک الی الیقین ومن الرغبة الی الزهد ومن
العداوة الی النصیحة ولا یصلح لموعظة الخلق الا من خاف هذه الآفات
بصدقه واشرف علی عیوب الکلام وعرف الصحیح من السقیم وعلل الخواطر
وفتن النفس والهوی قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع کن کالطبیب کن ۲
الرفیق الشفیق الذی یضع الدواء بحیث ینفع • پوشیده نیست که علم
ودانش ان ذات یگانه مستجمع جمیع صفات کمال وان خالق لیل ونهار

خبر و ...

کہ حیات و ممات و ارزاق و جزای اعمال شر ما بندکان عاجز بدست
قدرت والا اوست البته مثمر ثمره امید و بیم عالم و مورث ان
باشد و علم شعاع و پرتو نور معرفت جناب مقدس خداوند عالمیان
و عین ایمان حقیقی و قلب ان بود چنانکه انحضرت ع فرموده کہ الخشیه
میراث العلم والعلم شعاع المعرفه وقلب الایمان پس هر انکس کہ محروم از خشیه
و خوف و خالی از ان باشد در جرکه و زمره علما منتظم نبود اکرچه بنظر
دقیق در متشابهات علم نهایت دقت بکار برده مو شکاف نموده باشد
چنانچه حصر خشیه نسبت بعلما در ایه کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
کواهی بران دهد و باید دانست کہ افة علما هشت چیز باشد چنانچه فرموده
کہ افة العلماء ثمانیة اشیاء طمع و بخل و ریا و عصبیه و دوستی مدح
و خوض در انچه نرسند بحقیقت و تحقیق ان و تکلف در زینت دادن
کلام بزیاد نمودن الفاظ و کمی حیا از پروردکار خود و افتخار و ترک
عمل بانچه دانند و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در شان عالم غیر
عامل بعلم خود فرموده کہ شقی ترین مردمان عالمی بود کہ معروف و مشهود
بود نزد مردم بعلم و مجهول بعمل و رسول صلوات الله علیه نیز فرموده
بقول خود کہ لا تجالسوا عند کل داع مدع الی اخر کلام از مجالست عالمی
کہ انکس را از یقین بشک انداخته سرکردان بادیه تشویش و عدم یقین و
کمراهی کرداند بمجادله غیر حسنه و در اخلاص و یکجهتی و تواضع و نصیحت
و بیرغبتی بدنیا بروی او بسته ریا و خودنمائی و کبر و منی و عداوت

بعلم

و رغبت بدنیا دنی را شعار او سازد و امر نموده بنزدیکی و خوض
عالمی کہ بعکس ان باشد در هر یک از اوصاف ناپسندیده مذکوره و باید
دانست کہ هر شخصی قابل موعظه و نصیحت مردمان نباشد مکر شخصی کہ
خایف و کریزان ازین افتها بوده از روی صدق مشرف باشد بر عیوب
سخن و کلام و عارف بود بصحیح از سقیم ان و علل خواطر و فتنهای نفس و هوی
و خواهش او و حضرت امیر المومنین ع بقول خود کہ کن کالطبیب الرفیق
الشفیق الذی یدع الدواء بحیث ینفع یعنی باش همچو طبیب مهربان مشفقی
کہ بکذارد دوا را بجائی کہ نفع کند اشاره باین فرموده کہ پند و نصیحت
نماینده باید کہ بر سبیل رفق و مدارا پند و نصیحت نموده هر شخصی را بدوای
مناسب بروشی کہ دفع مرض از و نماید و نصیحت نماید کہ از پند او متعظ
کردیده از امراض نفسانی خود خلاصی جوید **باب ۴۴** افة القران

قال الصادق ع المتقری بلا علم کالمعجب بلا مال و لا ملک یبغض
للناس لفقره و یبغضونه لعجبه فهو ابدا مخاصم للخلق فی غیر واجب
و من خاصم الخلق فیما لم یؤمر به فقد نازع الخالقیه والربوبیه قال
الله عز و جل و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب
منیر و لیس احد اشد عقابا ممن لبس قمیص الشک بالدعوی بلا حقیقة
و لا معنی قال زید بن ثابت لابنه یا بنی لا یری الله اسمک فی دیوان
القراء و قال النبی ص سیاتی علی امتی زمن تسمع فیه باسم الرجل خیر من
ان یلقی و ان یلقی خیر من ان یجرب و قال النبی ص اکثر منافقی امتی قراوها

وکن حیث ندبت الیه وامرت به واخف سرک من الخلق ما استطعت
واجعل طاعتک لله بمنزلة الروح من جسدک ولیکن معبر حالک
ما تحققه بینک وبین باریک واستعن بالله فی جمیع امورک متضرعا عزوجل
الی الله فی آناء لیلک ونهارک قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیة
انه لا یحب المعتدین والاعتداء صفة قراء زماننا هذا وعلامتهم
فکن من الله فی جمیع امورک علی وجل لئلا تقع فی میدان التمنی فتهلک
انحضرت ع در مقام اشاره باینمعنی اند که علم و دانش مناط صحت عبادت
متقی که عبادت از متعبد باشد بود و بدون علم از قبیل صاحب عجب
بیمال و ملکی باشد که دشمن مردمان از جهة فقر خود و مردمان دشمن
او باشند از جهة عجب و خودبینی او پس او مدام مخاصم باشد بر خلق جهانرا
در امر غیر واجب ضروری و هر آنکس که خصمی نماید بخلق جهانرا در آنچه
مامور بان نبود پس بتحقیق نزاع نموده خالقیت و پروردگاری را
حق عز وجل فرموده که ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی
ولا کتاب منیر و باید دانست که نیست احدی شدید العقاب تر از آنکسی که
پوشیده و شعار خود گرداینده پیراهن شک و شبهه را بدعوی بی
حقیقت بی معنی و دلیل ثابت گشته باین خود که با نبی لا یری الله اسمه فی
دیوان القراء یعنی نه بیند خدای تعالی اسم ترا در دفتر عابد غیر عالم و
رسول صلوات الله علیه فرموده که سیاتی علی امتی زمن تسمع فیه
باسم الرجل خیر من ان تلقی وان تلقی خیر من ان تجرب یعنی زود باشد

که

که بیاید بر امت من زمانی که شنیدن اسم مرد در آن زمان بهتر از دیدن
باشد که ملاقات کرده شود و ملاقاة کرده شدن او بهتر از این باشد
انحضرت ع که تجربه شود و نیز فرموده که اکثر منافقی امتی قراءها یعنی اکثر و بیشتر
منافقان امت من عباد غیر عالمون و از جهة اشاره بطریقه نجات
فرموده که باید بو الفضولی نموده متقلد بقلاده اطاعت و انقیاد
پروردگار عالمیان بوده بر حدی که بانحد خوانده شدن مامور بانچه
ثبات قدم و ورزیدن اخفاء سر خود بقدر استطاعت و توانائی از خلق
عالم نمود و گرداند طاعت و بندگی خود را از برای خدای عالم بمنزله
روح از برای جسد یعنی چنانچه جسد مطیع و منقاد تصرفات روح
و قیام و برپا بودن آن بر او بدون روح مرده و لجانست همچنین
طاعت و بندگی تو نسبت بجناب مقدس باری تعالی باید که از قبیل جسد
باشد بروح و باید که معبر و کاشف حال تو انجری باشد که ثابت و محقق
گرداینده میانه خود و خدای خود و باید که در همه احوال و امور خود
استعانت از خداوند جهان طلبی تضرع و زاری نمائی بخداوند
عالمیان باشی در اوقات شب و روز خود چنانچه حق سبحانه و تعالی
امر فرموده که ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین و بجهة
اشاره ببدی معتدی یعنی از حد درگذشتگان ستمکار در بندگی فرموده
والاعتداء صفة قراء زماننا هذا یعنی از حد تجاوز نمودن صفت عباد
این زمان ما و علامت و نشانه ایشان باشد پس ای عزیز باید که بوده

باشی در جمیع امور نسبت بجناب مقدس باری تعم برترس و بیم تا اینکه
واقع نشوی در عرصه و میدان آرزوی باطل غیر ممکن الحصول و بر از ان
هلاک و نابود کردی ذلک هو الخسران المبین **باب ٤٧** بیان

الحق من الباطل قال الصادق ع اتق الله وکن حیث شئت ومن ای
قوم شئت فانه لا خلاف لاحد فی التقوی والمتقین محبوب عند کل
فریق وفیه جماع کل خیر وشر وهو میزان کل علم وحکمة واساس کل
طاعة مقبوله والتقوی ماء ینفجر من عین المعرفة بالله یحتاج الیه
کل فن من العلم وهو لا یحتاج الا الی تصحیح المعرفة بالخمود تحت هیبة
الله وسلطانه ومزید التقوی یکون من اصل اطلاع الله عز وجل علی
سر العبد بلطفه فهذا اصل کل حق واما الباطل فهو ما یقطعک عن الله
متفق علیه ایضا عند کل فریق فاجتنب عنه وافرد سرک لله تعم بلا
علاقة قال رسول الله ص اصدق کلمة قالتها العرب کلمة لبید حیث
یقول الا کل شیء ما سوی الله باطل وکل نعیم لا محالة زایل فالزم ما اجمع
علیه اهل الصفا والتقی من اصول الدین وحقایق الیقین والرضا
والتسلیم ولا تدخل فی اختلاف الخلق ومقالاتهم فیضعف علیک
وقد اجمعت الامة المختارة بان الله واحد لیس کمثله شیء وانه عدل
فی حکمه یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید ولا یقال له فی شیء من صنعته لم ولا
کان ولا یکون شیء الا بمشیته وانه قادر علی ما یشاء وصادق
فی وعده ووعیده وان القران کلامه وانه کان قبل الکون والمکان

والزمان وان احداث الکون وافناءه عنده سواء ما ازداد باحداثه
علما ولا ینقص بفنائه ملکه عز سلطانه وجل سبحانه فمن اورد علیک
ما ینقص هذا الاصل فلا تقبله وجرد باطنک لذلک تری برکاته
عن قریب وتفوز مع الفایزین • اشاره بطریق وروش راه حق
که موجب فوز بدرجات وباعث نجاة اینکس وتمیز ان از سپردن راه
باطل فرموده باینکه سیر سلوک راه حق ان باشد که از خدای خود پرهیز
بوده مرتکب هیچ نحو از منکر ونافرمانی که مخالف رضا الهی بود نگردد
در هر منزل وهر مکان واز هر فرقه وطایفه که باشی چه خلافی وخفای
مر احدی را در محبوب ومطلوب بودن صفت تقوی ومتقی نزد هر قومی
وهر طایفه نیست واو دوست جامع هر چیزی ورشدی واوست میزان
هر علمی وحکمتی واساس هر طاعت مقبوله وباید دانست که پرهیزکاری
اب زلالی بود که منفجر شود از چشمه خوشگوار شناخت خداوند جهان
که محتاج باو باشد هر فنی از علم ودانش واو محتاج نبود مگر تصحیح شناخت
خود بفرو نشانیدن اتش هوا وهوس در تحت هیبت وسلطنت
پروردگار جامع جمیع صفات کمال وباید دانست که حصول زیادتی
پرهیزکاری وتقوی جهت اینکس از اصل اطلاع خداوند جهان باشد
بلطف بر باطن بنده واین اصل هر حقی باشد واما باطل پس حاصل
پس هر چیزی که او امری باشد که ترا منقطع و دور از خداوند عالمیان
گرداند چنانچه متفق علیه هر فرقه بود پس باید که اجتناب از ان نموده

رشد

فرد و مجرد گردانی باطن خود را از برای خداوند جهان بدون علاقه
و خواهش این و آنان چنانچه رسول صلوات الله علیه فرموده که درست
ترین سخنی که عرب گفته سخن لبید شاعر است آنجا که گفته الا کل شیء ما سوی
الله باطل و کل نعیم لا محالة زایل یعنی آگاه باش که هر شیء سوای خداوند عالمیان
باطل محض و محض باطل بود و هر نعمتی بلا دغدغه زایل و در معرض زوال
پس ای عاقل اگر اراده حق و خلاصی از باطل داری بعد از آنکه واقف
گشتی بر راه نجاة و تمیز حق از باطل ترا حاصل شد باید که اختیار ملازمت
آنچه اهل صفا و پرهیزکاران بر آن اتفاق و اجماع نموده از اصول
دین و حقایق یقین و رضا و تسلیم نموده داخل در آنچه خلق را در آن
اختلاف است نکردی و پیرو مقالات آنان نشوی تا آنکه دشوار
کرده بر تو کار دین و بعد از آن بیان متفق علیه که ترغیب بآن نموده
فرموده که بتحقیق امت مختاره احمدی صلوات الله علیه اتفاق و
اجماع نموده اند بر وحدانیت خداوند عالمیان و بر عدم مثل و مانند او تعالی
شانه العزیز و بر سایر صفات ثبوتیه کمالیه از عدل و حکمت و قدرت و
ارادت و عدم سؤال از سبب افعال محکمه متقنه و صدق وعد و وعید
و بودن قرآن مجید کلام او سبحانه و بودن او تعالی پیش از کون و مکان
و زمان و علی التسویه بودن وجود و عدم کون و مکان و عالم و ما
فیها نزد او تعالی بحیثیتی که احداث و افنا او تعالی مر عالم را موجب زیادتی
و نقصی در علم و ملک و سلطنت او نشود پس هر آنکس که وارد او رد بر تو

امری را که شکستن این اصل باشد باید بسمع قبول نشنید قول آن
نمائی و مجرد و برهنه گردانی باطن خود را از برای اصل مذکور تا آنکه
ملاحظه نمائی برکات آنرا بر سبیل استعجال و فیروزی و ظفر یابی
بافیروزی یابندگان

باب ۶۱ معرفة الانبیاء علیهم السلام

قال الصادق ع ان الله عز و جل مکن انبیاءه من خزاین لطفه و کرمه
و رحمته و علمهم من مخزون علمه و افردهم من جمیع الخلایق لنفسه
فلا یشبه اخلاقهم و احوالهم احد من الخلایق اذ جعلهم وسایل سایر
الخلق الیه و جعل حبهم و طاعتهم الیه سبب رضاه و خلافهم و انکارهم
سبب سخطه و امر کل قوم باتباع ملة رسولهم ثم ابی ان یقبل طاعة
احد الا بطاعتهم و تبجیلهم و معرفة حبهم و حرمتهم و وقارهم و
تعظیمهم و جاههم عند الله فعظم جمیع انبیاء الله و لا تنزلهم منزلة
احد من دونهم و لا تتصرف بعقلک فی مقاماتهم و احوالهم و اخلاقهم
الا ببیان محکم من عند الله و اجماع اهل البصایر بدلایل تتحقق بها
فضائلهم و مراتبهم و انی بالوصول الی حقیقة ما لهم عند الله و ان قابلت
اقوالهم و افعالهم بمن دونهم من الناس اجمعین فقد اسات صحبتهم
و انکرت معرفتهم و جهلت خصوصیتهم بالله و سقطت عن درجة
حقایق الایمان و المعرفة فایاک ثم ایاک ❊ بیان اوصاف خواص
انبیا علیهم السلام فرموده بنحوی که موجب امتیاز ایشان گردد از سایر
خلایق که حق عز و جل تمکین انبیای خود علیهم السلام از خزاین لطف

وکرم و رحمت خود داده و تعلیم ایشان از مخزون علم خود نموده خاص
و فرد کرداینده از میان جمیع خلایق ایشانرا از برای خویش پس شبیه
نبود اخلاق و احوال ایشان مر احدی از روی بخشش و طاعت و فرمان
برداری و دوستی ایشان و مخالفت و انکار انانرا رضا و سخط و خشم
خود کرداینده و امر فرموده هر قومی را بتابعیت ملت رسول زمان
خود پس از ان ابا و امتناع از قبول طاعت احدی نموده مگر بطاعت
و بزرگ داشتن ایشان و شناختن دوستی و حرمت و وقار و تعظیم
و جاه انان نزد واجب الوجود پس باید که جمیع انبیاء الله را عظیم دانسته
ایشانرا انان بمنزله احدی از غیر ایشان نگرداند و تصرف بعقل خود
در مقامات و احوال و اخلاق ایشان ننموده مگر بیان محکی از نزد
خداوند عالمیان و اجماع اهل بصیرت بدلایلی که محقق گردد باندلایل
فضایل و مراتب ایشان و کجاست و مقدور کیست رسیدن بحقیقت
مآل ایشان نزد خداوند جهان هیهات هیهات و اگر مقابله نمائی
اقوال و افعال ایشانرا بغیر ایشان از مردمان جمیعاً پس بتحقیق نیکو نموده
صحبت ایشانرا و انکار نموده معرفت انانرا و ساقط شده از درجه حقایق
ایمان و معرفت و از باب مبالغه اخذر نمودن از نیمعنی فرموده که
فایاک ثم ایاک **باب ۶۹** معرفة الصحابة قال الصادق ع
لاتدع الیقین بالشک والمکشوف بالخفی ولاتحکم علی مالم تره بما
تزال عنه وقد عظم الله عزوجل امر الغیبة وسوء الظن باخوانک من المؤمنین

فکیف بالجراة علی اطلاق قول واعتقاد بزور و بهتان فی اصحاب رسول الله
ص قال الله عزوجل اذ تلقونه بالسنتکم وتقولون بافواهکم ما لیس لکم به
علم وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم وما دمت تجد الی تحسین القول
والفعل فی غیبتک وحضرتک سبیلا فلا تجد غیره قال الله عزوجل وقولوا
للناس حسنا واعلم ان الله عزوجل اختار لنبیه ص من اصحابه طایفة
اکرمهم باجل الکرامة وحلاهم بحلی التایید والنصر والاستقامة لصحبته
علی المحبوب والمکروه وانطق لسان محمد ص بفضائلهم ومناقبهم واعتقد
محبتهم واذکر فضلهم واحذر مجالسة اهل البدع فانها تنبت فی القلب
کفرا خفیا وضلالا مبینا وان اشتبه علیک فضل بعضهم فکلهم الی عالم
الغیوب وقل اللهم انی محب لمن احببته انت ورسولک ومبغض لمن
ابغضته انت ورسولک فانه لم یکلف فوق ذلک ۰ امر فرموده بانکه
باید که ترک نمائی یقین را در امور خود بشک و مکشوف را بخفی و پوشیده
و حکم نمائی بر انچه مشاهده نمائی بانچه روایت و نقل ان از برای تو شده
و حال انکه بتحقیق عظیم و بزرگ کرداینده حق عزوجل امر غیبت و ظن بد
به برادران مؤمنین پس چگونه جرات توان نمود بر گفتن قول و اعتقاد
باطل و تهمت در شان اصحاب کبار رسول الله ص و در مقام مذمت
جمعی که بمحض ظن و عدم علم حرفها گفته و انرا سهل انگاشته حق سبحانه
و تعالی فرموده که اذ تلقونه بالسنتکم وتقولون بافواهکم ما لیس لکم به
علم وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم پس باید که مادام ترا سبیلی

بقول و فعل نیك در حق مردمان در حضور و غیبت ایشان باشد زبان
بان کشائی و اخذ و شروع نغران تمائی چنانچه خداوند عالمیان فرموده
کرد قولوا للناس حسنا و باید دانست که خداوند عالم عز و جل اختیار
فرموده از جهة نبی خود ص از اصحاب و طایفه را که مکرم داشته ایشانرا
بکرامت عظیمه و قرین کرد اینرا بر بود تایید و یاری و استقامت بر صحبت
نبی ص را بر محبوب و مکروه و گویا کرد این زبان آنحضرت ع را بفضیلت
و منقبت ایشان و اعتقاد نموده دوستی ایشانرا و ذکر فضیلت ایشان
و حذر از مجالست اهل بدع فرموده زیرا که مجالست اهل بدع اثبات
و سبز نماید در دل شجره کفر خالص و ضلالت ظاهر را و اگر مشتبه کرد
بر تو فضل بعضی پس باید که واگذاری کار ایشانرا بعلام الغیوب و بگوئی
اللهم انی محب لمن احببته انت و رسولك و مبغض لمن ابغضه انت
و رسولك چه تکلیف زیاده ازین بر تو نیست و مکلف بان نیستی

باب ۷۰

حرمة المسلمین قال الصادق ع لا یعظم حرمة
المسلمین الا من قد عظم الله حرمته علی المسلمین و من کان ابلغ حرمة لله
و رسوله کان اشد حرمة للمسلمین و من استهان بحرمة المسلمین فقد
هتك ستر ایمانه قال رسول الله ص ان من اجلال الله اعظام ذوی القربی
فی الاسلام و قال النبی ص من لم یرحم صغیرا و لا یوقر کبیرا فلیس منا و لا
یکفر مسلما بذنب یکفره التوبة الا من ذکره الله فی الکتاب قال الله عز
و جل ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار و اشتغل بشانك الذی

انت بر مطالب • در باب حرمت مسلمانان فرموده که عظیم نکرد است حرمت
مسلمین را مگر آنکسی که تحقیق عظیم کرده این حق تعالی حرمت او را بر مسلمانان
و هر آنکس که ابلغ حرمتا بود نزد پروردگار خود و رسول او ص بوده باشد
اشد حرمتا از برای مسلمانان و هر آنکس که اهانت نماید بحرمت مسلمین
پس بتحقیق هتك ایمان پنهان خود نموده و رسول ص فرموده که بدرستی
که عظیم داشتن ذوی القربی در دین اسلام از عظیم داشتن خداوند عالم
باشد و نیز رسول ص فرموده که هر آنکس که رحم نماید کوچکی را و توقیر نکند
بزرگی را پس بدرستی که نیست از ما و او را تعلقی بما نباشد و باید که تکفیر
ننمائی مسلمانی را بگناهی که حق تعالی ذکر آن فرموده باشد در قرآن از قبیل صفت
نفاق که فرموده ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار و باید که مدام
مشغول بچیزی باشی که ترا بان طلبیده و خوانده اند و از تجسس احوال
مردمان خاطر پرداخته بغیری نپردازی

باب ۷۱

بر الوالدین
قال الصادق ع بر الوالدین من حسن معرفة العبد بالله اذ لا عبادة
اسرع بلوغا بصاحبها الی رضا الله من حرمة الوالدین المسلمین لوجه الله
تع لان حق الوالد مشتق من حق الله تع اذا کانا علی منهاج الدین و السنة
و لا یکونان یمنعان الولد من طاعة الله الی معصیته و من الیقین الی الشك
و من الزهد الی الدنیا و لا یدعوانه الی خلاف ذلك فاذا کانا کذلك
فمعصیتهما طاعة و طاعتهما معصیة قال الله عز و جل و ان جاهداك علی ان
تشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا و اتبع

توبه برو ندامت مکفر و پوشاننده او باشد مگر گناهی که م

طاعة م

سبيل من اناب الی ثم الی مرجعكم الایه واما فی باب العشره فقاربهما وارفق
بهما واحتمل اذاهما نحو ما احتملا عنك فی حال صغرك ولا تضيق عليهما
فيما قد وسع الله عليك من الماكول والملبوس ولا تحول بوجهك عنهما
ولا ترفع صوتك فوق اصواتهما فانه من التعظيم لامر الله وقل لهما باحسن
القول والطفه فان الله لا يضيع اجر المحسنين ٭ بدان ای عزيز كه حق
والدين بر اينكس زياده از ان باشد كه حصر و شرح ان توان نمود پس
بايد بر خوبترين وجهی و نيكوترين طوری شرايط بندگی و اطاعت
ايشانرا بجا آورده رعايت ايشانرا از جمله واجبات شمرد و بايد دانست
كه از جمله خوب شناختن بنده پروردگار خود را نيكويی نمودن او باشد
بوالدين چنانچه انحضرت ع فرموده كه بر الوالدين من حسن معرفة
العبد بالله چه عبادتی زود رساننده تر مر صاحب خود را برضای خداوند
جهان از حرمت والدين نبود زيرا كه چنانچه خداوند عالميان را بر بنده
خود انواع حقوق سيما حق نعمت وجود و موهبت حواس و تهيه اسباب
تعيش بود همچنين ابوين را نسبت باولاد شبيه باين نحو حقی هست هر گاه
ابوين بوده باشند بر طريقه واضحه دين مبين و سنت مطهره و طريقه
نبويه نبوده باشند منع نمايند ولد را از طاعة الله بمعصية و گناهكاری
او نعم و از نفس تنك و از زهد و گوشه گيری بگرفتاری دنيا دنی و
نخوانند ولد را بخلاف اين و نخوانند از طاعة بمعصيه و از نفس تنك
و از زهد بگرفتاری دنيا كه اگر بدين دستور بولد عمل نمايند معصية

ايشان طاعت و طاعت ايشان معصيت بود چنانچه بر اين معنی شهادت دهد
كلام حق سبحانه و تعالی كه وان جاهداك علی ان تشرك بی ما ليس لك به علم فلا
تطعهما وصاحبهما فی الدنيا معروفا واتبع سبيل من اناب الی ثم الی مرجعكم الایه
و بجهت اشاره باين معنی فرموده لان حق الوالدين مشتق من حق الله اذا كانا
علی منهاج الدين والسنة الخ كلام و در باب معاشرت با ايشان فرمايد كه تا
از خدمت ايشان دوری اختيار ننموده نزديكی نمايی بايشان و طريق رفق
و مدارا با ايشان سلوك نموده حمل اذيتهای ايشان نمايی بر نحوی كه احتمال نموده اند
از تو در حين صغر و تنگ گيری بر ايشان در آنچه تحقيق وسيع كرده اند
خداوند عالميان بر تو از ماكول و ملبوس و روی خود از ايشان نگردانی
و آواز خود بلند نگردانی بر بالای آواز ايشان چه اين از جمله تعظيم امر خدا
جهان باشد و با ايشان بر نيكوترين قولی و لطيفترين سخنی گفتگو نمايی چه حق
سبحانه و تعالی ضايع نكرده اند اجر محسنين را باب ٧٢ الموعظه
قال الصادق ع احسن المواعظ ما لا يجاوز القول حد الصدق والفعل
حد الاخلاص فان مثل الواعظ والموعوظ كاليقظان والراقد فمن استيقظ
عن رقدة غفلته و مخالفاته و معاصيه صلح ان يوقظ غيره من ذلك الرقاد
واما السائر فی مفاوز الاعتداء والخائض فی مراتع الغی و ترك الحياء باستحباب
السمعة والرياء والشهرة والتصنع الی الخلق المتزيی بزی الصالحين المظهر بكلامه
عمارة باطنه وهو فی الحقيقة خال عنها قد غمرتها وحشة حب المحمدة وغشيها
ظلمة الطمع فما افتنه بهواه واضل الناس بمقاله قال الله عز وجل لبئس المولی

ولبس العشیر واما من غطه الله بنور التایید وحسن التوفیق فطهر قلبه
من الدنس فلا یفارقه المعرفة والتقی فیستمع الکلام من الاصل ویترک قائله
کیف ما کان قالت الحکما خذ الحکمة من افواه المجانین قال عیسی بن مریم
ع جالسوا من یذکرکم الله رؤیته ولقاؤه فضلا عن الکلام ولا تجالسوا
من یوافقه ظواهرکم وتخالفه بواطنکم فان ذلک المدعی بما لیس له ان کنتم
صادقین فی استفادتکم فاذا لقیت من فیه ثلث خصال فاغتنم رؤیته
ولقاه ومجالسته ولو ساعة فان ذلک یؤثر فی دینک وقلبک وعبادتک
برکاته قول لا یجاوز فعله وفعل لا یجاوز صدقه وصدق لا ینازع ربه
فجالسه بالحرمة وانتظر الرحمة والبرکة واحذر لزوم الحجة علیک وراع
وقته کی لا تلومه فتخسر وانظر الیه بعین فضل الله علیه وتخصیصه
له وکرامه ایاه • بدان ای عزیز که موعظه وپند نه شغل هر شخصی
بود که دامن او الوده متاع دنیا وحب جاه وریاست وآوازه باشد
چنانچه شیاد پیشگان علیم اللسان جاهل القلب این زمان که بجهت
فریب عوام کالانعام دام شید واظهار بی رغبتی بدنیا با وجود الاف
والوف وکمال حرص وآز فرو گسترده کوس لمن الملک دانشمندی با وجود
عدم جزم بمسئله از مسایل دینیه عقلیه ونقلیه زنند ومدام بجهت
رونق بازار فریب مردمان وصیت وسمعه تحصیل وترویج وتعبیر قدما
ومتاخرین مجتهدین شیعه امامیه واهل الله کرده دست بدامن قناعت
زده گوشه اختیار وعمر خود را صرف تهذیب اخلاق نموده سلب

رذایل از خود واقتناص فضایل نموده اند نمایند بلکه قابل پند وموعظه
مردمان شخصی باشد که پنبه غفلت وبیهوشی از گوش هوش خود کشیده
ترک دنیا وحرص وآز نموده پای صبر وشکیبائی در دامن قناعت
پیچیده واقف بر بی اعتباری دنیا وعدم ثبات آن وسر قضا وقدر و
اوامر ونواهی الهی وسنن وآداب وروش نبی هاشمی گردیده دنیا ومردم
دنیا را در نظر او قدری نبوده در قول وفعل خود در صدق واخلاص
بروی خود گشوده شیوه پرهیزکاری وورع را شعار خود ساخته
تجاوز نماید قول او از حد راستی وفعل او از حد اخلاص چنانچه حضرت رب ع
فرموده که بهترین پندی آن باشد که تجاوز نماید قول از حد صدق و
راستی وفعل از حد اخلاص ویکجهتی چه مثل واعظ وموعوظ از قبیل
بیدار وخوابیده باشد پس هر آنکس که از خواب غفلت ومخالفات و
معاصی خود بیدار بود قابلیت وصلاحیت آگاهی وبیداری غیر خود
از این نحو خوابی داشته نیل مقصود نماید واما شخصی که مدام سیار نهار با
ستمکاری وتجاوز از حد وخایض در حما وچراگاه ضلالت وگمراهی
وترک حیا بود بسبب حب خواهش سمعه وآوازه وشهرت وریا واظهار
نیکوئی بخلق ومتلبس بودن بلباس صلحا واظهار نماینده عمارت باطن
خود بود بقول وفی الحقیقة عاری وخالی از آن باشد بتحقیق پوشاننده
باشد عمارت باطن او را وحشت دوستی محمدت وظلمت طمع بفته
افکنده او را خواهش او وگمراه گردیده اند مردم بگفتگوی او واما کسی را

که خداوند جهان نگاهداری نموده بنور تأیید و نیکوئی توفیق و بعد ازان
پاکیزه کرد این خانه دل ورا از حرکت والودگی پس بهدستی که مفارقت
نماید معرفت و پرهیزکاری را و استماع سخن از اصل خود نموده ترک قایل
بان قول نماید کیف ما کان و حکما اشاره باین معنی نموده اند که خذ الحکمة
من افواه المجانین چنانچه نیز مثل شده در میانه مردمان و شاعر گفته
سخن راست تو از مردم دیوانه شنو و حضرت عیسی علی نبینا و ع خطاب
فرموده که اگر صادق در استفاده حق باشید همنشینی نمائید کسی را که
خداوند عالم را بیاد شما ارد دیدن او و چه جای گفتگو با او و هم نشینی
منمائید کسی را که موافق و مطابق او بود ظواهر شما و مخالف او بود بواطن
شما چه این شخص ادعا نماید چیزی را که از برای او نیست و برهنه از انست
پس باید که حال قول و فعل او را معیار نظر کرد این اگر در و یافت شود
سه خصلت از خصال خیر غیر متجاوز از فعل و فعل غیر متجاوز از صدق و
راستی که نزاع نماید پروردگار او را پس بهدستی که مجالست او را بر سبیل
حرمت غنیمتی بزرگ شمارد اگرچه لحظه و ساعتی بود و مدام منتظر رحمت
و برکت بوده حذر نما از اتمام حجة بر تو و مراعاة وقت الشخص موصوف
بصفات ثلثه نما تا اینکه ملوم وارزده نمائی او را و زیان و خسران
نمائی و باید که نظر افکنی بر او بعین فضل خداوند جهان و مخصوص کردانیدن
پروردگار و عزیز داشتن مر او را

باب ٧٣

الوصیة قال
الصادق ع افضل الوصایا و الزمها ان لا تنسی ربک و ان تذکره دایما و
تعصیه و تعبده قاعدا و قائما و لا تغتر بنعمته و اشکره ابدا و لا تخرج
من تحت استار عظمته و جلاله فتضل و تقع فی میدان الهلاک و ان مسّتک
البلاء و الضر و احرقتک نیران المحن واعلم ان بلایاه محشوة بکرامته
الابدیة و محنه مورثة رضاه و قربته و لو بعد حین فیا لها من نعیم لمن
علم و وفق لذلک روی ان رجلا استوصی رسول الله ص فقال لا تغضب
قط فان فیه منازعة ربک فقال زدنی فقال ایاک و ما تعتذر منه
فان فیه الشرک الخفی فقال زدنی فقال ع صل صلوة مودع فان فیها
الوصلة و القربة فقال زدنی فقال ع استحی من الله استحیاءک من صالحی
جیرانک فان فیها زیادة الیقین و قد جمع الله ما یتواصی به المتواصون
من الاولین و الاخرین فی خصلة واحدة و هی التقوی قال الله عز و جل
و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله
و فیه جماع کل عبادة صالحة و به وصل من وصل الی الدرجات
العلی و الرتبة القصیا و به عاش من عاش بالحیوة الطیبة و الانس الدائم
قال الله عز و جل ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر • انحضرت ع بیان بهترین وصایا و سفارشات فرماید که افضل
سفارشها و وصیتها و لازم ترین انها ان باشد که فراموش ننمائی پروردگار
خود را و متذکر انجناب مقدس بوده در هیچ وقتی از اوقات راه عصیان
و نافرمان برداری امعبود حقیقی نه پیمائی و او را عبادت و بندگی
قائما و قاعدا نموده مغرور بنعمتها و نعم نکردی شکران گذاری و

مدام م

بیرون نروی از تحت استار عظمت و جلال او جل و عز پس از آن گمراه
گردیده واقع شوی در میدان و عرصه هلاک و مس تو نماید بلا و ضرر
و بسوزاند تو را شعله محنتهای دنیا و عقبی و در مقام اشاره به نیکوئی
مصایب دنیوی که مؤمنین از بابت ابتلا و آزمایش بآن مبتلا گردیده
فرماید که بدان بدرستی و راستی که بلاهای او جل و عز مملو و محشو بکرامات
ابدی و محنتهای او مورث رضا او تعالی شانه و موجب نزدیکی و قرب
او گردد اگرچه بعد از مدتی باشد پس خوشا حال آنکسی که اینچنین غنیمتی او را
روداده موفق بآن گردد و بعد از آن نقل شیخ فرموده که از حضرت
رسالت سؤال وصیت و جواب آن فرموده که آنحضرت فرمودند
که باید هرگز غضبناک نگردی که در غضب باشد منازعه با پروردگار
پس آنمرد نیز گفت زیاد کردان سفارش و وصیت را آنحضرت فرمودند
که بر تست که پرهیز نمائی از چیزی که موجب عذرخواهی تو بود از آنجهت
چه در ضمنی حاصل شود شرک خفی پس آنمرد طلب زیادتی در وصیت
نمود آنحضرت فرمودند که نماز گذار بر سبیل نماز وداع نماینده یاران
و اهل و عیال در حین سفر و رحلت از ایشان و این کنایه از آن باشد
که در حین نماز باید که احدی سوای معبود حقیقی را منظور نداشته
غیری را در میانه نه بیند چه در نماز حاصل شود قرب و نزدیکی بخداوند
جهان و دوری از عالمیان پس آنمرد نیز طلب زیادتی وصیت نمود
آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند حیا و شرم نما از خداوند جهان

از قبیل اینکه شرم و حیا مینمائی از همسایگان صلحاء خود از جهت اینکه دوست
زیادتی نفس تو به پروردگار و تحقیق جمع کرده این حق سبحانه و تعالی
آنچه را وصیت مینماید بیکدیگر وصیت کنندگان از اولین و آخرین در خصلت
واحد که آن تقوی و پرهیزکاری است و بر این معنی گواهی دهد کلام ملک
علام که و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله
و باید دانست که در تقوی بود جمعیت هر عبادت صالحه و با و رسد
آنکسی که رسیده بدرجات علی و رتبه قصوی و با و تعیش نموده آنکسی که
تعیش نموده بحیات پاکیزه طیبه و انس دائمی چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده
ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

باب ۷۴

فی الصدق قال الصادق ع الصدق نور غیر متشعشع الا فی عالمه کالشمس
یستضیء بها کل شیء بمعناه من غیر نقصان یقع علی معناه والصادق
حقا هو الذی یصدق کل کاذب بحقیقة صدق ما لدیه وهو المعنی الذی
لا یسع معه سواه او ضده مثل ادم ع صدق ابلیس فی کذبه حین اقسم
له کاذبا لعدم مهیة الکذب فی ادم ع قال الله عز و جل و لم نجد له عزما
ولان ابلیس ابدع شیئا کان اول من ابدعه وهو غیر معهود ظاهرا و باطنا
فخسر هو بکذبه علی معنی لم ینتفع به من صدق ادم ع علی بقاء الابد و افاد
ادم ع بتصدیقه کذبه بشهادة الله بنفی عزمه عما یضاد عهده فی
الحقیقة علی معنی لم ینتقص من اصطفائه بکذبه شیئا فالصدق صفة
الصادق و حقیقة الصدق یقتضی تزکیة الله تعالی لعبده کما ذکر عن صدق

عیسی فی القیمة بسبب ما اشار الیه من صدقه براءة للصادقین من رجال
امة محمد ص فقال الله عز وجل هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم الایة
وقال امیر المؤمنین ع الصدق سیف الله فی ارضه وسمائه اینما هوی
به یقد فاذا اردت ان تعلم صادق انت ام کاذب فانظر فی قصد معناک
نحو دعواک وعیرها بقسطاس من الله عز وجل کانک فی القیمة قال الله
عز وجل والوزن یومئذ الحق فاذا اعتدل معناک بدعواک ثبت لک
الصدق وادنی حد الصدق ان لا یخالف اللسان القلب ولا القلب
اللسان ومثل الصادق الموصوف بما ذکرنا کمثل النازع روحه ان لم ینزع
فماذا یصنع • بدان ای عزیز که مراد بصدق وکذب نه همین خبر مطابق
واقع وغیر مطابق واقع باشد بلکه مراد از صدق پاکی جوهر نفس بود بحسب
اصل طینت وخلقت از لوث اعوجاج وصفات ناپسندیده ذمیمه وامراض
وعلل قولا وفعلا وکذب بعکس وضد ان باشد ومراد بعالم ما یعلم به
الشی ومظهر ومجلی الشی بود ومجلی هر شی مظهر وقابل ضد الشی نتواند
بود چنانچه بدیهه عقل حاکم بر انست پس هر ذاتی وجوهری که بحسب اصل
طینت وجبلت صافی وخالی وغیر مقتضی صفات ردیه ذمیمه اعوجاج
وناراستی وغیرها بود قابلیت ومظهریت واقتضاء ضد ان صفات را
نشاید وبا این معنی اشاره فرموده که صدق نوری بود که شعاع وپرتو نیفکند
مگر در عالم خود که عبارت از ذات خالی از شائبه وجرکت صفات
ذمیمه بود بحسب جبلت وخلقت ومظهر ظهور اوست بر وجهی ونوعی

کبر انوجه بود در حق ذات خود بدون شائبه زیاده ونقصان بر سبیل
افتاب کرد روشن گردد با وهر شی بحقیقة الذاتیه بدون شائبه نقصان
وپس از ان بیان حقیقه صادق وثمره مترتبه بر صدق وراستی او نموده
که صادق حقیقی شخصی بود که تصدیق نماید هر کاذبی را بسبب حقیقه راستی
وصدقی که با او ومقتضی طینت اوست وبا وجود ان حقیقت گنجایش ما سوا
وضد ان ندارد مثل ادم علی نبینا وع که بجهة عدم وجود مهیة کذب
وناراستی در طینت طیبه او کذب شیطان را تصدیق فرمودی در حین
قسم خوردن بر سبیل کذب چنانچه ایه کریمه حق سبحانه وتع در شان ادم ع
که ولم نجد له عزما گواهی بر ان دهد اگرچه تصدیق کذب کاذب فی الحقیقه
کذب بود هرگاه از روی شعور بکذب ان کاذب تصدیق نمایند فاما
اگر کذب کاذب را بنا بر عدم حصول ماهیة کذب در ذات او وعدم
علم او بحقیقة کذب تصدیق ان کاذب نماید صادق وذات او را وسعت
مهیة صدق گنجایش کذب نبود چه منشأ تصدیق او کذب کاذب را نیز بوده م
صدق او بود فی الحقیقه وبجهة تشدید بر عدم ثمره کذب بجز از خسران دنیا
واخرت فرموده که چون ابلیس لعین اولا ابداع واختراع شی نمودی که
غیر معهود وبی اصل بودی ظاهرا وباطنا پس از انجهة خسران ونقصان
نمودی بسبب کذب واختراع غیر معهود ومشفع نشدی بر ان معنی از صدقی
وراستی ادم ع بر بقا وزندگانی جاوید وگرفتار ورطه هلاک ولعن
ابد کردیدی وفایز بردی حضرت ادم ع بسبب تصدیق نمودن کذب او

لعنه الله شهادت حق سبحانه وتعالی بنهی اراده وعزم ادم از انچیزی که
ضد عهد وپیمان او بود در حقیقت بر طرفی که ناقض کردید از اصطفای
او بسبب تصدیق کذب شیطان نمی پس صدق وراستی صفت صادق بود
وحقیقت ان تقاضای پاکیزه نمودن حق تعالی مر بندکان خود را نماید چنانچه
حق سبحانه وتعالی ذکر فرموده از راستی حضرت عیسی ع در قیامت سبب انچه
اشاره نموده بسوی ان از راستی عیسی حال کونی که راستی وصدقوا وانیته
یا بر اثبت بنا بر اختلاف نسخین از برای صادقین از مردان امت حضرت
محمد ص پس فرموده که هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم الایه وحضرت امیر
المومنین ع فرموده که صدق وراستی شمشیر خداوند جهان باشد در زمین
واسمان که هر مکانی که فرو ارد قطع نماید یا نمیغی که هر محلی وجائی که راستی
در انمحل منزل سازد قطع جمیع منازعات ومصادمات ومخاصمات
وشک وشبهه شده خلق جهان در مهد استراحت باشند پس هر کاه اراده
ان نمائی که ترا علم حاصل شود باینکه ایا تو صادقی یا کاذب پس باید که
نظر نمائی د رنیت وقصد خود باینکه غور در دعوی خود نموده از معیار
خداوند جهان بنهی از قبل اینکه کویا در قیامتی چنانچه حق عز وجل فرموده
که والوزن یومئذ الحق پس هر کاه معنی ومقصود تو معادل ومساوی
دعوی تو باشد بلا زیاده ونقصان ثابت ومحقق بود حجت تو صدق
وراستی چه ادنی وواپسترین حد صدق ان بود که مخالفت ننماید زبان
با دل ودل با زبان وباید دانست که مثل صادق موصوف بصفات مذکور

مثل منازع باروح خود است که اگر نزع روح نماید پس چه چاره خواهد
نمود یعنی صادق موصوف بصفات مذکوره درین هنگام بجز از راستی چاره
نداشته مدام ملتزم راستی وعدم اعوجاج بود چنانچه منازع باروح
کرد رحین بر آمدن مدت زندگانی ورفتن از دار دنیا بدار البقا اورا چاره
ومخلصی بجز از نزع روح نیست

باب ۷۵ التوکل

قال الصادق
ع التوکل کاس مختوم بختم الله فلا یشرب بها ولا یفض ختامها الا المتوکل
کما قال الله تعالی وعلی الله فلیتوکل المتوکلون وقال عز وجل وعلی الله فتوکلوا
ان کنتم مؤمنین جعل التوکل مفتاح الایمان والایمان قفل التوکل وحقیقه
التوکل الایثار واصل الایثار تقدیم الشی بحقه ولا ینفک المتوکل فی توکله
من اثبات احدی الایثارین فان اثر معلول التوکل وهو الکون حجب به وان
اثر معلل علة التوکل وهو الباری سبحانه بقی معه فان اردت ان یکون متوکلا
لا متعللا فکبر علی روحک خمس تکبیرات وودع امانیک کلها تودیع الموت
للحیوة وادنی حد التوکل لا تسابق مقدورک بالهمة ولا تطالع مقسومک ولا
تستشرف معدومک فینقض باحدهما عقد ایمانک وانت لا تشعر وان
عزمت ان تقف علی بعض شعار المتوکلین حقا فاعتصم بمعرفة هذه الحکایة
وهی انه روی ان بعض المتوکلین قدم علی بعض الائمة فقال اعطف علی
بجواب مسئلة فی التوکل والامام کان یعرف الرجل بحسن التوکل ونفیس
الورع واشرف علی صدقه فیما عنه سأل من قبل ابدائه ایاه فقال له قف
مکانک وانظرنی ساعة فبینا هو مطرق لجوابه اذ اجتاز بهما فقیر فادخل

علی م

الامام ص بین جبیه واخرج شافا ولد الفقیر ثم اقبل السائل فقال له
هات وسل عما بدالك فقال السایل ایها الامام اعرفك قادرا متمکنا من
جواب مسالتی قبل ان استنطرتنی فما شانك فی ابطائك عنی فقال الامام
لتعتبر المعنی منی قبل کلامی اذ لم اکن ارانی شافها بسری وربی مطلع علیه
ان اتکلم بعلم التوکل وفی حین دانق ثم لم یحل لی ذلك الا بعد ایثاره ثم لتعلم
بر فشهق الرجل السایل شهقة وحلف لایادی عمرانا ولا یانس ببشر ما عاش
بدان ای عزیز هوشمند که توکل که عبارت از گذاشتن کار خود بخداوند عالمیان
در همه احوال و امور و تکیه بر غیر او نمودن باشد اعظم و اکرم صفات محموده
والطوار گزین بنده بوده پیشه و شغل هر بی خرد غافل نتواند بود بلکه این
معنی باشد که تحمل حمل از انشاید مگر بنده از بندگان خاص خداوند جهان که
گوشه تو شه خلوت و کنج قناعت اختیار و یقین بقدرت و ارادت و سایر
صفات ثبوتیه و سلبیه پروردگار و سر قضا و قدر او را حاصل شده باشد
چنانچه انحضرت ع باین معنی اشاره فرموده که توکل جامی بود ممهور بمهر خداوند
جهان که شرب بان نتماید و قدرت بر شکستن انمهر نداشته باشد مگر متوکل
و استشهاد برین معنی نموده بایه کریمه وعلی الله فلیتوکل المتوکلون وایه فتوکلوا
ان کنتم مومنین و توکل را مفتاح فتح الباب ایمان وایمان را قفل ان کرد انیده
باین معنی که حصول ایمان و گشاد قفل ان بجز از مفتاح توکل میسر نگردیده
موقوف بران باشد و ظاهر امراد بایمان موقوف بر توکل مرتبه از مراتب
ایمان مطلق بود که انمرتبه روند هد مگر جمعی از خاصان درگاه الهی و عارفان

تحقیقی زانه مطلق ایمان زیرا که هرگاه احدی را هیچ وجه من الوجوه ایمان
بخداوند جهان و باینکه انچه او نعم جهة بنده در ازل از ال مقرر و مقدر فرموده
خیر و مصلحت ان بنده در انست واحدی را قدرت بر تغییران نه حاصل نگردیده
باشد قدم در بادیه توکل نگذاشته داه ان نه پیماید بالبدیهه پس در خصوصیت
حصول توکل نیز موقوف بر حصول ایمان باشد و این بنا شد مگر در وقوف توقف
شیی بر نفس خود و بعد از ان بیان حقیقة و ماهیة انمرتبه از توکل فرموده
که حقیقه توکل اختیار بود اعم از اینکه اختیار غیر بر خود بود یا بر عکس و اصل
و مبنی اختیار و ایثار مقدم داشتن و گذاشتن هر شیی را بود بمحق انفنی
یعنی بمستحق و اهل انشیی نه بغیر اهل ان پس متوکل را ناگزیر بود از یکی از دو نوع
ایثار یکی اختیار خدا بر خود نمودن و یکی اختیار خود بر خدا کردن پس متوکل
اگر اختیار و تکیه بر هستی و شیت خود که ان معلول خدای احداث نماید
ممنوع و محجوب بان ماند یعنی بر بندگی و بوجودی باقی و خلاصی او را از ان
میسر نشود و اگر اختیار خدا بر خود نماید باقی و ثابت با او تعم مانع از قید
هستی خود خلاصی جوید پس اگر اراده داری که متوکل باشی نه معلول توکل
پس بخ تکبیر فنا بر روح خود یعنی بر هستی و عدم شیت خود از قبیل تکبیرات
خمسه که بر میت ادمی بعد از رحلت از دار دنیا میگویند و وداع جمیع اجزاء
خود از قبیل وداع نمودن موت با حیات نمای و بعد از ان بیان ادنی
و وابسترین حد توکل فرموده که ادنی حد توکل ان بود که تسابق و شی
نمانی بر قدم آوردن بسوی خود از امور و اشغال دنیوی یا بر مقصود

خود بنا بر اختلاف تخمین باینکه همت خود را بر حصول آن گماشته جد وجهد
نمائی ومدام حصول قسمت ونصیب خود را منظور نظر داشته مطالعه آن
نمائی ودیگر آنکه چشم نگشائی بر آنچه معلوم بود از برای تو تا اینکه شکسته
شود یکی ازین دو عقد ایمان تو و ترا شعور بآن حاصل نباشد و بعد از آن
فرموده که اگر عزم واراده آن داری که واقف گردی بر بعضی از شعار و طریقه
متوکلین بر سبیل حق پس باید چنگ در زنی بعروه وحلقه این حکایت که
روایت شده که بعضی از متوکلین آمدند بخدمت بعضی از ائمه و پیشوایان
دین پس از آن گفت بآنحضرت که مهربانی نما بر من بجواب مسئله توکل در حالتی
که امام بود عارف وعالم بخوبی توکل ونفیس ورع آنمرد و مشرف بر صدق
او بود در آنچه از آن سؤال مینمود پیش از اظهار او پس امر فرمود مر او را
بصبر و لحظه توقف پس از آن آنحضرت سر پیش انداخته که درین هنگام گذشت
بر ایشان فقیری پس داخل گردانید امام ع دست مبارک خود را بجیب
خود و بیرون آورد چیزی و باند رویش فقیر عطا فرمود پس بعد از آن روی
بسائل از توکل نموده فرمود که بیا و بپرس از آنچه ترا رو داده پس گفت
سائل ایها الامام میدانم ترا اگر قادر و متمکن از جواب بودی پیش از آنکه
مرا بصبر و امر بانتظار فرمائی پس چه بود باعث بر صبر و دیر گفتن جواب
پس آنحضرت ع فرمود که سبب دیر کردن از من این بود که اراده داشتم که
اعتبار کرده شود ایمعنی از من پیش از گفتگوی من هنگامی که بوده باشم
بنیت خود بر سبیل اینکه ساهی باشم بر پنهانی خود ورب من مطلع بر آن

توکل

که تکلم نمایم بعلم تکلم و در جیب من دانقی باشد و حلال نبود مرا آن تکلم مگر متوکل
بعد از ایثار آن دانق و پس از آن هر آینه تعلم نمایم باوجه بودن دانق با
ومعلم توکل منافی تعلیم توکل حقیقی ولائق بشان او نبود و فریاد بر آورد آنمرد
سائل فریاد بر آوردنی و قسم یاد نمود که منزل ومأوی نماید بمعموره را و
انس نگیرد ببشری مادام که در قید حیات بوده باشد اللهم ارزقنا

باب ٧٦ الاخلاص قال الصادق ع الاخلاص یجمع حواصل
الاعمال وهو معنی مفتاحه القبول وتوقیعه الرضا فمن یتقبل الله منه ویرضی عنه
فهو المخلص وان قلت عمله ومن لا یتقبل الله منه فلیس بمخلص وان کثر عمله
اعتبارا بآدم ص وابلیس وعلامة القبول وجود الاستقامة ببذل کل المحاب
مع اصابة علم کل حرکة وسکون والمخلص ذائب روحه وباذل مهجته فی تقویم
ما به العلم والاعمال والعامل والمعمول بالعمل لانه اذا ادرک ذلک فقد
ادرک الکل واذا فاته ذلک فاته الکل وهو تصفیة المعانی التنزیه فی التوحید
کما قال الاول هلک العاملون الا العابدون وهلک العابدون الا العالمون
وهلک العالمون الا الصادقون وهلک الصادقون الا المخلصون وهلک
المخلصون الا المتقون وهلک المتقون الا الموقنون وان الموقنین لعلی
خطر عظیم قال الله تع لنبیه ص واعبد ربک حتی یاتیک الیقین وادنی حد
الاخلاص بذل العبد طاقته ثم لا یجعل لعمله عند الله قدرا فیوجب به علی ربه
مکافاة بعمله لعلمه انه لو طالبه بوفاء حق العبودیة لعجز وادنی مقام المخلص
فی الدنیا السلامة من جمیع الآثام وفی الآخرة النجاة من النار والفوز بالجنة

مبین وظاهر است که هر عملی از اعمال آنکس را حاصلی وهر فعلی از افعال را ثمره
باشد وجامع انحاصل وثمره او را بود که هر عملی که از وصادر شود در فعل
انعمل غیر آنکس که این عمل از جهة اوشده منظور نبوده محض وخالص از جهة
آنکس باشد چه اگر نه برین وتیره بوده غیری منظور بود انعمل را ثمره بجز از محاصلی
نبوده مقبول آنکس نگردد ونه رضا بان در ندهد چنانچه شاعر اشاره بان
نموده که عمل کز معنی اخلاص عاریست مذوق پخته کاران خام کاریست
پس گشایند در ثمره انعمل بروی عامل آن قبول آنکس که این عمل از برای او
شده وفرمان وتوقیع او رضای او باشد وباینمعنی اشاره فرموده که الاخلاص
یجمع حواصل الاعمال وهو معنی مفتاح القبول وتوقیع الرضا وپس از ان
متفرع بران گردانیده که پس هر آنکس که حق جل وعلا قبول عمل او ورا راضی
از و باشد بنده مخلص بود اگرچه قلیل العمل بود وهر آنکس که مقبول اندرگاه
نبود عاصی وغیر مخلص اگرچه کثیر العمل باشد از قبیل ادم علی نبینا وع والبلیس
لعین که ابلیس با وجود کثرت عبادت مردود وبی اعتبار از اعمال خود
وحضرت ادم ع با وجود قلت عمل نسبت بعمل شیطان برگزیده ومقرب
اندرگاه ومسجود همه ملایک ومثمر ثمره خلافت باشد ووجود استقامت
وبودن بر انصفت بیند هر محجوب نا علم بر سبیل صواب بهر حرکتی وسکون خدا
علامت ونشان قبول گردانیده ووصف مخلص حقیقی وبنده تحقیقی برین
نحو نموده که مخلص صادقان بود که گذارنده روح وبخشنده خون خود
بود در استقرار وتقویه یقین خود بوجود خداوند عالمیان که باستعانت

ویاری اوست علم او بر وتم وبصفات گزین او وباعمال خود وخود که
عامل آن اعمالست وبنفس معمول بعمل چه هرگاه ادراک ودریافت اینمعنی
او را حاصل اید ادراک خالق وباری ومنشی خود وجمیع موجودات نماید
واینمعنی از و اگر فوت شود فوت شده باشد او را کل واین صاف نمودن
معانی تنزیه بود در توحید وموجب رسیدن وفوز بمرتبه علیا که اگر او را
مرتبه از مراتب علم وعمل بدون مرتبه دیگر جهت آنکس حاصل شده جامع
جمیع مراتب نباشد ثمره بجز از هلاک ابد جهة او حاصل نشود همچنانکه گفته
اول آنکسی که گفته که هلک العالمون الا العابدون وهلک العابدون الا
العالمون وهلک العالمون الا الصادقون وهلک الصادقون الا المخلصون
وهلک المخلصون الا المتقون وهلک المتقون الا الموقنون وان الموقنین
لعلی خطر عظیم یعنی صاحب ومتصف بهر صفتی از صفات مزبوره بدون
انصفات دیگر هالک وبیحاصل باشد وپیمایندن راه جمیع مراتب ورسیدن
بمرتبه اخیره که انمرتبه یقین بود بر خطر عظیم باشد چه قطع بیابان پر خوف
وخطر هر مرتبه از مراتب که در هر قدمی از ان غولان بادیه جهل وگمراهی در کمین
گاه صید وشکار آنکس باشند بدون گداختن روح وگذشتن از سر جان
خود در انراه قدم در ان بادیه نشاید ومیسر هر احدی نگردد مگر راست
کیشان درست کردار وپاکیزه طینتان از خود خبر دار چنانچه حق جل وعلا
رسیدن بانمرتبه را منوط بر قطع راه عبادت وبندگی گردانیده وامر فرموده
نبی خود ص را که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی عبادت وبندگی نما

پروردکار خود را تا اینکه برسد بتو تعیین و ادنی و واپسترین حد اخلاص را
چنین بیان فرموده که ادنی حدّ اخلاص این بود که بنده بذل طاقت و توانائی
خود نموده عمل خود را نزد پروردکار عالم قدری قرار ندهد تا اینکه پس ازان
این معنی باعث و موجب این کردد که پروردکار بر او غلبت بعدل با او عمل نموده
مکافات عمل او فرماید چه او را علم حاصل است باینکه هرکاه مطالبه نماید اولی
بوفا حق بندکی هر اینه بعشر عشیران وفا ننموده عاجز و مضطر ماند و باید
دانست که ادنی مقام و مرتبه مخلص در دار دنیا سلامتی او بود از جمیع کناهان
و در دار البقا نجاة و خلاصی او از آتش و رسیدن بجنة المأوی اللهم
ارزقنا بحق سید الاخیار **باب ٧٧** معرفة الجهل قال الصادق ع
الجهل صورة رکبت فی بنی آدم اقبالها ظلمة و ادبارها نور و العبد متقلب
معها کتقلب الظل مع الشمس الا تری الی الانسان تارة تجده جاهلاً بخصال
نفسه حامداً لها عارفاً بعیبها فی غیره ساخطاً لها و تارة تجده عالماً
بطباعه ساخطاً لها حامداً لها فی غیره فهو متقلب العصمة و الخذلان
فان قابلته العصمة اصاب و ان قابله الخذلان اخطأ و مفتاح الجهل الرضا
و الاعتقاد به و مفتاح العلم الاستبدال مع اصابة موافقة التوفیق
و ادنی صفة الجاهل دعواه العلم بلا استحقاق و اوسطه جهله بالجهل
و اقصاه جحوده بالعلم و لیس شیء اثباته حقیقة نفیه الا الجهل و الدنیا و
الحرص فالکل منهم کواحد و الواحد منهم کالکل ٭ بدان ای عزیز که چنانچه
علم بدیهی التصور و غنی از تعریف باشد همچنین جهل که عدم ملکه علم است

بدیهی التصور و غنی از تعریف و توصیف باشد لیکن آنحضرت ع بجهة تنبیه
و اخطار ان بیان فرماید که هیئتیست مخمّر در طینت بنی آدم که اقبال آن موجب
ظلمت و تیرکی جوهر انیه نفس ناطقه و ادبار آن موجب نور و زدودن زنک
ظلمت بود و بنده پای بند و ملازم او بوده دایر بدوران او باشد از قبیل
دوران سایه با آفتاب آیا ملاحظه نمائی مر احوال انسان را که کاهی جاهل
بخصلتهای نفس خود بوده حامد او باشد و هنکام دیکر عارف بعیوب
خود و خشمناک بوده و نوبتی دیکر او را عالم بطاعت و خشمناک و حامد
مر او را در غیر آنوقت ملاحظه نمائی پس انسان منقلب و کردنده باشد
میانه عصمت و خذلان پس اکر پیش آید او را عصمت صواب نماید و اکر دو نماید
او را خذلان خطا کند و باید دانست که کلید کشاد در جهل بروی آنکس رضا
و اعتقاد بجهل باشد چه هر آنکس که سر رضا بجهل خود حرکت داده معتقد آن
باشد مدام ملازم جهل خود بوده طلب علم ننماید و مفتاح کشاد باب علم و
دانش بروی آنکس آن بود که آنکس زنک کدورت از دل خود بصیقل ریاضت
و بندکی زدوده مدام در صدد تبدیل جهل خود بعلم بر سبیل صواب و یاری
توفیق بوده و چون صفت جهل را مراتب متفاوت باشد ادنی و اوسط و اعلا
بیان موصوف بصریاً از آن مراتب را برین نحو فرموده که ادنی و واپسترین
صفت جاهل دعوی بمعنی علم و دانش او بود بدون استحقاق و صلاحیت
آن و اوسط آن جهل او بود بجهل خود و مرتبه بالاترین آن انکار او بود
مر علم را و باید دانست که نیست شیء که اثبات حقیقت نفی و عدم او بود مکر

جهل و دنیا و حرص چه بر آینه خاطر روشن دلان ظاهر است که جهل را حقیقتی
و واقعی بجز از عدم علم نبوده و نیست پس اثبات و اتصاف بان فی الحقیقه
نفی او منجر و ثمره شجره ان جهت متصف بان بجز از نیستی نبوده و نیست
و همچنین دنیا و حرص و خواهش و تعلق بدنیا را حاصلی بجز از بیحاصلی
نبود چه ظاهر است که دنیا و متاع دنیا و حرص و آز را حقیقتی و بقائی
نبوده اخر ان به نیستی و عدم ثبات منجر شود پس عاقل ان بود که قطع
تعلق از دنیا و ما فیها نموده چشم حرص و آز از طمطراق ان بپوشد دارد
و جاهل ان باشد که نظر او مدام مقصور بر جمع و ذخیره متاع بیحاصل
دنیا بوده از ذخیره و جمع زاد و توشه سفر ضروری عقبی و زندگانی
جاوید انجا غافل و لاهی بود نعوذ بالله من هذه الاحوال

باب ۷۸

تبجیل الاخوان قال الصادق ع مصافحة اخوان الدین اصلها من محبة الله
لهم قال رسول الله ص ما تصافح اخوان فی الله الا تناثرت ذنوبهما حتی
یعودان کیوم ولدتهما امهما و لا کثر حبهما و تبجیلهما کل واحد لصاحبه
الا کان له مزید و الواجب علی اعلمهما بدین الله ان یزید صاحبه من فنون
الفواید التی اکرمه الله بها و یرشده الی الاستقامة و الرضا و القناعة
و یبشره برحمة الله و یخوفه من عذابه و علی الاخر ان یتبارک باهتدائه
و یتمسک بما یدعوه الیه و یعظه به و یستدل بما یدله الیه معتصما بالله
و مستعینا به لتوفیقه علی ذلک قیل لعیسی بن مریم ع کیف اصبحت قال
اصبحت لا املک ما ارجو و لا استطیع ما احاذر مامورا بالطاعة

منهیا عن المعصیة فلا اری فقیرا افقر منی و قیل لاویس القرنی کیف اصبحت
قال کیف یصبح رجل اذا اصبح لا یدری ایمسی و اذا امسی لا یدری ایصبح قال
ابو الدردا رض اصبحت اشکو ربی و اشکو نفسی و قال النبی ص من اصبح و همته
غیر الله فقد اصبح من الخاسرین المعتدین چنین فرموده که تبجیل که عبارت
از بزرگ داشتن و تعظیم برادران دینی خود و مصافحه ایشان بود اصل و
مبنی ان از محبتی باشد که خداوند جهان نسبت بمومنان دارد چه تصافح
برادران مومن با یکدیگر و تعظیم هر یک مر دیگری را موجب و مقتضی
ریختن اوراق شجره گناهان و کندن اصل ان از ریشه جان بود چنانچه
رسول هاشمی صلوات الله علیه و علی آله فرموده که ما تصافح اخوان فی الله
الا تناثرت ذنوبهما الی اخره و باید دانست که واجب و لازم بر احد الاخوین
دینی که اعلم بدین خداوند عالمیان و طریقه و روش پیغمبر اخر الزمان صلوات
الله علیه و آله بوده باشد انست که زیاد گرداند علم و دانش برادر مومن
خود را از انواع و فنون فواید که حق سبحانه و تعالی او را کرامت و مکرم بان
داشته ارشاد و راهنمائی او نموده دلیل و هادی او بود باستقامت
و رضا بقضا و گوشه قناعت و او را بشارت دهد برحمت خداوند جهان
و تخویف نماید از عذاب الیم اخر الزمان و بر دیگر از احد الاخوین لازم است
که تبرک و میمنت بهدیه او نموده متمسک بانچه او را بان خوانده و پند
داده بوده استدلال نماید بانچه دلالت نموده او را بسوی او در حالتی
که معتصم و مستعین بخداوند عالمیان و توفیق او بر منعی باشد و بجهت

اشاره باینمعنی که توفیق طاعت وسپردن راه صواب بیاری واستعانت
پروردکار عالمیان بوده بنده مستقل بان نباشد نقل جواب حضرت عیسی علی نبینا
وع از سایل کیفیت صبح نمودن او ودیکر از بزرکان عرفا نموده که حضرت عیسی ع
در جواب سایل از کیفیت صبح نمودن خود فرموده که صبح نمودم حالکونی که مالک
نبودم انچه را رجا وامید بان داشتم واستطاعت حذر نمودن از انچه حذر
ازان باید نمود نبود مراد رحالتی که مامور بطاعت وبندکی ومنهی از معصیت
وکمراهی بودم پس ملاحظه نمیمایم فقیری ومحتاجی افقر واحوج از خود واویس
قرنی که از بزرکان تابعین پیغمبر ما صلوات الله علیه واله بوده در جواب
سایل از ینمعنی نیز فرموده که چکونه صبح نماید مردی که هرکاه صبح شود نداند
که ایا شام خواهد بود وهرکاه شام نماید نداند که صبح خواهد بود وابودردا
که او نیز از جمله بزرکان دین است جواب ازینمعنی برین نحو داده که صبح نمودم
حالکونی که شکر کننده بودم پروردکار خود را وشکوه نالنده بودم از نفس
خود وحضرت رسول ص فرماید که هرانکس که صبح نماید وقصد او غیر خداوند
عالمیان باشد پس بتحقیق از جمله خاسرین وستمکاران بر خود باشد

باب ۷۹ التوبه

قال الصادق ع التوبه حبل الله ومدد عنایته الابد للعبد من مداومة التوبه علی کل حال وقال لقمن لابنه یا بنی لا تؤخر التوبه
فان الموت یاتی بغتة ولکل فرقة من العباد لهم توبة فتوبة الانبیاء من اضطراب
السر وتوبة الاولیاء من تلوین الخطرات وتوبة الاصفیاء من التنفس وتوبة
الخاص من الاشتغال بغیر الله وتوبة العام من الذنوب ولکل واحد منهم معرفة

وعلم فی اصل التوبه ومنتهی امره وذلک یطول شرحه ههنا فاما توبة العام توبته
فان یغسل باطنه من الذنوب بماء الحسرة والاعتراف بجنایته دایما واعتقاد
الندم علی ما مضی والخوف علی ما بقی من عمره ولا یستصغر ذنوبه فیحمله ذلک
الی الکسل ویدیم البکاء والاسف علی ما فاته من طاعة الله ویحبس نفسه عن
الشهوات ویستغیث الی الله تعالی لیحفظه علی وفاء توبته ویعصمه عن العود
الی ما سلف ویروض نفسه فی میدان الجهاد والعباده ویقضی عن الفوایت
من الفرایض ویرد المظالم ویعتزل قرناء السوء ویسهر لیله ویظماء نهاره
ویتفکر دایما فی عاقبته ویستعین بالله سایلا منه الاستقامه فی سرائه وضرائه
ویثبت عند المحن والبلا کیلا یسقط عن درجة التوابین فان فی ذلک طهارة
من ذنوبه وزیادة فی عمله ورفعة فی درجاته قال الله عز وجل ولیعلمن الله
الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین • تواند بود که انحضرت ع از تعبیر توبه
بپشیمانی از کناهان وتاسف بر فعل ناصواب ورجوع وبازکشت واقعی که توبه
حقیقی عبارت از انست بحبل ورشته خداوند جهان اشاره نموده باشد
بعرف وعادتی که اهل جهان جاری بر انند که هرکاه نسبت بعظیم الشانی
کناهی وخطائی از ایشان واقع شود عذر تقصیر وپشیمانی خود باندا ختن
رشته وریسمان در کردن خود ازو خواهند وتواند بود که اشاره باینمعنی
باشد که هرکاه شخصی بسبب افعال ناصواب درچاه تیره وتار ضلالت و
معصیت افتاده سرکردان بادیه کمراهی باشد خلاصی وبیرون امدن او
ازانچاه بجز از تشبث بحبل المتین هدایت ویاری عنایت خداوند عالمیان

میسر و مقدور نکردد چنانچه شخصی که در چاه عمیقی افتاده بدون یاری ریسمان
و معاون خلاصی از ان نتواند یافت و باید دانست که بنده را ناچار و ناکزیر
بود از مداومت بر پشیمانی از کناهان خود بر هر حالی از احوال چه بر مدت
زندکانی دنیا اعتماد نبوده بیک شد رفتار اجل ناکهان و بیکمان در رسد
چنانچه لقمن ع سفارش بولد خود نموده که یا بنی لا توخر التوبة فان الموت
یاتی بغتة و چون افعال و اعمال نیک و بد نظر باشخاص انسان و بندکان خداوند
جهان مختلف و کاه باشد که فعلی یا قولی یا اعتقادی که بحسب ظاهر مخالف
قوانین شرع نبوده بحسب ظاهر بر فعل ان مواخذه بر جمعی ننمایند نظر بجمعی
دیکر از مقربان و خاصان درکاه احدیت محذور و غیر جایز و نالایق بشان
انان باشد چنانچه حسنة الابرار سیات المقربین بران کواهی دهد پس توبه
و پشیمانی هر فرقه را از هر فعل و قول و اعتقاد که نظر بحال او محذور و نالایق
باشد فرموده که هر فرقه از بندکان خداوند عالمیان را توبه از جرمی که نسبت
باو جرم است باشد اکرچه ظاهرا نسبت بعامه خلایق محذور نبود و تفصیل
توبه هر فرقه از بندکان از انچه لایق بشان ایشان نیست برین وتیره نموده
که پس توبه انبیا علیهم السلام از اضطراب خاطر و عدم اطمینان باشد اکر مطمئن
بر وقوع امر عجیبی از قبیل احیا موتی و سایر معجزات بر ید ایشان بقدرت
خداوند عالمیان نباشند اکرچه یقین بامکان وقوع ان نظر بقدرت حق تعالی
داشته باشند چه وقوع سیئه و کناهی که منهی عنه بوده باشد از ایشان متصور
و ممکن نظر بحال ایشان نباشد چنانچه جواب و سوال حضرت ابرهیم علی نبینا

وع که رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی مشعر
بر انست و توبه اولیا علیهم السلام از در امدن و خطور کردن غیر پروردکار عالمیان
باشد در خاطر از امور متفرقه متلونه بالوان مختلف و توبه اصفیا و برکزیدکان
خداوند عالمیان از تنفس که عبارتست از دم زدن و پراکنده شدن و تفرقه خاطر
باشد از امور واقعه بر ایشان از قبیل انداختن نمرود حضرت ابرهیم ع را در اتش
و امثال ان و توبه خاص بعضی از خواص از مشغولی بغیر حق جل و علا و توبه
عام شامل مر جمیع خلایق را از مطلق کناهان صغیره و کبیره باشد و بعد
از ان فرموده که هر فرقه از فرق مذکوره را علم و معرفت باصل توبه خود
و اخر مرتبه و منتهی حال خود حاصل است بانمعنی که میدانند که چه فعل نسبت
بحال ایشان نالایق و موجب و منشا توبه ایشان از انست و در عقب انمعنی
مخافة للتطویل اکتفا بشرح کیفیة توبه عام مر جمیع خلایق را فرموده که اما توبه
عام که مقبول درکاه بی نیاز و موجب رحمت نامتناهی الهی و غفران و امرزش
حضرت باری تعالی بوده انست که شست و شوی باطن خود بزلال حسرت نموده
دایما اعتراف اورد بجنایت و کناهکاری خود و نادم بر کذشته عمر خود بوده
خایف بر انچه باقی مانده از عمر بوده کوچک و صغیر نشمرد کناهان خود را
تا اینکه انمعنی او را بر کسالت و کاهلی دارد و باید که علی الدوام کریه و زاری
نموده متاسف بر انچه فوت شده او را از طاعت و بندکی خداوند عالمیان
باشد و حبس نماید نفس خود را از شهوات و استغاثه نماید بخداوند جهان
تا اینکه حفظ نماید او را بر وفا نمودن بتوبه خود و نکاهداری نماید

اورا از عود بانچه کذشته وذلیل دارد نفس خودرا در میدان مجاهده و
عبادت وقضا فوایت فرایض نموده ردّ مظالم خود نماید وعزل وجدا
نماید شاخها بدی را وبر بیداری شب تاریك روز کذرانیدن تفکر نماید وتشنگی
مدام در عاقبت امر خود واستعانت کیرد بخدا کوئی که سوال و درخواست حال م
نماید باشد از و واستقامت وراستی را در پوشیدن واشکار خود وثابت
قدم باشد نزد محنتها ومصایب تا انکه ساقط نشود از درجه توابس چه
در ینمعنی پاکیزکی از کناهان او را حاصل شده موجب زیادتی عمل ورفع
درجات او کردد چه حق تعه مطلع بر صدق وکذب بندکان بود چنانچه ایه
ولیعلمنّ الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین مصدق انست **باب ۸۰**

الجهاد والریاضة قال الصادق ع طوبی لعبد جاهد لله نفسه وهواه ومن
هزم جند هواه ظفر برضی الله ومن جاوز عقله نفسه الامارة بالسوء بالجهد
والاستکانة والخضوع علی بساط خدمة الله تعه فقد فاز فوزا عظیما ولا
حجاب اظلم واوحش بین العبد وبین الله من النفس والهوی ولیس بقتلهما
وقطعهما سلاح والة مثل الافتقار الی الله والخشوع والظماء بالنهار و والجوع م
السهر باللیل فان مات صاحبه مات شهیدا وان عاش واستقام ادا
عاقبته الی الرضوان الاکبر قال الله عز وجل والذین جاهدوا لنهدینهم فینا م
سبلنا وان الله لمع المحسنین واذا رایت مجتهدا ابلغ منك فی الاجتهاد
فوبخ نفسك ولمها وعیّرها وحثها علی الازدیاد علیه واجعل لها زماما
من الامر وعنانا من النهی وسقها کالرایض الفاره الذی لا یذهب علیه

خطوة من خطواتها الا وقد صحح اولها واخرها وکان رسول الله ص یصلی
حتی یتورم قدماه ویقول افلا اکون عبدا شکورا اراد ان تعتبر به امته
فلا تغفلوا عن الاجتهاد والتعبد والریاضة بحال الا وانك لو وجدت حلاوة
عبادة الله ورایت برکاتها واستضاءت بنورها لم تصبر عنها ساعة واحدة
ولو قطعت اربا اربا فما اعرض من اعرض عنها الا بحرمان فواید السلف
من العصمة والتوفیق قیل لربیع بن خثیم ما لك لا تنام باللیل قال لانی اخاف
البیات • اشاره بزیبائی وحسن مجاهده بانفس که جهاد اکبر عبارت از انست
وثمره نتیجه ان وترغیب خلایق بان فرموده که خوشحال بنده از بندکان
که قربة الی الله تعه از روی خلوص عقیده وطلبا لمرضاته مجاهده نماید با نفس
وهوا وخواهش بحاصل خود وبعد از ان ثمره مجاهده با نفس وخواهش نفس را
بیان فرموده که هر انکس که در میدان مجاهده قصبة السبق از همکنان ربوده
بر انهزام لشکر هوا وهوس خود اقدام نماید مظفر ومنصور بر رضای پروردکار
عالمیان کردیده مقبول ومعتکف بر اندرکاه باشد وهر انکس تجاوز نماید
عقل دور اندیش وی ازنفس اماره بسوء را بجد وجهد وحزن واندوه وخضوع
بر بساط خدمت حق سبحانه وتعه قدم کذاشته فقد فاز فوزا عظیما وبجهة
اشاره بانمعنی که متابعت نفس وهوا وانکس را از درجه قرب ومنزلت و
مشاهده باری ومنشی خود مانع عظیم بود فرموده که وباید دانست که حجاب
اظلم واوحش میانه بنده وپروردکار از نفس وهوی او نبود ونیست و
از برای کشتن وقطع ایشان سلاحی والتی بجز از احتیاج بخدا وندجهان و

خشوع و گرسنگی و تشنگی روز و بیداری شب که مراد از آن مواظبت بر صوم
و صلوة و پرهیزکاری باشد نبود پس اگر صاحب این خصال برین و تیره رحلت
از دار دنیا و امر حق تعالی را لبیک اجابت گوید منسلک و منتظم در سلک شهدا
در جوار رحمت الهی فرحین بما اتاهم الله من فضله بسر برد و اگر
زنده بود بر سبیل استقامت و راستی بر نیمغی قدم فشارد برساند و اداتمام
او را عاقبت امر او برضای بزرگتر خداوند جهان چنانچه حق جل و عز فرموده
که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین و هرگاه
جهاد نماید نه به ابلغ از خود در اجتهاد پس باید که توبیخ نفس خود و ملامت
و سرزنش او نموده ترغیب و تحریص نمائی نفس خود را بر زیادتی در جهاد
بر آن شخص و باید در دام و مطیع گردانیدن نفس اماره بسو قرار دهی او را بر
او مهاری از امر و عنانی از نهی و براه بری و تعلیم کنی او را از قبیل
ریاضت فرمایندگان بغایت استاد اسبان سرکش بی تعلیم را و نقل فرموده
که پیغمبر صلوات الله علیه نماز گذاردی تا آنکه ورم میکرد قدمین مبارک
آنحضرت و میفرمود که آیا نیستم من بنده شاکر و اراده نموده بفعل خود
که عبرت گیرند و نیکو شمرند ندامت و صحابه رضی الله عنهم تأسی باو نمایند پس باید
که غافل نگردی از اجتهاد و تعبد و ریاضت بحالی از احوال و آگاه باش
که هرگاه یافتی حلاوت و شیرینی عبادت و بندگی پروردگار را و ملاحظه
نمودی برکات او را و منور نمود عبادت گردیدی صبر نمائی از آن لحظه
واحد اگرچه قطع کرده شود عضو عضو تو و اعراض ننماید انکسی که اعراض

نماید از عبادت و بندگی مگر محروم فواید گذشته از عصمت و توفیق از ربیع
بن خثیم نقل نموده که در حالتی که پرسیدند از او که چیست ترا که شب خواب
نمیکنی جواب داده که هر آینه میترسم از آنکه مبادا در شب محبوس مانم از خاص حق
خود که انعبادت و بندگی معبود حقیقیست **باب ۸۱** الفساد قال
الصادق ع فساد الظاهر من فساد الباطن و من اصلح سریرته اصلح الله علانیته
و من خان الله فی السر هتک الله علانیته و اعظم الفساد ان یرضی العبد
بالغفلة عن الله و هذا الفساد یتولد من طول الامل و الحرص و الکبر کما
اخبر الله عز و جل فی قصة قارون فی قوله و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله
یحب المفسدین و هواها و اقامة شهواتها و حب المحمدة و موافقة الشیطان
و اتباع خطواته و کل ذلک یجتمع بحسب الغفلة عن الله و نسیان منته و علاج
ذلک الفرار من الناس و رفض الدنیا و طلاق الراحة و الانقطاع عن العادات
و قطع عروق منابت الشهوات بدوام الذکر لله و لزوم الطاعة له و احتمال
جفاء الخلق و ملامة القریب و شماتة العدو من الاهل و القرابة فاذا فعلت
ذلک فقد فتحت علیک باب عطف الله و حسن نظره الیک بالمغفرة و الرحمة
و خرجت من جملة الغافلین و فککت قلبک من اسر الشیطان و قدمت
باب الله فی معشر الواردین الیه و سلکت مسلکا رجوت الاذن بالدخول
علی الملک الکریم الجواد و استیطاء بساطه علی شرط الاذن و لا تحرم سلامه
و کرامته لانه الملک الکریم الجواد الرحیم اشاره باین فرموده که بنای حسن
ظاهر و فساد آن بر خوبی و فساد باطن انکس باشد که اگر باطن انکس

امینه ومشوب بشائبه نقص وعیب وموصوف بصفات ذمیمه بخل و
حسد وکبر ومنی وغیرها نبود ظاهر انکس برطبق او ونیز محلی بصفات کریمه
وخالی ازعیب ونقص باشد چنانچه گفته شده که الظاهر عنوان الباطن
وشاعر نیز بنظم آورده که ازکوزه همان برون تراود که در وست پس
هرانکس که اصلاح باطن خود نموده آینه ضمیر خود را از زنک کدورت
صفات ناپسندیده غیر محموده صاف وپاکیزه دارد حق سبحانه وتعالی
اصلاح ظاهر او نموده مقبول همه خلایق باشد وهرانکس که بعکس ان
عمل نماید نتیجه عکس ان باشد وباید دانست که اعظم وبزرکترین فساد
نفس ان باشد که راضی کردد نفس بنده بغفلت وعدم آکاهی از خداوند
عالمیان ومنشأ ومبداء ان از طول امل وامید زندکانی بسیار و حرص
وکبر بود چنانکه حق عز وعلا خبر داده در قصه وحکایت قارون
که ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین در حالی که بود
خصال مذکوره از فعل قارون واعتقاد او واصل وبادی این خصال
حب دنیا وجمع وذخیره ان ومتابعت نفس وهوا نفس وبرپا داشتن
شهوات نفس ودوستی محمدت وموافقت شیطان ومتابعت و پیروی
او باشد ومنشأ جمیع این صفات وجامع مجموع ان غفلت وعدم آکاهی
از پروردکار وفراموشی بخشش نعم غیر محصوره او تعالی بود واشاره
بتعلیم علاج صفات ذمیمه وازاله ان از ضمیر خود باین فرموده که
علاج خلاصی از ان کریز از مردمان وترک دنیا وطلاق راحت و انقطاع

از رسوم عادات وبریدن وکندن رک وریشه منت شهوات بدوام
ذکر ویاد آوری پروردکار وملتزم بودن طاعت وبندکی او تعالی وتحمل
جفاء خلق وملامت همسران وشماتت دشمنان ازیاران وخویشان
باشد پس هرکاه این شیوه را رعایت نمائی بتحقیق کشاده کردد بروی
تو در مهربانی وحسن نظر خداوند عالمیان بمغفرت ورحمت وبیرون
روی از جمله غافلین وفک وازاد نموده باشی دل خود را از بند اسیری
شیطان وقدم آورده باشی بر درکاه ملک متعال وسلوک نموده باشی
مسلکی را که امید اذن دخول بر ان قبله حاجات وطی بساط او تعالی در ان
بوده محروم از سلامت وکرامت او عز وجل نکردی چه او ملک کریم
وجواد رحیم بود **باب ۱۰۲** التقوی قال الصادق ع التقوی
علی ثلثه اوجه تقوی بالله وهو ترک الحلال فضلا عن الشبهه وفی الله وهو
الشبهات تقوی خاص الخاص وتقوی من الله وهو ترک الشهوات فضلا عن الحرام
وهو تقوی الخاص وتقوی من خوف النار والعقاب وهو ترک الحرام
الطبقات وهو تقوی العام ومثل التقوی کماء یجری فی نهر ومثل هذه الصفات
الثلث فی معنی التقوی کاشجار مغروسه علی حافه ذلک النهر من کل لون
وجنس وکل شجره منها یستمص الماء من ذلک النهر علی قدر جوهره وطعمه
ولطافته وکثافته ثم منافع الخلق من ذلک الاشجار والثمار علی قدرها
بعضها وقیمتها قال الله عز وجل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل
علی بعض فی الاکل الایه فالتقوی للطاعات کالماء للاشجار ومثل طبایع

الاشجار والثمار فی لونها وطعمها مثل مقادیر الایمان فمن کان اعلی درجة
فی الایمان واصفا جوهرا بالروح کان اتقی ومن کان اتقی کانت عبادته اخلص
واطهر ومن کان کذلک کان من الله اقرب وکل عبادة موسسة علی غیر التقوی
فهی من الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به
فی نار جهنم الایه وتفسیر التقوی ترک ما لیس باخذه باس حذرا عما به الباس
وهو فی الحقیقة طاعة وذکر بلا نسیان وعلم بلا جهل مقبول غیر مردود
انحضرت ع اشاره فرموده باینکه تقوی را که عبارت از پرهیزکاری و باز
داشتن نفس خود است از امور قبیحه مذمومه سه مرتبه است تقوی بالله
که تفسیر ان ترک وتنزه از اعمال وافعال واکل وشرب حلال چه جای
شبهه نالک فرموده ومسمی بتقوی خاص الخاص یعنی اخص خواص کرده اند
وتقوی من الله که انرا مسمی بتقوی خاص یعنی مخصوصان خداوند جهان و تفسیر
ان به پرهیز از شبهات فضلا عن الحرام نموده وقسم دیگر را مسمی باسم تقوی
عام یعنی پرهیزکاری که عامه خلایق از حرام بجهة خوف وخشیه از عقاب
خداوند عالمیان واتش جهنم کنند کرده اند وتمثیل نموده تقوی را بنهر اب
جاری ومراتب انرا باشجار مختلفة الاثمار مغروسه برکنار ان نهر که هر یک
از ان اشجار از ان نهر اب بقدر قابلیت جوهر وطعم وکثافت ولطافت
خود خورند ومنافع مردمان از ثمره انها بقدر وقیمت انها باشد و استشهاد
باختلاف وتفاوت منافع مردمان از اشجار مثله بمراتب تقوی بایه کریمه
صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل

فرموده

فرموده که چنانچه درختان خواه دو شاخ انها از یک اصل روییده باشند
وخواه هر یک را اصلی علیحده باشد ثمره انها در اکل متفاوت باشند همچنین
مردمان نیز در انتفاع از تقوی بقدر استعداد جوهر ذات خود منتفع
ومتفاوت باشند وبعد از ان متفرع بر ان کرده اند که پس تقوی مر طاعت را
از قبیل اب است از برای اشجار ومثل طبایع درختان ومیوه ها در لونها
ان م
وطعمها مثل مقادیر ایمان پس هر انکس که اعلی درجه در ایمان واصفا جوهرا
بحسب روح بود خواهد بود اتقی وانکسی که متقی تر بود خواهد بود عبادت
وبندگی او خالص تر و پاکیزه تر و هر انکه بر ینو تیره بود خواهد بود بخداوند
جهان نزدیکتر وهر عبادت که بنا کذاشته شده باشد بر غیر تقوی پس ان
عبادت نبود الا هبا منثورا حق سبحانه وتعالی فرموده افمن اسس بنیانه علی
تقوی من الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار
به فی نار جهنم وتفسیر فرموده تقوی را بترک چیزی که فعل انچیز را باکی و کناهی
نبود بجهة حذر از انچه محذور باشد وانمعنی فی الحقیقه طاعت و یاد اوری
خداوند جهان بی فراموشی باشد وعلم بلا جهل ومقبول غیر مردود بود

باب ۹۳ الموت قال الصادق ع ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس
ویقلع منابت الغفلة ویقوی القلب بمواعد الله ویرق الطبع ویکسر
اعلام الهوی ویطفی نار الحرص ویحقر الدنیا وهو معنی ما قال النبی ص فکر
ساعة خیر من عبادة سنة وذلک عند ما تحل اطناب خیام الدنیا ویشدها
فی الاخره ولا یشک نزول الرحمة علی ذکر الموت بهذه الصفة ومن لا تعتبر

بالموت وقلة حيلته وكثرة عجزه وطول مقامه في القبر وتحيره في القيمة ولا
خير فيه قال النبي ص اذكروا هادم اللذات قيل وما هو يا رسول الله قال
الموت فما ذكره عبد على الحقيقة في سعة الا ضاقت عليه الدنيا ولا في شدة الا
اتسعت عليه والموت اول منزل من منازل الاخرة واخر منزل من منازل
الدنيا فطوبى لمن اكرم عند النزول باولها وطوبى لمن احسن مشايعته في اخرها
والموت اقرب الاشيا من بني ادم وهو يعده ابعد فما اجرى الانسان على نفسه
وما اضعفه من خلق وفي الموت نجاة المخلصين وهلاك المجرمين لذلك
اشتاق من اشتاق الى الموت وكره من كره قال النبي ص من احب لقاء الله احب الله
لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه • بيان اوصاف وخواص ذكر موت
فرموده اند كه ياد مرگ و رفتن از دار فنا بدار البقا و رجوع بحق تعالى را خاصيت
اين بود كه بميراند و فرونشاند شهوات و آرزوهاى باطل را كه مضمر در نفس است
و قلع و از بيخ و ريشه بركند محل روئيدن غفلت و فراموشى و قوت دهد دل را
بوعدهاى احسان حق جل و علا و رقيق و تنك كرداند طبع را و بشكند علمهاء
هوا و هوس را و فرونشاند شعله آتش حرص را و حقير كرداند دنيا را در نظر
مردم و مشتمل بر اينمعنى است قول نبى ص كه فكر ساعة خير من عبادة سنة و اين
اوصاف نزد انوقتى بود كه بكشائى طناب خيمها را كه در صحراء دنيا برسر پا نموده
و محكم كردانى در صحراء اخرت و هر انكس كه عبرت نكيرد بموت و كمى چاره او و بسيارى
عجز و ماندن در قبر و حيرانى در قيامت پس بدرستى كه نيست خيرى در وى حضرت
رسول ص فرموده كه ياد او رهادم اللذات را كه شكستن است هادم

اللذات يا رسول الله فرمود كه مردن و دل از دنيا برداشتن پس ياد نمى آورد
بنده مرگ را بر سبيل حقيقة در سعة و فراخى مكر اينكه تنك ميشود بر وى دنيا و
همچنين ياد نمى اورد در نخى آورد مرگ را در سختى مكر اينكه وسيع ميشود بر وى التنختى
و موت اول منزليست از منازل سفر اخرة و اخر منزليست از منازل دنيا پس
خوشا حال انكسى كه اكرام كرده شود نزد نزول باول منازل اخرت و خوشا
حال انكسى كه نيكوتر كنند مشايعت او را از اخر منازل و بايد دانست كه موت
و رفتن از دار دنيا نزديكترين چيزيست به بنى ادم و بنى ادم او را دورترين
همه چيزها ميشمارد بجود پس چه قرار داده و جارى كرد اين انسان بر نفس
خود و چه ضعيف دانسته او را از خلق و حال انكه در موت بود نجاة و خلاص
مخلصين و هلاك مجرمين و كناهكاران و از جهة اينمعنى مشتاق است انكسى كه
مشتاق است بموت و آرزوى موت ميكند و كراهت دارد انكسى كه مكروه
اوست موت پيغمبر ص فرموده كه كسى كه دوست دارد لقاى پروردكار خود را
دوست دارد پروردكار لقاى او را و كسى كه كراهت دارد لقاى خداوند
جهان كراهت دارد پروردكار از لقاى او باب ٤١ الحساب قال
الصادق ع لو لم يكن للحساب مهولة الا حياء العرض على الله عز و جل و فضيحة
هتك الستر على المخفيات لحق للمرء ان لا يهبط من رؤس الجبال ولا يأوى الى
عمران ولا يأكل ولا يشرب ولا ينام الا عن اضطرار متصل بالتلف و مثل
ذلك يفعل من يرى القيمة باهوالها وشدايدها قائمة من كل نفس ويعاين
بالقلب الوقوف بين يدي الجبار حينئذ يأخذ نفسه بالمحاسبة كانه الى عرصاتها

مدعو و فی غمر انها مسئول قال الله عز و جل و ان کان مثقال حبة من خردل
اتینا بها و کفی بنا حاسبین و قال بعض الائمه حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا
و زنوا اعمالکم بمیزان الحیاء قبل ان توزنوا و قال ابوذر رحمه الله ذکر الجنة
موت و ذکر النار موت فوا عجبا النفس تحیا بین موتین و روی عن یحیی بن
زکریا ع کان یتفکر فی طول اللیل فی امر الجنة و النار فیسهر لیلته و لا یاخذه
النوم ثم یقول عند الصباح اللهم این المفر و این المستقر اللهم الا الیک
چنین فرموده که اگر نبود هیچ همی و هولی الا همین بیم و هول حیا و شرم
عرض اعمال بر خداوند جهان و رسوائی و پرده دری مخفیات هر اینه حق مخفیات
بودی مر مرد را که مسکن در سر کوهها نموده هرگز میل بر نشیب ننماید
و معموره را مسکن ننموده اکل و شرب و خواب ننماید مگر از روی اضطرار
که موجب تلف انکس باشد چه جای انکه هزار هول و بیم دیگر با وجود این
افعال و اعمال ما را در پیش است و مثل این فعل کسی کند که قیامت را
برپا معاینه ببیند با جمیع اهوال و شدتهای ان نسبت بهر نفسی و معاینه
ببیند بدل یعنی بچشم عقل ایستادن خود را نزد جبار احدیت و گرفتن او را
بمحاسبه از قبیل انکه گویا او را بعرصات خوانده و سوال از کردهای او میکنند
و قول حق جل و علا که و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا
حاسبین گویا برانست و بعضی از ائمه فرموده اند که حساب نفوس خود
کنید پیش از انکه حساب کرده شوید و بسنجید اعمال و افعال خود را بمیزان
حیا پیش از انکه سنجیده شود و ابوذر رحمه الله فرموده که یاد جنت موتی

بود و یاد آتش نیز موتی پس عجب مر نفسی که زنده باشد در میان دو موت
و روایت شده از یحیی بن زکریا علی نبینا و ع که همیشه بوده در درازی شب
متفکر در امر جنت و نار و بر بیداری میکرد این شب خود را و خواب او را
فرو نمیگرفت پس میفرموده نزد صبحگاه بار خدایا کجاست گریزگاه و کجاست
آرامگاه بار خدایا مگر بتو **باب ۸۵** حسن الظن قال الصادق ع حسن
الظن اصله من حسن ایمان المرء و سلامة صدره و علامته ان یری کل ما نظر
الیه بعین الطهارة و الفضل من حیث ما رکب فیه و قذف من الحیاء و الامانة
و الصیانة و الصدق قال النبی ص احسنوا ظنونکم باخوانکم فی خصلة تستنکرونها
منه فتاولوها سبعین تاویلا فان اطمانت قلوبکم علی احدها و الا
فلوموا انفسکم حیث لم تعذروه فی خصلة یسترها علیه سبعین تاویلا
و انتم اولی بالانکار علی انفسکم منه و اوحی الله تبارک و تعالی الی داود ع ذکر
عبادی من آلائی و نعمائی فانهم لم یروا منی الا الحسن الجمیل لئلا یظنوا
فی الباقی الا مثل الذی سلف منی الیهم و حسن الظن یدعو الی حسن العبادة
و المغرور یتمادی فی المعصیة و یتمنی المغفرة و لا یکون حسن الظن فی خلق الله
الا المطیع له یرجو ثوابه و یخاف عقابه قال رسول الله ص یحکی عن ربه
انا عند حسن ظن عبدی بی یا محمد فمن زاغ عن وفاء حقیقة موجبات
ظنه بربه فقد اعظم الحجة علی نفسه و کان من المخدوعین بی اسر هواه
بدان ای عزیز که گمان نیکی بهمه مردمان داشتن و همه خلایق را خوب
دانستن از اعظم صفات گزیده و اطوار پسندیده و رکنی از ارکان ایمان

ومتفرع بر انست چنانچه انحضرت ع فرموده که حسن ظن اصل و بنیاد
ان از حسن ایمان مرد و سلامت صدر اوست و علامت و نشان ان این
بود که به بیند هر انچه را نظر کند بسوی او بچشم پاکیزگی و فضل از حیثیت انچه
ترکیب یافته و انداخته شده در دار حیا و امانت و عصمت و راستی
و حفظ پیغمبر ص فرموده نیکو دارید گمان خود را به برادران خود و غنیمت
بگیرید بحسن ظن صفاء دل و پاکی طبع را و ابی بن کعب گفته هر گاه دیدید
یکی از برادران خود را در خصلتی که انکار بران دارید و نالایق بحال او
میدانید پس تاویل کنید انخصلت را هفتاد تاویل یعنی حمل کنید انخصلت
او را اگر انکار برو دارید بر هفتاد محمل صحیح پس اگر مطمئن شود و قرار گیرد
دلهای شما بر یکی از ان محملها فیها و الا ملامت کنید نفوس خود را از ین
حیثیت که معذور نداشته اید ان برادر خود را در خصلتی که میپوشانند
انخصلت را هفتاد محمل و حال انکه شما اولی اید بانکار نمودن بر نفوس
خود از او و وحی فرموده خداوند جهان تبارک و تعالی بداود علی نبینا
و ع که بیاد اور نعمتها و الاء مرا بر بندگان من از جهة انکه ندیده اند از من
الا حسن جمیل تا انکه گمان نبرند در تتمه و باقی مکر مثل انچه گذشته است
از من و باید دانست که حسن ظن طلب کند انکس را بحسن عبادت و بندگی
و مغرور طول دهر زمان معصیت و گناهکاری را و ارزومند مغفرت
باشد و حسن ظن بخلایق نبرد مگر انکسی که مطیع پروردگار و امیدوار
ثواب و خایف از عقاب او جل و علا بود پیغمبر ص حکایت از رب

العالمین کند که حق تع فرموده که انا عند حسن ظن عبدی بی یا محمد یعنی
من با عبد خود بحسن ظنی که بمن دارد عمل کنم ای محمد پس انکسی که میل کند
از وفا نمودن بحقیقت موجبات ظن نیک بر پروردگارش پس بتحقیق عظیم
کرد اینده حجت را بر نفس خود و خواهد بود از خدعه کنندگان بمن در عقب
هوا و هوس خود

باب ۸۶ التفویض

قال الصادق ع المفوض امره الی الله فی راحة الابد و العیش الدایم الرغد و المفوض حقا هو العالی عن کل همة دون الله کقول امیر المومنین علی بن ابی طالب ع رضیت بما قسم الله لی و فوضت امری الی خالقی کما احسن الله فیما مضی کذلک یحسن فیما بقی و قال الله عز و جل فی المومن من ال فرعون و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقیه الله سیات ما مکروا و حاق بال فرعون سوء العذاب و التفویض خمسة احرف لکل حرف منها حکم فمن اتی باحکامه فقد اتا التاء من ترک التدبیر و الدنیا و الفاء من فنا کل همة غیر الله و الواو من وفاء العهد و تصدیق الوعد و الیاء الیاس من نفسک و الیقین بربک و الضاد من الضمیر الصافی لله و الضرورة الیه و المفوض لا یصبح الا سالما من جمیع الافات و لا یمسی الا معافا بدینه

تفویض که کذا
کار خود بدیگر است انحضرت ع فرموده که کسی که واگذارد کار و امر خود
بخداوند جهان در راحت ابد و عیش دایم و سیع روزگار بسر برد و
تفویض کننده حقیقی ان بود که بالاتر از ان باشد که بغیر خداوند جهان
کار و امر خود گذارد همچو قول امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع که ترجمه

ان اینست که راضی و شاکرام بانچه قسمت من کرد ایندن حق تعالی شانه و کذا شته ام
کار و امر خود را بخالق خود همچنانکه خداوند جهان نیکوئی و احسان
فرموده در گذشته از زمان عمرم همچنین خوب و نیکو خواهد کرد در بقیه
ازان و حق سبحانه و تعالی فرموده در حق مؤمن ال فرعون که او وقتی که تفویض
امر خود بخداوند عالم کرده گفت افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
پس حق سبحانه و تعالی او را نگاه داشت از بدیها انچه حیله و مکر نموده بودند
در داجع و واجب کرد ایند بال فرعون بدی عذاب را و انحضرت ع فرموده
که تفویض پنج حرفست و هر حرفی از الحروف را حکمی ایست که ایتان با حکام
هر یک از حروف تفویض نماید پس بتحقیق ایتان تفویض نموده باشد اوّل
تا و حکم ان ترک دنیا و تدبیران باشد دوّم فا و حکم ان فنا هر مقصودی
غیر خداوند جهان یعنی فانی دانستن و غیر موجود انگاشتن هر مقصودی
سیّم واو و حکم ان وفا بعهد ایست یعنی الست بربکم قالوا بلی
و تصدیق بما جاء به النبی چهارم یا و حکم ان یاس از خود و یقین به پروردگار
خود پنجم ضاد و حکم ان صافی بودن باطن است از برای خدا و ضرورت
بسوی او تعالی و تفویض نماینده صحیح نماید الّا سالم از جمیع افات و شام
نکند الا بعافیت و سلامت دین خود

باب ٨٧ الیقین

قال الصادق ع الیقین یوصل العبد الی کل حال سنی و مقام عجیب کذلک
اخبر الله ص عن عظم شان الیقین حین ذکر عنده ان عیسی بن مریم
یمشی علی الماء فقال لو زاد یقینه لمشی علی الهواء فدلّ بهذا ان الانبیاء
ع مع جلالة محلّهم من الله کانت تتفاضل علی حقیقة الیقین لا غیر و لا نهایة
بزیادة الیقین علی الابد و المؤمنون ایضا متفاوتون فی قوة الیقین و ضعفه
فمن قوی منهم یقینه فعلامته التبری من الحول و القوة الا بالله و الاستقامة
علی امر الله و عبادته ظاهرا و باطنا قد استوت عنده حالتا العدم و الوجود
و الزیادة و النقصان و المدح و الذم و العز و الذل لانه یری کلها من
عین واحدة و من ضعف یقینه تعلق بالاسباب و رخص لنفسه بذلک
و اتبع العادات و اقاویل الناس بغیر حقیقة و السعی فی امور الدنیا و
جمعها و امساکها مقرا باللسان انه لا مانع و لا معطی الا الله و ان العبد
لا یصیب الا ما رزق و قسم له و الجهد لا یزید فی الرزق و ینکر ذلک بفعله
و قلبه قال الله عز و جل یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و الله اعلم بما یکتمون
و انما عطف الله لعباده حیث اذن لهم فی الکسب و الحرکات فی باب العیش
ما لم یتعدوا حدوده و لا یترکوا فرایضه و سنن نبیه فی جمیع حرکاتهم و لا
یعدلوا عن محجة التوکل و لا یقفوا فی میدان الحرص و اما اذا نسوا ذلک
و ارتبطوا بخلاف ما حدّ لهم کانوا من الهالکین الذین لیس معهم فی الحاصل
الّا الدعاوی الکاذبة و کل مکتسب لا یکون متوکلا فلا یستجلب من کسبه
الی نفسه الا حراما و شبهة و علامته ان یؤثر ما یحصل من کسبه و یجوع و ینفق
فی سبیل الدین و لا یمسک و المأذون بالکسب من کان بنفسه یکتسب و بقلبه
متوکلا و ان کثر المال عنده قام فیه کالامین عالما بان یکون ذلک المال
عنده و فوته سواء و ان امسک امسک لله و ان انفق انفق فیما امره الله

پس هر انکس ص

رسول ص

عز وجل ویکون منعها وعطاؤها فی الله • بدان ای عزیز که یقین بخدا
ورسول اینکس را بمرتبهٔ رفیعه ومقامات عجیبه رساند چنانچه انحضرت ع
فرموده که الیقین یوصل العبد الی کل حال سنی ومقام عجیب وهمچنین رسول
ثقلین صه خبر داده از عظم شان یقین در حینی که گفته شده بود نزد او صه
که حضرت عیسی بن مریم ع بر آب میرفت پس انحضرت ع فرموده بوده که
هرگاه یقین او زیاده بر این میبود هر اینه بر هوا میرفت پس دلالت نموده
باینکه انبیا علیهم السلام با جلالت وعظمت مرتبه ومحل ایشان نزد خداوند
جهان متفاوت ومتفاضل باشند بر حسب جمعیت یقین ونهایی وحدی نبود
مراتب یقین را علی الدوام وهمچنین مؤمنین نیز متفاوت باشند در قوه
یقین وضعف ان پس انکسی که قوی باشد یقین او نشانه او دور داشتن ومبرا دا
او بود خود را از حول وقوه جمیع موجودات الا خداوند عالمیان ومستقیم
بودن بامر وعبادة او تع بحسب ظاهر وباطن ومساوی بودن نزد او
حال عدم وحال وجود وزیادی وکمی متاع دنیا ومدح وذم وعزت
وخواری چه همه احوال را از یک سرچشمه وراجع بواحد حقیقی ومبدء حقیقی
دانسته کردن رضا وتسلیم بان داده باشد وانکس که ضعیف الیقین
باشد متعلق داند احوال مذکوره را بسببهای مختلف وهر حالی را مستند
بسببی علیحده سازد وتابع شود عادات ورسوم وگفتگوی مردم را وسعی
نماید در امور دنیا وجمع وذخیره وامساک ان وحال انکه بزبان مقر
ومعترف باشد که هیچ معطی ودهنده ومانعی نیست مگر خداوند جهان ونیز

قایل بود باینکه نمیرسد مگر بانچه قسمت وروزی او شده در ازل وبر سعی
وجهد او فایده مترتب نشده موجب زیادتی در قسمت ورزق او نشود ومنکر
اینمعنی بود بفعل ودل وبر خلاف قول خود عمل نماید چنانچه حق سبحانه وتع
فرموده که یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون وچیز
این نیست که مهربانی فرموده خداوند جهان نسبت بر بندگان خود از این
حیثیت که ماذون کرده اند ایشانرا در کسب وحرکات در باب معاش
مادام که از حد تجاوز ننمایند وترک واجبات وسنن پیغمبر صه نموده در جمیع
حرکات عدول از توکل بر خداوند جهان ننمایند ومبالغه وایستادگی در میدان
حرص ننموده ونتمایند واما اگر فراموش کنند اینمعنی را ومربوط شوند بخلاف
انچه حد قرار داده شده از برای ایشان خواهند بود از جمله هالکین که نیست
با ایشان در حاصل کسب خود الا دعاوی کاذبه وهر کاسب که نبوده باشد
متوکل پس نمیکشد از کسب خود بنفس خود الا حرام وشبهه ناک وعلامت
ونشانه او ان بود که اختیار دیگری بر خود نماید بانچه حاصل شود از کسب او
وخود گرسنه ماند وانفاق نماید در راه دین وامساک ننماید وماذون
در کسب انکسی بود که بنفسه کسب نماید وبدل متوکل بر رازق حقیقی بوده
اگر کثیر وبیشمار شود مال نزد او بایستد در میانه اموال همچو امینی که سپرده
شده باشد باو ودر حالتی که مساوی داند وجود وعدم اموال را واگر امساک
نماید امساک او از برای خداوند عالمیان باشد نه از جهة دوستی وحرص
بران واگر انفاق نماید انفاق نماید در انچه حق تع فرموده وصرف نمودن

ونمودن او اعمال را در راه خدا و رضا خدا باشد نه بمحض هوا و هوس خود

باب ۱۱ الخوف والرجا

قال الصادق ع الخوف رقيب القلب
والرجا شفيع النفس ومن كان بالله عارفا كان من الله خايفا واليه راجيا
وهما جناحا الايمان ويطير بهما العبد المحقق الى رضوان الله وعينا عقله
يبصر بهما الى وعد الله ووعيده والخوف طالع عدل الله ناهي وعيده
والرجا داعي فضل الله وهو يحيي القلب والخوف يميت النفس قال النبي ص
المومن بين خوفين خوف ما مضى وخوف ما بقي وبموت النفس يكون حيوة
القلب وبحيوة القلب البلوغ الى الاستقامة ومن عبد الله على ميزان الخوف
والرجا لا يضل ويصل الى مأموله وكيف لا يخاف العبد وهو غير عالم
بما يختم صحيفته ولا له عمل يتوسل به استحقاقا ولا قدرة له على شيء ولا مفر
وكيف لا يرجو وهو يعرف نفسه بالعجز وهو غريق في بحر الاء الله ونعمائه
من حيث لا تحصى ولا تعد والمحب يعبد ربه على الرجا بمشاهدة احواله بعين
سهر والزاهد يعبد ربه على الخوف وقال اويس لهرم بن حيان قد عمل الناس
على رجاء فقال بل نعمل على الخوف والخوف خوفان ثابت ومعارض فالثابت
من الخوف يورث الرجا والمعارض منه يورث خوفا ثابتا والرجا رجاءان
عاكف وباد فالعاكف منه يورث خوفا ثابتا يقوي نسبة العبد والبادي
منه يصحح امل العجز والتقصير والحيوة • آنحضرت ع فرمايد كه بيم و ترس از معبود
ومعبود حقيقي حافظ ونگاهبان دل بنده باشند از ارتكاب معاصي و
گناهكاري وامیدواری برحمت نامتناهی الهی شفیع نفس بنده و هر آنکس

كه عارف وشناساي پروردگار بود خواهد بود از خداوندگار خايف و هراس و بر
وبسوي او اميدوار فرموده كه اميد وبيم دو بال ايمان باشند كه پرواز و
طيران بنده مومن حقيقي برضا خداوند جهان بدان دو بال باشد و دو چشم
عقل او باشند كه ملاحظه نمايد بان دو چشم وعده و وعيد رحمت وعذاب
خداوند عالميان واميد سبب زندگي دل وبيم موجب موت نفس اماره
بسو باشند پيغمبر ص فرموده كه مومن در ميانه دو خوف بود خوف آنچه
گذشته است از عمر در غفلت وخوف آنچه باقيست از آن وبسبب موت
اماره باشد حيات دل وبحيات دل باشد رسيدن باستقامت و راستي
واز بندگان بنده كه ميزان خوف ورجا بود گمراه نگردد وبمراد و آرزوی خود
رسد وچگونه نترسد بنده وحال آنكه او نداند كه صحيفه اعمال او بچه ختم
شود ونبوده باشد او را عملي كه بوسيله آن عمل مستحق رحمتي بود ونبوده
باشد او را قدرت بر شيء وگريزگاهي وچگونه اميدوار بجناب الهي نبوده
باشد با وجود آنكه شناسد نفس خود را بعجز وفروماندگي وغريق بودن
در درياي نعمتهاء خداوند عالميان انقدر كه شماره وحساب در نتوانند
اميد دوست دارد ومحب خداوندگار عبادت وبندگي پروردگار خود
نمايد بر اميدواري باو بمشاهده نمودن احوال رب بعين شانه بچشم بيداري
زاهد عبادت نمايد رب خود را بر خوف وخشيه وگفته است اويس مر
هرم بن حيان را كه بتحقيق مردمان عمل كنند بر اميدواري پس از آن گفت
بلكه ما عمل ميكنيم بر خوف وخوف دو نحو بود خوف ثابت ذاتي وخوف

عارضی پس ثابت از خوف مورث و منتج ثمره رجا بوده عارضی از خوف مورث
خوف ثانی باشد و امیدواری و رجا نیز دو نحو بود رجاء عاکف و رجا
باد یعنی رجا ثابت دائمی و رجا عارضی و رجا ثابت مورث خوف و خشیه
ثابت دائمی بود که موجب وقوف دهنده نسبت بنده بود و رجاء عارضی
مصحح امل و آرزوی عجز و تقصیر و حیا

باب ۱۹

الرضا قال الصادق ع
صفة الرضا ان یرضی المحبوب والمکروه والرضا شعاع نور المعرفة والراضی
فان عن جمیع اختیاره والراضی حقیقة هو المرضی عنه والرضا اسم تجمع فیه
معانی العبودیة وتفسیر الرضا سرور القلب سمعت ابی محمد الباقر ع یقول
تعلق القلب بالموجود شرک وبالمفقود کفر وهما خارجان من سنة الرضا
واعجب ممن یدعی العبودیة لله کیف ینازعه فی مقدوراته حاشا الراضین
العارفین عن ذلک • بدان ای عزیز که حقیقة صفت رضا ان بود که هر انکس
که محلی بحلیه این صفت باشد انچه پیش او اید از محبوب و غیر محبوب و از نیک و بد
کردن تسلیم و رضا بان در داده نزد او علی السویه بود و هرگز از مکروهی
و خلاف طبعی که در دار دنیا بدو رسیده شاکی نبوده شکران نماید چنانچه
انحضرت ع فرموده که الرضا ان یرضی المحبوب والمکروه و بقول خود که
الرضا شعاع نور المعرفة اشاره باین فرموده که حصول صفة رضا منوط
و پیوسته بنور روشنی شناخت و معرفت پروردگار حکیم علیم قادر
و قضا و قدر او تعم بود چه هر انگاه نفس تو حاصل شود باینکه بنده عاجز
بیدست و پائی که پروردگار عالم ترا از کتم سرحد عدم باقلیم وجود آورده

و سرنوشت تو از احوال و اوضاع مدت زندگانی انچه قلم قضا و قدر الهی
در ازل بران جاری گشته واقع شود و سعی و قدرت تو غیر ان صورت
نبندد البته بانچه بر تو واقع شود از مکروه و محبوب کردن تسلیم بران گشتن
داری چه از شرایط بنده مخلص ان بود که معبود و خالق او بهر نحو که او را
خواسته که در دایره وجود دایر بران باشد از ان نحو استنکاف در عدم
رضا بران نجنباند فانی و معزول داند خود را از جمیع اختیار و دراضی
باین طریق فی الحقیقة مرضی عنه و محبوب معبود خود باشد و رضا اسمی
باشد که جامع معانی عبودیت و بندگی باشد و معنی رضا خشنودی دل
بنده بود بقضا و قدر الهی جل مجده انحضرت ص فرماید که شنیدم از پدر
خود محمد باقر ع که میفرمود که تعلق دل بموجود شرک و بمفقود کفر باشد
اما بودن تعلق خاطر بامری غیر معبود حقیقی شرک بدیهی و غیر محتاج
برهان باشد و اما وجه اینکه تعلق خاطر بمفقود کفر بود این تواند بود
که کفر چون عبارت بود از انکار حق بقلب و تعلق ان بامر باطل بی اصل
و مفقود و معدوم باطل و بی اصل و لاشئ محض باشد پس تعلق خاطر
بان و قطع تعلق از موجود حقیقی کفران نعمت حق باشد چنانچه انحضرت ص
فرموده و این تعلق قلب بموجود و بمفقود دو بال رضا باشند از سنت
و طریقه رضا و عجبتر است از کسی که مدعی بندگی و عبودیت خداوند
جهان باشد چگونه منازعت نماید در مقدورات او جل و عز حاشا
و اباء از نمعنی نمایند انان که موصوف بصفت رضا و عرفان باشند

باب ٩٠ البلاء قال الصادق ع البلاء زين المؤمن وكرامة لمن عقل لأن
في مباشرته والصبر عليه والثبات عنده تصحيح نسبة الايمان قال النبي ص نحن معاشر
الانبيا اشد الناس بلاء والمؤمنون الامثل فالامثل ومن ذاق طعم البلاء تحت
ستر حفظ الله له تلذذ به اكثر من تلذذه بالنعم واشتاق اليه اذا فقده لان
تحت نيران البلاء والمحنة انوار النعم وتحت انوار النعم نيران البلاء والمحنة
وقد نجو من البلاء كثير من يهلك في النعم كثير وما اثنى الله على عبد من عباده
من لدن آدم ع الى محمد ص الا بعد ابتلائه ووفاء حق العبودية فيه فكرامات
الله في الحقيقة نهايات بداياتها البلاء وبدايات نهاياتها البلاء ومن
خرج من سبيكة البلوى جعل سراج المؤمنين ومونس المقربين ودليل القاصدين
ولا خير في عبد شكا من محنة تقدمها الاف نعمة واتبعها الاف راحة ومن
لا يقضي حق الصبر في البلاء حرم قضاء الشكر في النعماء كذلك من لا يودي حق
الشكر في النعماء يحرم عن قضاء الصبر في البلاء ومن حرمهما فهو من المطرودين
وقال ايوب ع في دعائه اللهم قد اتى على سبعون في الرخاء واتى على سبعون
في البلاء وقال وهب البلاء للمؤمن كالشكال للدابة والعقال للابل وقال
امير المؤمنين ع الصبر من الايمان كالراس من الجسد وراس الصبر البلاء وما
يعقلها الا العالمون ∘ آنحضرت ع فرمايد كه بلا ومحنت زينت مؤمن
وكرامتى بود از براى آنكه داند اين معنى را زيرا كه در مباشرت بلا وصبر وتحمل بر آن
ووزيدن ثبات قدم نزد نزول آن تصحيح نسبت ايمان آنكس باشد پيغمبر ص
فرموده كه ما جماعت انبيا اشد بلاءايم از همه مردمان وفرموده والمؤمنون

الامثل فالامثل يعنى مؤمنون هر يك بقدر احسان وخوبى خود اشد
بلا باشند از ديگرى وهر آنكس كه چشيد واو را لذت نمايد طعم وچاشنى بلاء مصيبت را
در تحت ستر حفظ الهى مر او را لذت از بلا زياده بود از لذت او از نعمت
وهميشه خواهان ومشتاق او باشد هر انگاه بلا ومحنت از و مفقود
وبا او نباشد زيرا كه پنهان در تحت شعله ومحنت بلا نورهاى نعمت نهان
بوده ودر تحت نورهاى نعمت شعله سركش بلا ومحنت وبتحقيق كه نجاه وخلاص
جويند از بلا بسيارى از مبتلايان وهلاك شوند در نعمت بسيارى از متنعمان
چنانچه مشاهده شاهد صدق اين معنى وكلام منظوم امير المؤمنين ع كم
كم يسر اتى من بعد عسر وفرج كربة القلب الشجى صحيح در افاده آن وثنا
ومدح نفرموده حق تعالى شانه مر عبدى از عباد خود را از زمان آدم ع
تا زمان حضرت محمد ص مگر بعد از ابتلا وآزمايش او به بلا ووفا نمودن
بحق بندگى در آن پس كرامات خداوند جهان در حقيقت اخرى باشند كه
ابتداء انتها بلا ومحنت بود وابتداء چند چيز كه نهايت آنها بلا ومحنت باشد — باشند
زيرا كه هر كرا اراده كرامت او فرمايد اولا او را آزمايش بلا فرموده بعد
از آن كرامت فرمايد وهر آنكس كه بيرون رود وخالص شود از گداز بلا و
سبيكه آن چراغ مؤمنين شده روشنى ايشان بدو باشد ومونس مقربين
درگاه احديت بوده راهنما قصد كنندگان خود بود وخير نبوده باشد
از بنده كه شكوه نمايد از محنتى كه پيش از و بوده باشد هزار نعمت وتابع او
بوده هزار راحت وهر آنكس كه قضا حق صبر در بلا ننمايد يعنى حق صبر در بلا را

بعمل نیاورد محروم و بی بهره ماند از قضا و شکر در نعمت و همچنین آنکسی که او دا
نماید حق شکر را در نعمتها محروم ماند از قضا صبر در بلا و محنت و هر آنکس
که محروم و بی نصیب از هر دو بود پس بد بختی که او از جمله مطرودین و ممنوعین
درگاه احدیت بوده در بادیه ضلالت و گمراهی بسر کرده و حضرت داود
علی نبینا و ع در دعاء خود فرموده که اللهم قد اتی علی سبعون فی الرخا و اتی
علی سبعون فی البلاء یعنی بر من گذشت هفتاد در وسعت و خوشی و هفتاد
سال در بلا و مصیبت و وهب گفته که بلا از برای مؤمن از قبیل شکال از برای
دابه و عقال از برای ابل باشد یعنی بلا و محنت از برای مؤمن از قبیل ریسمانی
که بآن دواب و چهارپایان را بند کنند و بر دست و پای ایشان بندند باشد
و حضرت امیر المؤمنین ع فرماید که صبر نسبت با ایمان از قبیل سر است نسبت
بجسد و سر و ابتدا آن صبر بر بلا و محنت بود و تعقل نماید این معنی را مکر
علما

باب ۹۱ الصبر

قال الصادق ع الصبر یظهر ما فی بواطن العباد
من النور و الصفا و الجزع یظهر ما فی بواطنهم من الظلمة و الوحشة و الصبر
یدعیه کل احد و ما یثبت عنده الا المخبتون و الجزع ینکره کل احد و هو ابین
علی المنافقین لان نزول المحنة و المصیبة یخبر عن الصادق و الکاذب و تفسیر
الصبر ما یستمر مذاقه و ما کان عن اضطراب لا یسمی صبرا و تفسیر الجزع اضطراب
القلب و تحزن الشخص و تغیر اللون و تغیر الحال و کل نازلة خلت اوایلها
من الاخبات و الانابة و التضرع الی الله فصاحبها جزوع غیر صابر و الصبر
ما اوله مر و اخره حلو لقوم و لقوم مر اوله و اخره فمن دخله من اواخره

فقد دخل و من دخل من اوایله فقد خرج و من عرف قدر الصبر لا یصبر عما منه
الصبر قال الله عز و جل فی قصة موسی و الخضر ع و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا
فمن صبر کرها و لم یشک الی الخلق و لم یجزع بهتک ستره فهو من العام و نصیبه
ما قال الله عز و جل و بشر الصابرین ای بالجنة و المغفرة و من استقبل البلا بالرحب
و صبر علی سکینة و وقار فهو من الخاص و نصیبه ما قال الله عز و جل ان الله
مع الصابرین • آنحضرت ع فرماید که صبر و نقیض آن که جزع باشد ظاهر
می سازند و سبب ظهور ما فی الضمیر میگردد از نور و صفا و نقیض آن که ظلمت
و وحشت بود باشند اما صبر باعث ظهور نور و صفای باطن و جزع باعث
ظهور کدورت و ظلمت آن و صبر را طلب نماید هر احدی لکن ثبات قدم
بر آن نورزند مگر آنان که قامت قابلیتشان بزیور خشوع و خضوع آراسته
و پیراسته باشد و جزع را منکر باشد هر احدی و او اظهر باشد بر منافقین
زیرا که فرو آمدن محنت و مصیبت خبر دهد از صادق و کاذب و باید دانست
که صبر صفتی بود زهر آلود کنند مذاق آنکس و جزع اضطراب و تشویش
خاطر و اندوه آنکس و تغیر رنگ و تغیر حال بود از امور غیر ملایمه طبع و
هر حادثه که خالی بود ابتدا آن از خشوع و انابت و تضرع و زاری بخداوند
جهان پس صاحب آن حادثه صاحب جزع و غیر صابر بود و صبر صفتی بود که اول
آن تلخ و ناگوار و آخر او شیرین و خوشگوار بود از برای فرقه و از برای فرقه
دیگر اول و آخر او تلخ و ناگوار باشد پس هر آنکس که داخل شود از اوایل
پس بتحقیق بیرون رفته از جرگه و فرقه صابران و آنکس که داند قدر صبر و

اورا از اواخر آن پس بتحقیق داخل شده در زمره صابرین و هر آنکس که داخل شود
صح

وشکیبائی داهر آینه صبر نماید از آنچه از و حاصل شود صبر و تحمّل حق سبحانه
وتعالی فرموده در قصهٔ موسی و خضر ع که وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرًا
یعنی چگونه صبر نماید بر چیزی که احاطه نموده با و آگاهی او پس هر آنکس که
صبر و شکیبائی نماید بر چیزی که احاطه نموده از روی کراهت و جزع نماید
با آنکه پرده دری خود کند پس او از جملهٔ عامّهٔ صابرین بوده نصیب و بهرهٔ
او از آنچه حق جلّ و علا فرموده که بشّر الصّابرین یعنی بشارت ده بجنّة الماوی
و آمرزش بوده باشد و هر آنکس که استغفار نماید بلا و مصیبت را با وسعت
و صبر نماید از روی سکینه و وقار پس او از جملهٔ خواص بوده نصیب او بجزی
باشد که حق عزّ و جلّ فرموده که انّ الله مع الصّابرین

باب ٩٢ الحزن

قال الصّادق ع الحزن من شعار العارفین لکثرة واردات الغیب علی سرائرهم
وطول مباهاتهم تحت ستر الکبریاء والمحزون ظاهره قبض و باطنه بسط
یعیش مع الخلق عیش المرضی و یعیش مع الله عیش القربی والمحزون غیر المتفکر
لان المتفکر متکلّف والمحزون مطبوع والحزن یبدو من الباطن والفکر یبدو
من رؤیة المتجددات و بینهما فرق قال الله عزّ و جلّ فی قصّة یعقوب ع
انّما اشکو بثّی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون فبسبب ما تحت الحزن
علم خصّ به من الله دون العالمین و قیل لربیع بن خثیم ما لک محزون قال
لانّی مطلوب و یمین الحزن الانکسار و شماله الصّمت والحزن یختصّ به
العارفون لله والتفکر یشترک فیه الخاص والعام ولو حجب الحزن عن قلوب
العارفین ساعة لاستغاثوا ولو وضع فی قلوب غیرهم لاستنکروه فالحزن

اوّل ثانیه الامن والبشارة والتفکر ثان اوّله تصحیح الایمان بالله وثالثه
الافتقار الی الله عزّ و جلّ بطلب النجاة والحزین متفکر والمتفکر معتبر ولکلّ واحد
منهما حال و علم و طریق و علم و شرف آنحضرت ع اشاره باین فرموده که
اندوه و حزن پیراهن تن خداشناسان و جامه بود راست بر قامت ایشان
از جهة بسیاری ورود امور غیبیه بر بواطن ایشان و طول مباهات ایشان
در تحت و پس پرده کبریا و محزون و اندوهناک بحسب ظاهر مقبوض و بحسب
باطن منبسط و گشاده بود و روزگار بسر برد و زندگانی نماید با خلق جهان
از قبیل زندگانی بیماران و با خداوند عالمیان تعیش نماید مانند زندگانی
خویشان و نزدیکان و باید دانست که محزون و اندوهناک و متفکر نه
یکدیگر و متغایر باشند چه متفکر متکلّف و محزون مطبوع بود و حزن ظاهر
شود از باطن و فکر رخ نماید از دیدن امور متجدده محدثه و بین المعنیین فرق
ظاهر و غیر خفی باشد حق سبحانه و تعالی فرموده در قصهٔ یعقوب علی نبیّنا و ع
که انّما اشکو بثّی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون یعنی شکوه نمینمایم
باحدی اندوهی که صبر بران نمیتوان نمود و حزن خود را مگر بخداوند جهان
و من میدانم از جانب خدا آنچه شما نمیدانید پس عدم اظهار یعقوب اندوه
خود را بغیر خدا بجهة این بود که در تحت اندوه و حزن علمی باشد که حضرت یعقوب
مخصوص بان علم شدن از جانب خدا بدون علما دیگر و گفته شد ربیع بن خثیم را که
چیست ترا که اندوهناکی گفت از جهة آنکه مرا طلبند و خواهند اند یعنی با وجود
این معاصی و گناهکاری چگونه اندوه نداشته باشم و چگونه بحضور طلب

کنند خود حاضر توانم شد و قول الحضرت که بمین حزن انکسار و شکستگی بود
و شمال او خاموشی مراد آن بود که دکر قوی اندوه شکستگی و دکر ضعیف
او خاموشی باشد و حزن و اندوه مخصوص بآن باشند صاحبان عرفان
خداوند جهان و شناسایان او تعم و تفکر مشترک فیه باشد میان خواص
و عوام و هرگاه ساعتی منع کرده شود حزن از دلهای عارفین هر آینه
استغاثه و درخواه آن نمایند و هرگاه گذاشته شود در دلهای غیر عارفین
هر آینه انکار او نمایند پس حزن اولی بود که ثانی او امن و بشارت بود و تفکر
ثانی بود که اول او تصحیح ایمان بخداوند جهان و ثالث او احتیاج بخدای
عز و جل بطلب نجاة از عذاب الیم و حزین متفکر و متفکر معتبر و هر یک
از ایشانرا حالی و نشانه و راهی و علامتی و شرفی باشد باب ٩٣

الحیا قال الصادق ع الحیا نور جوهر صدر الایمان و تفسیره التثبت
عند کل شیء ینکره التوحید والمعرفة قال ص الحیاء من الایمان فقیل الحیا النبی ص
بالایمان والایمان بالحیاء وصاحب الحیا خیر کله ومن حرم الحیا فهو
شر کله وان تعبد وتورع وان خطوة تتخطا فی ساحات هیبة الله بالحیا
منه الیه خیر من عبادة سبعین سنة والوقاحة صدر النفاق وصدر
الشقاق والکفر قال رسول الله ص اذا لم تستح فاعمل ما شئت ای اذا فارقت
الحیاء فکل ما عملت من خیر وشر فانت به معاقب وقوة الحیا من الحزن
والخوف والحیا مسکن الخشیة فالحیا اوله الهیبة وصاحب الحیا مشتغل
بشانه معتزل من الناس مزدجر عما هم فیه ولو ترک صاحب الحیا ما جالس احدا

قال النبی ص اذا اراد الله بعبد خیرا الهاه عن محاسنه وجعل مساویه بین عینیه
وکرهه مجالسة المعرضین عن ذکر الله والحیا خمسة انواع حیاء ذنب وحیاء
تقصیر وحیاء کرامة وحیاء حب وحیاء هیبة و لکل واحد من ذلک اهل و لاهله و لکل
مرتبة علیحده چنین فرماید که صفت پسندیدهٔ حیا نوریست که ذات و جوهر
او صدر ایمان است و تفسیر او ثابت بودن و ایستادگی نمودن بود نزد
هر شیئی که انکار بر او داشته باشد توحید و شناسائی خداوند جهان تعم
شانه بانمعنی که تأمل و خودداری نماید در فعل آنچیزی که انکار بر و داشته
باشد توحید و خداشناسی و ایستادگی نماید در انکار بر آن پیغمبر ص فرموده
که الحیا من الایمان یعنی وجود حیا از وجود ایمان و ایمان سبب انست پس
کفته شد که الحیا بالایمان والایمان بالحیا یعنی چنین است یا رسول الله که
فرموده که حیا سبب ایمان باشد و ایمان باحیا بوده از و مفارقت ننماید
و صاحب حیا تمام او خیر بود و هر آنکس که محروم باشد از حیا پس او شر باشد
تمامه اگرچه متعبد و متورع باشد و اگر قدمی گذارد در میدان هیبت خدا
عالم بحیا و شرم از و تعم و ببوی او جل و علا بهتر و خوبتر از عبادت هفتاد
ساله باشد و قلة حیا و کمی آن صدر نفاق و صدر شقاوت و کفر باشد
پیغمبر ص فرموده که اذا لم تستح فاعمل ما شئت یعنی هرگاه حیا از تو مفارقت
نماید و حیا را پس پشت انداخته باشی پس هر آنچه خواهی کن یعنی هرگاه حیا از تو
بر طرف شود پس هر آنچه کنی از خیر و شر پس تو بانسبب معاقب و گناهکار باشی
و قوة حیا از حزن و خوف بود و حیا مسکن و ماوای بیم و ترس باشد پس

حیا اول و بیم و هیبت باشد و صاحب حیا مشغول بشان خود بوده گوشه
عزلت از مردمان اختیار نماید و منزجر از آنچه مردمان مشغول باشند باشد
و هرگاه او را اهل دنیا بحال دنیا گذارند مجالست نمایند احدی را پیغمبر خود
ما ص فرموده که هرگاه حق تعالی شانه اراده نماید به بنده خیری و الا بخیر
کرد اند او را از نیکوئیهای خود و حاضر کرد اند اعمال قبیحه مذمومه او را
پیش او و مکروه باشد نزد او مجالست اعراض نمایند کان از ذکر و یاد اوری
خداوند جهان و حیا بر پنج نوع بود حیا و شرم از گناهکاری و حیا از تقصیر
و حیا کرامتی که نسبت بکسی از کسی واقع شود و حیا دوستی و حیا و اهمه و
هیبت و هر واحد ازین انواع را اهلی باشد و مر اهل انرا مرتبه بود علیحده

باب ٩٤ الدعوی قال الصادق ع الدعوی بالحقیقة للانبیاء
والصدیقین والائمه علیهم السلام واما المدعی بغیر واجب فهو کابلیس اللعین
ادعی النسک وهو علی الحقیقة منازع لربه مخالف لامره فمن ادعی اظهر الکذب
والکاذب لا یکون امینا ومن ادعی فیما لا یحل له فتح علیه ابواب التلف و
للمدعی یطالب بالبینة لا محالة وهو مفلس فیفتضح والصادق لا یقال له لم قال
امیر المؤمنین ع الصادق لا یراه الا هابه • بدان ای عزیز که دعوی بندگی
و وفا بشرایطان و اطاعت و فرمانبرداری حقیقی رب جلی ازان برتر و
بالاتر است که هر شخصی از اشخاص مردمان تواند دعوی ان نمود بلکه این دعوی
فی الحقیقة مخصوص انبیا و صدیقین و ائمه علیهم السلام باشد پس اگر احدی بدون
استحقاق مدعی بندگی واقعی خداوندگار و وفا نمودن بشرایطان باشد

پس او از قبیل ابلیس پر تلبیس لعین باشد که ادعا عبادت نمود و او فی الحقیقة
منازع رب خود و مخالف امر او بود پس هر انکس که ادعا نماید بدون استحقاق
اظهار کذب و ناراستی خود نموده و کاذب امین و صاحب دیانت نبود
و هر انکس که ادعا نماید در چیزی که حلال نبود او را ادعا ان مفتوح و
گشاده کرده در ابواب تلف و مدعی طلب کرده شود به بینه و گواه بلا
دغدغه و او مفلس بود پس رسوا شود و راستگو در هیچ معنی را سؤال بلم نکنند
امیر المؤمنین ع فرموده که الصادق لا یراه احد الا هابه یعنی راستگو را
نبیند احدی مگر اینکه ازو اندیشه نماید

باب ٩٥ المعرفة قال
الصادق ع العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله لو سهی قلبه عن الله طرفة
عین لمات شوقا الیه والعارف امین ودایع الله و کنز اسراره و معدن
نوره و دلیل رحمته علی خلقه و مطیة علومه و میزان فضله و عدله قد غنی
عن الخلق والمراد والدنیا ولا مونس له سوی الله ولا نطق ولا اشارة
ولا نفس الا بالله ولله من الله مع الله فهو فی ریاض قدسه متردد و من لطایف
فضله الیه متزود والمعرفة اصل فرعه الایمان • بیان حال و حقیقت
عارف فرموده که عارف شخص او با خلق و دل او با خداوند جهان بود
و هرگاه غافل شود دل او از خداوند جهان بقدر برهم زدن چشمی هر اینه
جان سپرده و روحش مفارقت و عارف امین امانات خداوند گنج اسرار
و معدن نور و راهنمای رحمت حق بر خلق خدا بوده باربردار علوم و میزان
فضل و عدل خداوند عالم بود و بتحقیق غنی و غیر محتاج بخلق و مراد خود

ودنیا بوده مونس او و راسوای خداوندگار نباشد و گفتگوی و اشاره و نفس
کشیدن او را نبود مگر بخدا و از برای خدا و از خدا با خدا پس او مدام در ریاض
قدس متردد بوده از لطایف فضل الهی صاحب توشه بود و باید دانست که
معرفت اصلیست که فرع او ایمان بود **باب ٩٦** حب الله قال الصادق
ع حب الله اذا اضاء علی سر عبد اخلاه عن کل شاغل وکل ذکر سوی الله
والمحب اخلص الناس سرا لله واصدقهم قولا واوفاهم عهدا واذکاهم عملا
واصفاهم ذکرا واعبدهم نفسا یتباهی به الملئکة عند مناجاته ویفتخر برؤیته
وبه یعمر الله تعالی بلاده وبکرامته یکرم الله عباده یعطیهم اذا سألوه بحقه
ویدفع عنهم البلایا برحمته فلو علم الخلق ما محله عند الله ومنزلته لدیه ما
تقربوا الی الله الا بتراب قدمیه وقال امیر المؤمنین ع حب الله نار لا یمر
علی شیء الا احترق ونور الله لا یطلع علی شیء الا اضاء وکتاب الله ما ظهر
من تحته شیء الا غطاه وریح الله ما تهب فی شیء الا حرکته وماء الله یحیی به کل
شیء وارض الله ینبت منها کل شیء فمن احب الله اعطاه کل شیء من الملک و
الملک قال النبی ص اذا احب الله عبدا من امتی قذف فی قلوب اصفیائه وارواح
ملئکته وسکان عرشه محبته لیحبوه فذلک المحب حقا طوبی له ثم طوبی
له وله عند الله شفاعة یوم القیمة • آنحضرت ص فرمایند که دوستی محب
خالق لیل و نهار هرگاه پرتو نور او بر باطن بنده افتد هر اینه خانه دل
و باطن او را خالی از اشتغال بجمیع اغیار کرداند بغیری نپردازد و هر ذکری
غیر ذکر خداوند جهان نزد او موجب ظلمت و تیرگی خاطر او باشد و خدا

دوست خالص ترین مردمان بود نسبت بخداوند جهان بحسب باطن و بحسب قول
صادق ترین ایشان باشد و وفا بعهد و پیمان نماینده ترین و پاکیزه عمل ترین
و برگزیده ترین و عابدترین همه مردمان بحسب نفس بود و مباهات و تفاخر
باو نمایند ملائکه نزد مناجات و افتخار نمایند بر یکدیگر بدیدن او و بسبب او
معمور و برپا دارد حق سبحانه و تعالی بلاد و دیار خود را و بحرمت کرامت او گرامی
فرماید الله سبحانه و تعالی بندگان خود را و عطا فرماید ایشان را آنچه بحق او طلبند
و دفع فرماید از ایشان بلایا و مصایب را برحمت برا و پس هرگاه میدانستی
خلق قدر و منزلت او را نزد خداوند جهان هر اینه نزدیکی نمیجستند بخداوند
عالمیان مگر بوسیله خاک قدمین او و حضرت امیر المؤمنین ع بقول خود
که حب الله نار لا یمر علی شیء الا احترق تشبیه فرموده دوستی پروردگار
عالم را باتشی که بهرچه رسد او را بسوزاند و مستحیل بخود گرداند و نیز فرموده
که نور خداوند عالمیان طلوع نماید بر شیء مگر او را روشن سازد و آسمان
از تحت م او تعالی ظاهر نشود او شیء مگر اینکه بپوشاند او را و احاطه باو نماید و باد
خداوندگار نوزد بر شیء مگر اینکه متحرک کرداند او را و آب او جل و علا زنده
شود هر شیء و زمین او تعالی برویاند هر شیء پس هر آنکس را که دوست دارد
خداوند جهان عطا نماید او را از ملک و ملک پیغمبر ص فرموده که هرگاه دوست
دارد خداوند جهان بنده از امت مرا می اندازد در دلها انبیا و برگزیدگان
و ارواح و ملائکه و ساکنان عرش خود محبت تا اینکه او را دوست دارند
پس خوشا حال او و خوشا حال او و او راست نزد خدا شفاعت در روز

قیامت **باب ۹۷** الحب فی الله قال الصادق ع المحب فی الله محب الله
والمحبوب فی الله حبیب الله لانهما تحابان الا فی الله قال رسول الله ص المرء
مع من احب فمن احب عبدا فی الله فانما احب الله ولا یحب الله الا من احبه الله
قال رسول الله ص افضل الناس بعد النبیین فی الدنیا والاخرة المحبون لله
المتحابون فیه وکل حب معلول یورث فیه عداوة الا هذین وهما من عین
واحدة یزیدان ابدا ولا ینقصان قال الله عز وجل الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقین لان اصل الحب التبری عن سواء المحبوب وقال
امیر المومنین ع ان اطیب شیء فی الجنة والذه حب الله والحب فی الله والحمد لله
وقال الله عز وجل واخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین وذلک انهم اذا
عاینوا ما فی الجنة من النعیم هاجت المحبة فی قلوبهم فینادون عند ذلک الحمد
لله رب العالمین • بدان ای عزیز که دوستی ویاری برادر مومن در راه
خدا نه بواسطه غرضی از اغراض دنیا افضل مثوبات واحسن مبرات و مستلزم
دوستی پروردگار عالمیان بود چنانچه انحضرت ع فرموده که محب در راه
خدا دوستدار خدا و دوست داشته شده در راه خدا نیز محبوب الهی بود
زیرا که دوستی ایشان نبوده مگر در راه خدا و پیغمبر ص نیز فرموده که المرء
مع من احب فمن احب عبدا فی الله فانما احب الله ولا یحب الله الا من احبه
الله یعنی مرد با انچیزی باشد که دوستدار اوست پس هر انکه دوست دارد
بنده را در راه خداوند جهان پس بدرستی که وراستی دوست دار او تعالی
بود و دوست ندارد خدا را مگر انکه او را دوست دارد خدا و نیز رسول الله

ص فرموده که افضل مردمان بعد پیغمبران در دنیا واخرة دوستدارندگان خدا
و دوستدارندگان یکدیگر در راه خداوند عالمیانند و باید دانست که هر دو دوستی
موروث عداوتی بود الا دوستی خدا و دوستی در راه خدا که این هر دو نوع
از چشمه واحده ودایما در تزاید و عدم نقص باشند چنانچه ایه وافی هدایه
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین صریح درین معنیست زیرا
که اصل دوستی بری بودن است از بیرون محبوب وامیر المؤمنین ع فرموده
که بدرستی که خوبترین شیء ولذیذترین چیزی دوستی خدا و دوستی در راه خدا
وحمد خدا باشد چنانچه ایه وافی هدایه واخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
یعنی اخر دعوی اهل جنت حمد خداوند عالمیان بود زیرا که هرگاه معاینه
ملاحظه نعیم غیر محصوره بهشت عنبر سرشت نمایند محبت در دل ایشان
طغیان وتحرک نماید فریاد و ندا نمایند بقول الحمد لله رب العالمین **باب ۹۸**
الشوق قال الصادق ع المشتاق لا یشتهی طعاما ولا یلتذ شرابا ولا یستطیب
رقادا ولا یانس حمیما ولا یاوی دارا ولا یسکن عمرانا ولا یلبس ثیابا ولا یقر
قرارا ویعبد الله لیلا ونهارا راجیا بان یصل الی ما یشتاق الیه ویناجیه
بلسان شوقه معبرا عما فی سریرته کما اخبر الله عن موسی بن عمران فی میعاد
ربه بقوله وعجلت الیک رب لترضی وفسر النبی ص عن حاله انه ما اکل ولا شرب
ولا نام ولا اشتهی شیئا من ذلک فی ذهابه ومجیئه اربعین یوما شوقا
الی ربه فاذا دخلت فی میدان الشوق فکبر علی نفسک ومرادک من الدنیا
وودع جمیع المالوفات واصرف عن سوی مشوقک ولب بین حیرتک

وموتك لبيك اللهم لبيك واعظم الله تعـ اجرك ومثل المشتاق مثل الغريق
ليس له همة الا خلاصه وقد نسي كل شئ دونه • آنحضرت ع بيان حقيقت مشتاق
وشوق فرموده اند كه مشتاق آن بود كه بغير مشتاق اليه خود التفات ننموده
متوجه وخواهان هيچ چيز از طعامي نبوده ملتذ از هيچ شرابي نشود وخواب
خوش ننموده انس نگيرد خويشي وياري را ومكان نسازد خانه را وساكن
نگردد آبادي را ونپوشد جامه نرمي را وقرار وآرام نگيرد وشب وروز
در عبادت پروردگار بسر برده باميد وآرزوي اينكه برسد بآنچه مشتاق و
خواهان اوست وبا او راز گويد بزبان شوق خود در حالتي كه تعبير نمايد
ما في الضمير خود را چنانچه خبر داده حق سبحانه وتعـ از موسي بن عمران علي نبينا
و ع در وعده پروردگار با وكه وعجلت اليك رب لترضي يعني تعجيل نمودم
بسوي تو تا اينكه هر اينه تو راضي باشي ودر احوال آنسرور خلايق حضرت
پيغمبر ص واقع شده كه آنحضرت ع نخوردي ونياشاميدي ونخوابيدي و
نخواستي چيزي را از اكل وشرب در دو فقره وآمدن خود چهل روز از روي
شوق بپروردگار پس هرگاه داخل گردي بميدان شوق تكبير بر نفس
خود ومراد خود از دنيا بگو يعني قطع از نفس ومراد خود از دنيا نما ووا گذار
وترك كن جميع مألوفات خود را ورو بگردان از ما سواي مشتاق اليه
خود وتلبيه بگو در ميان حيرت ومردن خود وبايد دانست كه مثل مشتاق
مثل غريق است كه نيست مر او را انديشه وهمه قصدي الا خلاصي خود وتحقيق
فراموش نموده هر چيزي غير از انرا

باب ٩٩ الحكمة قال الصادق ع الحكمة

نظر م

ضياء المعرفة وميزان التقوي وثمرة الصدق ولو قلت ما انعم الله علي عبد
بنعمة اعظم وانعم وارفع واجزل وابهي من الحكمة لقلت قال الله عز وجل يؤتي
الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وما يذكر الا اولوا
الالباب اي لا يعلم ما اودعت وهيات في الحكمة الا من استخلصه لنفسي و
خصصته بها والحكمة هي النجاة وصفة الحكيم الثبات عند اوايل الامور والوقوف
عند عواقبها وهو هادي خلق الله الي الله قال رسول الله ص لعلي ع لان يهدي
الله علي يديك عبدا من عباده خير لك مما طلعت عليه الشمس من مشارقها
الي مغاربها • آنحضرت ع بيان وصف حكمت كه عبارت از راست گفتاري
ودرست كرداري است فرموده اند كه حكمت روشني راه معرفت وميزان تقوي
وثمره صدق وراستي است ونيز فرموده كه هر گاه بگويي كه انعام نفرموده
حق تعـ بر بنده نعمتي اعظم وانعم وارفع واجزل وابهي از حكمت هر اينه ميگويم
كه حق عز وجل فرموده كه يؤتي الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا
كثيرا وما يذكر الا اولوا الالباب وتفسير فرموده عدم تذكر را بعدم علم
همه مردمان بآنچه بامانت گذاشته ومهيا كرده اينم شده است در حكمت
مگر آنكسي را كه خالص از براي نفس خود كرده اينم ومخصوص بحكمت ساخته
وبايد دانست كه حكمت عبارت بود از نجات وخلاصي ووصف حكيم ثبات
قدم نزد اوايل امور ووقوف وايستادگي نزد عواقب امور فرموده
وفرموده كه او هادي وراهنماي خلق الله بود بخداي عز وجل پيغمبر ص
فرموده بحضرت امير المؤمنين ع كه اگر چنانچه هدايت وراهنمائي فرمايد

۲۵ع

حق تعالی بر دست تو بنده از بندگان خود را بهتر است از برای تو از آنچه طلوع
نموده آفتاب بر وی از مشرق تا مغرب **باب ۱۰۰** حقیقة العبودیه

قال الصادق ع العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد فی العبودیه
وجد فی الربوبیه وما خفی عن الربوبیه اصیب فی العبودیه قال الله عز
وجل سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم
یکف بربک انه علی کل شیء شهید ای موجود فی غیبتک وفی حضرتک
وتفسیر العبودیه بذل الکلیه وسبب ذلک منع النفس عما تهوی وحملها
علی ما تکره ومفتاح ذلک ترک الراحه وحب العزله وطریقه الافتقار
الی الله قال رسول الله ص اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک
وحروف العبد ثلثة ع ب د فالعین علمه بالله والباء بونه عمن سواه والدال
دنوه من الله بلا کیف ولا حجاب واصول المعاملات تقع علی اربعة
اوجه معاملة الله ومعاملة النفس ومعاملة الخلق ومعاملة الدنیا
وکل وجه منها منقسم علی سبعة ارکان اما اصول معاملة الله فسبعة
اشیاء اداء حقه وحفظ حده وشکر عطائه والرضا بقضائه والصبر
علی بلائه وتعظیم حرمته والشوق الیه واصول معاملة النفس سبعة
الجهد والخوف وحمل الاذی والریاضه وطلب الصدق والاخلاص
واخراجها من محبوبها وربطها فی الفقر واصول معاملة الدنیا سبعة
الرضا بالدون والایثار بالموجود وترک طلب المفقود وبغض الکثرة
واختیار الزهد ومعرفة آفاتها شهواتها مع رفض الریاسة فاذا حصلت

هذه الخصال بجمعها فی نفس فهو من خاصة الله وعباده المقربین واولیائه
حقا • یعنی آنحضرت ص بقول خود که العبودیة جوهرة کنهها الربوبیه
اراده فرموده باشند که نهایت ومنتهای کمال عبودیت وبندگی حصول
مرتبه رفیعه ربوبیت بود یا یعنی که نهایت بندگی ووفا بشرایط آن مرتبه
ربوبیت باشد که آن کمال قدرتست بر خلق مشتهیات وملذات خود بر طبق
تعقل وتخیل واراده در دار الخلود ویوم الموعود پس آنچه مفقود بود
در بدایت عبودیت یافت وموجود بود در ربوبیت وآنچه مخفی وپنهان
باشد از ربوبیت تجلی ومظهر ظهور آن نهایت بندگی وعبودیت بود چنانچه
وارد شده در حدیث قدسی یا ابن آدم خلقتک للبقاء وانا حی لا اموت
اطعنی فیما امرتک اجعلک مثلی اذا قلت لشیء کن فیکون وهمچنین در روایتی
دیگر واقع شده که نبی ص فرموده که فلا یقول احد من اهل الجنه لشیء کن
الا ویکون یعنی حضرت رسالت فرموده که نمیگوید احدی از اهل جنت بچیزی
که بشو مگر اینکه بشود وهمچنین دال بر این معنیست آیه روانی هدایه ولها ما
تشتهی الانفس وتلذ الاعین چنانچه حق جل وعلا فرموده که سنریهم آیاتنا
فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل
شیء شهید ای موجود فی غیبتک وفی حضرتک وفرموده که معنی وتفسیر
بندگی بالکلیه خود را بذل نمودن وهیچ وجه در میان ندیدن ودر شمار
نیاوردن است وسبب وموجب این یعنی منع نفس است از هوائی که در سر
اوست وحمل اوست بر چیزی که مکروه اوست وکلید گشاد این یعنی

اخر کادم

ترک راحت و دوستی عزلت و گوشه گیری بود و راه اینمعنی احتیاج و افتقار
بخداوندگار پیغمبر ص فرموده که عبادت کن خدا را از قبیل اینکه گویا او را
میبینی پس اگر تو او را ملاحظه نه بینی پس بدرستی که او ترا می بیند و بدان
که حروف عبد سه است و هریك عبارت از معنی باشد چنانچه آنحضرت ع
فرموده که عین علم عبد بود بخدا و با مباینت عبد بود از ماسوای او تع
و دال نزدیکی و دنو بنده بود بخداوند جهان بدون کیفیتی و جهتی و باید
دانست که اصول معامله و اعمال اینکس بر چهار نوع بود معامله با خداوند
جهان و معامله با نفس و معامله و سلوك با خلق و معامله با دنیا
و هر نوعی از انواع مزبوره منقسم بر هفت رکن بود اما اصول معامله با خداوند
عالم پس هفت چیز باشد اول اداء حق الله از عبادات و بندگی دوم
حفظ خدای تع سیم شکر عطاء او جل و علا چهارم رضا بقضاء الله او پنجم
صبر بر بلاء او ششم تعظیم حرمت هفتم اشتیاق و شوق بجناب مقدس او
و اصول معامله با نفس نیز هفت است اول جهاد با نفس دوم خوف
و خشیه سیم تحمل ایذاء مردم چهارم ریاضت فرمودن هفتم مربوط ساختن
مراو را بفقر و فاقه و اصول معامله با خلق نیز هفت باشد اول حلم و بردباری
باری دوم قلم عفو بر خطایای ایشان کشیدن سیم تواضع و عدم تکبر بر ایشان
چهارم بخشش و سخاوت نسبت با ایشان پنجم بنظر شفقت بر ایشان نظر کردن ششم
پند و نصیحت نمودن مر جهال انام را ششم بطریق عدالت و انصاف سلوك نمودن
با ایشان و اصول معامله با دنیا نیز هفت است اول کردن تسلیم و رضا دادن

مراو را پنجم طلب راستی
اخلاص ششم خلاف و طلوب
او عمل نمودن هم

هفتم

بد بستن مال و متاع آن دوم اختیار غیر بر خود نمودن با آنچه از دنیا موجود
باشد سیم ترك طلب غیر موجود چهارم عداوت و بغض بسیاری اموال
پنجم اختیار گوشه گیری و زهد هفتم شناختن آفتهای دنیا و ترك شهوات
دنیا بود با ترك ریاست و حب جاه پس هرگاه حاصل شود این خصلتها
چنانچه حق ایشانست در نفس پس او از جمله مخصوصان خداوند جهان
و بندگان مقرب و اولیای حقیقی او تع باشد

اللهم ارزقنا بحرمة
محمد و آله
الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لولیه والصلوة علی نبیه محمد وآله و
بعد بر ذروهٔ سپهر واوج فلک جاه و جلال
کوکب عز واقبال حضرت ولایت مآب
فضایل اکتساب شیخ الاسلامی الاعظمی
لا زال عطارد تلمیذ خاطره واطباق فی
افلاک اوراق دفاتره همیشه مستنیر وتا
باد وخورشید کمالش را نقص کسوف و زوال
مرساد که مقیم تقویم همت عالی همتش بارقام
موهبت واکرام متزین است وصفحهٔ صحیفهٔ
خاطر بحر مثال بجداول افاضت مرام انام
متعین جمرهٔ حسن مکارمش از انظار اوطار
ومقاصد در ایام هفته یکساعت نخفته

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد بن مرتضى المدعو بمحسن

وبعد فهذه فهرس مصنفات خادم العلوم الدينية ... والنعم

اولاه للتذكرة وفي اخراه للضبط وتعرف ... امثال العجوب

منها كتاب الصافي في تفسير القرآن ... اصحابنا رحمهم الله ما علم

من تصنيف المدعو ... وفقهم الله ... اوضح ... من كتب ... من التفسير بالرأي والتجنب ...

بالتماس بعض الاخوان ... جمعت فيه ... اخواننا من التفسير بالرأي ... واربعين الف بيت

عليهم السلام مع شيء من التأويل لمراد ... يقرب من سبعة واربعين الف بيت ... الاصفى وهو

انتخاب التفسير مع شيء ... الحمد لله رب العالمين ... **ومنها** كتاب الاصفى ... الايجاز مع التنقيح

آراء العامة من المخالفين ... بعد الالف ... فيه غاية الايجاز مع ...

وقع الفراغ من تاليفه في خمس وسبعين ... فيه ... تقريبا وقع الفراغ

منتخب من الصافي يشتمل على اللباب ... في احد وعشرين الف بيت ... من علوم الدين

منتخب ... مع التوضيح ... يحتوي على جملة ما ورد ... للاعصار

نهاية التلخيص مع التوضيح **ومنها** كتاب الوافي يحتوي ... التي عليها المدار في هذه

بعد الصافي بسنتين ... اصولنا الاربعة التي عليها المدار ... حسن

القرآن المبين وجميع ما تضمنته ... الاستبصار من الاخبار على ترتيب ... وبيان

اعني الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار ... وتوضيح وتسهيل وتعادل وشرح ... او يتخالف

ونظم مستحسن وتهذيب وتوفيق لما يكاد يتعارض منها او ... في الفاظه

لما يحتاج اليها وجمع ... بحسب القصد واختصار من غير حذف

الا ما ندر

حذف الا ما ندر منه

وقد تم في خمسة عشر جزءا كل جزء منها ... الف بيت

كتاب ... يقرب مجموعه من مائة وخمسين الف بيت **ومنها**

وقع الفراغ من تصنيفه في سنة ثمان وستين بعد الالف ... وهو

كتاب الشافي وهو منتخب من الوافي يشتمل على لباب ما فيه واوردها فيه ... والفاظه ومعانيه

الاصول والاركان وما لا تعارض عنه التحقيق فيه والانات به بعد ... والاحكام على الاحكام

من قبيل الحكم ... عن المكرر بالاوضح والاتم واقتصر فيها على الشرايع والاحكام في كل منها اثنا عشر بابا

جزء فيها من قبيل العقايد والاخلاق وجزء فيما هو من قبيل الشرايع ... ثمانين بعد الالف **ومنها**

يقرب من ... سنة وعشرين الف بيت وقع الفراغ منه في سنة اثنتين ... في سبعة الاف

كتاب النوادر في جمع الاحاديث الغير المذكورة في الكتب الاربعة المشهورة الفرعية مع

... واحكام الشريعة وهو يشتمل على امهات المسائل الفقهية ... الحق منها

ومنها كتاب معتصم الشيعة في احكام الشريعة ... فيها بين الطائفة المحقة وبيان الحق منها

والاختلافات الواقعة فيها بين الطائفة ... اثنا عشر كتابا وقد تم منه كتاب

دلائلها وما خذها والاختلافات ... عن بعض حتى صار اثنا عشر الف بيت واربعة

بسط وتفصيل وفصل البعض لمعانيها ... في مجلد يقرب من اربعة عشر ... الشرايع وهو

الصلوة مع مقدماتها ومتعلقاتها **ومنها** كتاب مفاتيح الشرايع والاقوال ... فيات

في سنة تسع وعشرين بعد الالف ... الى الدلائل والاقوال كلها مع

ايضا يحتوي على امهات مسائل الفقه مع الاشارة ... ابواب الفقه ... كتابا

على ما فيها ... اختصار وقد تم جميع مطالبه ... او اكثرهم في اثني عشر

مسائل مهمة اخرى فقهية لم يذكرها الفقهاء رحمهم الله ... وقع الفراغ منه

يقرب من خمسة عشر الف بيت ... في سنة اثنين واربعين بعد الالف

٢٩٢

ومنها كتاب النخبة يشتمل على خلاصة ابواب الفقه والآداب [illegible]

كلها مع استيفاء واستقصاء واصول علم الاخلاق في عبارات وجيزة وقد تمت في ثلاثة الاف ومائة بيت ومنها كتاب التطهير في علم الاخلاق [illegible]

السنن ظاهرا وباطنا في الاكثر خمس بعد الالف ومنها كتاب [illegible] خمسمائة بيت ذوات ابواب اهل البيت عليهم السلام

بليغة [illegible] بالفاظ الحديث في سنة [illegible] ونظم خمسين مطلبا في اربعة مقاصد في الكتاب والسنة ونقل تاريخ [illegible]

تشتمل بيت لبيان علم الاخلاق ونظم حسب استفادة منه الظاهر [illegible]

النخبة لبيان علم اليقين تشتمل على خمسين مطلبا منها [illegible] بما يطابق

اليقين في اصول الدين والرسل والعلم بالبدو [illegible] والتوفيق بين ما ينافيه

والعلم بالكتب والبيان والتوفيق مع شغله [illegible] نقل الاقوال [illegible]

ببيان ما يحتاج منها الى البيان ويلطف من ذلك مع وقوع الذي [illegible]

اولى الالباب في ما يدل على بيان الحق ومن وقع الظن والتخمين ويوضح [illegible]

الاذواق المستقيمة [illegible] الطرف على اليقين الموقن عند [illegible] وقد تم جميع ابوابه

كما هو دأب المتكلمين والمتفلسفين من اهل الرأي [illegible] سنة اثنتين واربعين بعد الالف ومنها

خبير به فيها الظن بل تفردت بطرق البصيرة [illegible] في سنة اربع الف ما بين ومفصلين

ومقاصده في اربعة عشر ومختص علم اليقين تشتمل على مطالب ذوات فصول عقلية

ومنها كتاب المعارف وهو في اصول الدين تشتمل على الارض وما بينهما بيانات حكمية [illegible]

كتاب عين اليقين في اصول العلم والآخر العلم بالسموات والارض وما بينهما [illegible] عن بيان

احد بها اصول العلم وابيات نبوية وشبهات ولوائح فيها [illegible] زبده

واذواق كشفية وشواهد قرآنية لا يغني [illegible] النقل الاراء والمقاصد [illegible]

الحق [illegible] غير ابه نتائج الافكار [illegible]

في حجامعية

[illegible]

وما فيه مع الاختصار

والوضوح وذلك من فضل الله علينا وعلى الناس ولكن اكثر الناس لا يشكرون وقد تم جميع مطالبه

الناس [illegible] اربعة عشر الف بيت تقريبا في سنة ست وثلاثين بعد الالف

ومقاصده وهو اصول المعارف يختص [illegible] ومنها كتاب عين اليقين بالاصول قبل

ومنها كتاب اصول المعارف في جودة بيان مقاصد الكتب [illegible]

الضوابط والاصول لتهذيب احسن ما في سنة [illegible] بعد الالف ومنها كتاب المحجة البيضاء في

الالف بيت وقد صنف في علوم الدين من مصنفات ابي حامد الغزالي [illegible]

وهو تهذيب وتنوير باحياء علوم الدين بالاخبار والائمة الهدى صلوات الله عليهم وكلمات شيعتهم [illegible]

الاهواء وما يدل عليه المحجة باخبار الائمة والعادات والمهلكات والمنجيات [illegible]

على اربعين كتابا في اربعة ارباع العبادات والعادات [illegible] الكتاب باواحد [illegible] ومنها

احياء الدين صار شعارا اماميا وكنيته [illegible] قد وقع الفراغ منه في سنة ست واربعين بعد الالف ملخص

وجملة مجموعه ثلثه وسبعون الف بيت تقريبا [illegible] مع زيادات منقحة وبيان [illegible]

كتاب الحقايق في اسرار الدين و [illegible] المحجة وبابه [illegible] ومنها كتاب قرة العيون في

حسن [illegible] الالف بيت وقد صنف في سنة تسعين بعد الف [illegible] اصول اصول الدين

اهم الفنون الماخوذ من معدن العلم وعين الحكمة [illegible] صدور اهل الحرمة [illegible]

فينجون من اتباع الظن ويضون به عن غير [illegible] الكلمات المكنونة في علوم اهل [illegible]

صنف في سنة ثمان وثمانين والف ومنها كتاب اصول الاصول [illegible] مع زيادات كتاب الكلمات [illegible]

يحتوي على ابواب معارف العارفين وزبدة اصول الدين [illegible] بيان [illegible] وتقرب

سبع اربعة الاف واربعمائة بيت صنف في سنة سبع وخمسين [illegible] ومنها [illegible]

[illegible] المكنونة [illegible] الدينية وما لبس [illegible] صنف في سبع [illegible] المكنونة

ومنها كتاب الالى [illegible] بكل الظن بينقع [illegible] الف

الظن تقرب من الف بيت وخمسمائة [illegible] الطهارة [illegible]

والف بيت [illegible]

ومنها الكلمات المضنونة
في بيان التوحيد ومراتبه ثمانمائة بيت
صنفت في سنة الف وتسعين ومنها الكلمات
السرية العلية المنتزعة من ادعية الائمة المعصومين صلوات الله عليهم في
ثمانمائة وثلاثين صنفت في سنة ثمان وثمانين والف ومنها كتاب جلاء القلوب
في بيان انواع اذكار القلب وما يتبعها في مائتي بيت ومنها كتاب شرح العلم في بيان مرتبة
العالم ووجه صدوره وارواحه وكيفية حركات الافلاك والعناصر وطبائعها ومفادها ذكر المعاد والاجسام
والانواع البسائط والمركبات في ثلثة آلاف بيت ومنها كتاب انوار الحكمة وهو مختصر من كتاب
علم اليقين مع فوائد حكمية اختصت به ويشتمل كاصله على المقاصد الاربعة يقرب من سنة الالف
بيت وقع الفراغ منه في سنة ثلث واربعين بعد الالف ومنها كتاب اللباب وهو لباب
القول في ... ره في كيفية علم الله سبحانه بالاشياء في مائة بيت ومنها كتاب اللب
وهو لب القول في معنى حدوث العالم وبيانه في ثمانمائة وسبعين بيتا ومنها كتاب ميزان
القيمة في كيفية ميزان يوم القيمة والتوفيق بين الاخبار المتخالفة فيه
يجب النظر ... تحقيق القول في الافكار الظاهرة والافكار الباطنة من احدى وفيه الله
... والجمع بين الاقوال المختلفة التي قيلت فيه ... في سنة اربعين بعد الالف
يشتمل على ستة ابواب ويقرب من ستمائة بيت وقد صنف ... الآن وجعلها من الدنيا
ومنها كتاب ... في ... الآخرة تنكشف فيه حقيقة الجنة والنار ورد تصحيحها الآن ... بيت وقد
وجملة ما فيها من اللذات والآلام والعلم بهما يشتمل على اربعة ابواب في تسعمائة بيت وقد
صنفت في سنة اربع واربعين بعد الالف ومنها كتاب ضياء القلب في تحقيق
حقيقة الحكام الحكمة التي تحكم على ما كان ... في باطنه و
تميز بعضها عن بعض وترجيح
بعضها على بعض
والا

والاستفادة ... وتوافق
بعضها على بعض وما يتوافق ... ترجيحه ومنها
ذلك ورسوم السنة ... يقرب من خمسين بعد الالف ... الموسوم بالنوادر في نوادر
بيت وقد صنف في سنة سبع ... القرآن ... على ... اهل البيت عليهم السلام منها
تنوير المواهب وهو تعليقات على تفسير الآيات ... ومنها كتاب شرح الصحيفة السجادية ... بيت
العلية تنبيه على ما خالف الامامية ... في ثلثة آلاف بيت ... يقرب من ... وقد صنف ... وتفاصيل
ما ورد عنهم ... في ذلك يقرب من ... الاجازة ... اختلاف ... العبارات وغيره
ما عليه يحتاج اليه ... ومنها الكلمات الطريفة ... المعصومين ... ارتب
بعد الالف ومنها كتاب ... والتنبيه على ... الآيات القرآنية والاخبار المعصومية ... الحجة
المتشابهة في طرقهم المرسومة ... وطلاوة ... ومنها كتاب ... المنتبه
في يقرب الف ... حلاوة وطلاوة ... بعد الالف ... الفرقة الناجية ... وجعل
كلمة يقرب من الف بيت وقد صنفت في سنة ... واحد ... الاربعين في
فيه ... الامامية على ... ارتب ... منتزعة ... بعد الالف ... النقطة ... ومنها كتاب
من بين الفرق يشتمل على اربعين ... وقد صنف في سنة احدى وخمسين ... تجارة ... ومنها كتاب ... الله
يقرب من ... الفصائل ... الآلاف ... بيت ومنها ... السنة
مناقب امير المؤمنين ... الفضائل ... بعد الالف ... الآراء ... من الالف
جمع فيه بعض اصحابنا ... الاحكام الشرعية ... المحكمات ... وقد صنف ... يقرب من الالف
النجاة في تحقيق ... ومنها ... الحسنات ... ومنها الرسالة
اهل العصمة سلام الله عليهم ... العبادات ... بعد الالف
واختراع ... الحقائق ... وقد صنف في سنة ثمان ... الدين ... بعد
خمسمائة بيت وقد صنف ... الموسومة بالحق المبين في تحقيق كيفية التفقه في الدين يقرب
... من ثلثة وخمسين بيتا وقد صنف ... في سنة ثمان وستين
بعد الالف

٢٩٦

ومنها كتاب الاصول الاصيلة يشتمل على عشرة اصول مستفادة من الكتاب والسنة واخبار اهل البيت عليهم السلام مصرحة ومؤيدة لتنبيه اهل الفضول … علم … مبنية بالبيانات التصريحية … في اصول الفقه … يعرف منها كيفية استنباط الاحكام الدينية … اصولا وفروعا في ماخذه ومنزلته في الكتب المصنفة فيها … تقرب من الفين … في انتخاب …

ومنها كتاب … لا شبهة فيه في مصنفات القوم … قد صنف في سنة اربع واربعين بعد الالف مع اضافة ابواب العلم والعمل … تقرب من سبعمائة بيت …

المحجة للسيد ابن طاوس العلوي رحمه الله … يشتمل على بيان … الشرعية وما يؤدي الى النجاة … الاصول الفقهية … وتنبيهات … تحصيل الاعتقادات الحقة … ومنها كتاب نقد الاصول … مع تقريبات … قد صنف في سنة اربعين بعد الالف … منقحة مهذبة … خلاصة علم اصول الفقه وملخصه صنفته … خلت عن اكثر زوائد كتب القوم …

ومنها كتاب اصول العقائد في تحقيق الاصول … بالبرهان العقلي مع المؤيدات النقلية … في العلم تقرب من الفين وثلثمائة بيت … على المنهج الحكمة والبرهان وقد صنف في سنة ثلث وثلثين بعد الالف … الحنيفة الدينية … تقرب من خمسمائة بيت …

ومنها كتاب منهاج النجاة يبين فيه العلم الذي طلبه فريضة على كل مسلم من جبلة العوام والخواص يشتمل على عشرة ابواب في مقصدين احدهما في ذكر اصول الاعتقادات ببيانات قريبة من الافهام من الكتاب والسنة والثاني في ذكر ما يجب العمل به من العبادات التي يعم التكليف بها والاخلاق الفاضلة لتحصيلها والرذائل الخلقية لاجتنابها وما يتعلق بذلك تقرب من الفين بيت وقد صنف في سنة اثنتين واربعين بعد الالف ومنها كتاب خلاصة الاذكار وهو جامع للاذكار الواردة في القرآن والحديث بكل فعل وعمل وحركة وسكون وحال ووقت و… وعادة وواقعة وسرور وغم وعبادة

ومعاملة

ومعاملة … جمعها من مواضع شتى وكتب متفرقة وضبطها … وثلثمائة بيت … في اثنى عشر فصلا تقرب من الف بيت ومنها كتاب ذريعة الضراعة … الادعية المنقولة عن الائمة المعصومين عليهم السلام … وقد صنف في سنة … وخمسين بعد الالف … مع الادعية المنقولة … للمناجات مع الله … الاذكار والدعوات المذكورة في اليوم والليلة … يشتمل على … الفين بيت … ومنها …

في جمع الادعية المتضمنة للمناجات … احمعين … صلوات الله عليهم … منتخب الاوراد … يشتمل على الاذكار … من … تضعيف … وقد صنف في سنة سبع وخمسين بعد الالف … الاوراد …

ومنها كتاب … وخمسمائة بيت … خلاصة ما في … العمل … يشتمل على … والف ومنها كتاب … خمسمائة … المشتملات … والسنة تقرب … الف بيت ومنها كتاب الخطب يشتمل على خطب … الائمة المعصومين عليهم السلام …

كتاب … اذكارها ودعواتها تقرب من خمسمائة بيت … كلام الائمة … وترجمة اذكارها … من العمل … والتقطتها من … الزمان تقرب … ما ورد في الشريعة المطهرة … والعيدين … اعمال … عليهم السلام … الطوسي … ونيف جمعات تقتضيها … المعصومين عليهم السلام … العلامة …

من اهل العلم بتصرفات … والف ومنها كتاب الشهاب الثاقب في تحقيق … وقد تم جمعه في سنة … مع ذكر بعض … الشبهات … الادلة والبراهين … الصلوة والسلام … تقرب من … ستين بيتا ومنها كتاب … فيه بيان … انه ابسط منه … في زمن غيبة الامام عليه السلام … والاجماع … وتقسيمه … المجتهدين … عينية وجوب صلوة الجمعة … وتحقيق … بالاجماع … الاختلاف بين … ومنها كتاب ابواب الجنان …

وذكر اجوبة شبه المخالفين … المنقولة … وخمسين والف … وفضلها … وزيف الاجماعات … في سنة سبع وخمسين … وفضلها … لعامة الناس … من الفريب وقد صنف … صلوة الجمعة وشرائطها وادابها واحكامها بالفارسية … ومنها كتاب ترجمة الصلوة في بيان وجوب صلوة الجمعة وشرائطها وادابها … خمسين والف … بالفارسية مع بيان ادابها و… الجماعة … في سنة خمس … اذكار الصلوة … وشيئا و … ضبط المتفق عليه … وقد صنف في سنة … يترجم فيه … من ذلك

ومنها كتاب ... في ... الطهارة وفقه ... معلق ... في ثمانين ... وفصلها ...
واحكامها وكيفيتها ... وحسين بيتا بالجامع

والمختلف فيه في اربعمائة وسنه
لعام الثاني تقريبا وقد الف في سنه
وخمسين بيتا بعد الالف ومنها كتاب مفتاح ... بيان خللها وفوائدها في
ثلث واربعين بعد الالف في سوابق الصلوة واحكامها وبيان ... المتعلقة بها ... في
الخيرة وفقه ما يتعلق بشرائطها واوقاتها وتداركها في الطهارة واذكارها ... واجبها ... الصفة
فصلها واف ... ومنها كتاب الفي لكار الطهارة ... بالفارسية ... ترجمة الزكوة في ترجمة
الفارسية في ... ومنها كتاب ترجمة الزكوة يترجم فيه ... الصيام ... ومنها ... البنوة
وحسين بيتا ومنها كتاب ترجمة الصلوة ... الانه يقرب من ... القرآنية ... واربعين بيت
حسين بيتا ... في مائة وستين بيتا ... في الصفة ... ومنها ... الرسالة الموسومة بمنا
شرح الطهارة واداتها في ... وهو ... مثل خوية ... الشبهات ... يقرب من ... باب الحج
ومنها كتاب ترجمة الحج وهو ... بالفارسية ... ومنها الرسالة ... واربعين ...
العقائد يترجم فيه اصول العقائد الدينية ... عبارات التصنيف ... ظريف في مائتي بيت والباعث
من دون تعرض لطريقة اهل الكلام والبيان وتاريخ لطيف ... في المذاهب ...
وهو قريب ... في ترجمة الصلوة في الفاتحة ... اختلاف اهل الاسلام ... الفرق
في تحقيق معنى الايمان والكفر ومراتبهما بالفارسية ... وتعيين فرقة الناجية ... بعد الالف
ومنها الرسالة الموسومة ... اصواب يذكر فيها ... وفي سنة ... واربعين
لهم على ... الاصوليين وتحقيق معنى الاجماع والوصية ... وقد صنفت ... فيهما المطالب
وتحقيق معنى الايمان ... منتخب ... اصواب اقتصرت ... ابتداء في سنه
ومنها الرسالة الموسومة بشرائط الايمان ... يقرب من ... حسين بيتا وقد صنفت ... معنى
الستة على ذكر الاول والاخير ... ترجمة ... بالفارسية
ومنها كتاب ... ترجمة ... اوردنا فيه ... والسيئات
ستين بعد الالف ومنها ... وبيان اقسام كل من الحسنات ... جملة من
الشرعية وفائدتها وكيفية سلوكها ... اجمالا وثواب وعقاب
الجسمانيين والروحانيين ... افراد نوع ... الحسنات وعقاب
جملة من افراد نوع
السيئات

الثلث بيت
تفصيلا في سبعمائة وعشرين بيت ... الاذكار المهمة ... وتسعين
بيتا ومنها كتاب ... اذكار فارسية ... والتعقيبات القرآنية والادعية
بيتا ومنها خلاصة الاذكار ... آيات وفرع ... ومنها الرسالة الموسومة
مختصر من خلاصة الاذكار في الدفع ... فارسية في اربعمائة وعشرين بيتا ... تقريبا في ثلثمائة وقد صنفت بالعمار
ومنها كتاب الرفع والدفع والدواء فارسية يشتمل على فوائد ... تقريبا ... وانتخاب وتحليل
والعوذة والرقي والعلاج ... الرسالة الموسومة بوصف الخليل في ذكر ما ورد في ... سبع
باينه في ... منتخب من ضياء القلب ... فارسية يقرب من ... بيت وقد صنفت في ... والنواميس
في سنة ... وستين بعد الالف ومنها الرسالة ... فارسية ... على النوافل ... والاربعين
معرفتها وعلاماتها عن الائمة المعصومين عليهم السلم وذكر ما ورد في ... وكان ... الخطبة
بعد الالف ومنها الرسالة الموسومة بانيس ... في مائتي بيت ... كيفية سلوك طريق ... بعد الالف
وبيان ... ما يتوسل به ... وادابه ... بذكر فيها ... الاثنين والاربعين ... والصيام
بعد الالف ومنها الرسالة الموسومة ... الف ... فقه الطهارة والصلوة والصوم ... فيها
وبيان ... ومنها الرسالة ... في مائة ... يشتمل على ... تعليقات النخبة ... الموسومة
بعد الالف وما يتعلق به ... بالنخبة الصغرى ... ومنها تعليقات ... الرسالة
واداته ومنافعه وما يتعلق ... الموسومة ... وستين بيتا ... في الحجم ... او يزيد عليه ... ذلك
ومنها الرسالة ... نفع ... في ... بيت ... الاصل في الحجم اختصرت على ... ال
في اوجز لفظ واهم نفع ... يقرب من ... في الصلوة ... يشتمل على امهات ... وقوع
تفصيل ما اجملته ... احكام الشك والسهو ... الموسومة بجهاز الاموات يشتمل ... واداء الحقوق عن
بالضوابط ... ومنها الرسالة الموسومة ... لاختصار على التعزية ومنها رسالة
في ثمانين بيتا ومنها ... احكام الوصية ... تقريبا وحسين بيتا
الشرعية المتعلقة بالجنابة ... ودلائلها في ... بيت ... في مائة ... في ماية بيت
الميت مع ... اخذ الاجرة على العبادات والشعائر الدينية ... وما يتعلق به ... كما مر
في بيان الحكم ... يثبت ... على البكر في التزويج ... تغسيله ... الاوقات
ومنها رسالة في تحقيق ... الرسالة الموسومة ... والايام ... يتميز فيها
وثمانين بيتا ... معرفة ... ساعات ... الردية ... الاموري ... عن
الجمعة ... على

جامعا لما استفاده من علوم اهل البيت عليهم السلم وقد صنفها قريبا
من اخبار اهل امته سبعمائة بيت ومنها الرسالة الموسومة بمعيار فارسية وفيها جداول والواح ومنها
بقرب بعض سنة ... الرسالة الموسومة بالانوار الاحكام الشرعية والدينية وارشاد والدين تجربه
من اوان الصبا ومنها الغنية في المنع عن الفقهاء عنعنوا التشبيه مغتصب العلماء و
السماعات ومرتبه في ثلثمائة وخمسين بيتا ومنها الرسالة وقد صلبها من مجتهدي اصحاب العلم خصيصه و
ارکام في ثلثمائة وحل الحلاوة الافراد في الاثنى عشر فاضلين بحيث في بيان الفتنة من الطعن في احد الفريقين
الحلاوة في ابطال الجواهر الافراد وتنبيه على حكاية بين فاصلين برفع الفتنة من الجهال لا زالت العلوم
الرسالة الموسومة بالمحاكمة يشتمل على الرسالة الموسومة برفع الجهال ومنع الحكام ابو ابنها وحكمتها
في مائة وخمسين بيتا ومنها الرسالة واعتبارها اصحاب الكتاب كتاب ابنها ونورها وسوالات
اصنافها وشمائلها بمعرفة الزهد واعضاده وخمسين بيتا ومنها رسالات في اجوبة بمكتوبات رساله
انتخابهم في ذات البين بالفارسية في مابين اصولها وفروعها ومنها رسالات في اجوبة من اهل الابهر وكان عن
فيها انواعها واصنافها وثمانين بيتا ومنها رسالة قبل الايجاد من اهل السال عن
وعرفانيتها في مائتين وثمانين بيتا قبل كيفية علم الله سبحانه في جواب رسالة
كان رسالة في جواب من سال عن كيفية علم الله ومعنوية وكان رسالة في شرح كلام
في جواب من سال اهل الوجوه مشترك لفظي ومعنوي من الاخوان وكان جواب للذكر
تجدد الطبايع وحركة الوجود بحيث في تجدد الامثال من المتعدد وبعض المنجمين
في جواب من سال عن بعض المتوسطين الى العلم الرسمي وبعض اتباع الامامية ومنها
في جواب من سال وكان رسالة في جواب من سال عن البرهان على حقيقة مذهب الامامية من اخوان
الاسم وكان رسالة في جواب من سال عن تفسير آية الامانة من رسالة في القرب
اهل مولتان وكان رسالة في جواب اهل المعرفة وشعارهم كالمنتزع من رسالة الاخلاق في اربعة الاف
منتزعات من كتب العلماء والخمسين من تهذيب النفس واصلاح الاخلاق لابن العربي في المكاتيب
الصفا الاحدث وكالمنتزع من الفتوحات المكية لابن العربي وكالمنتزع من المكاتيب لقطب بن يحيى
بيت تقريبا

في اربعة الاف بيت
وكالمنتزع من الرسائل السبعين وكالمنتزع من الذوق في التحقيق بيت
للمولوي المعنوي سراج والمنتزع منها واشعار اهل العرفان في
وقد وسمها في ثلث الالف وكالمنتزع من الكتب المنظومة والمنثورة المتقدمة
من غيرها بايد في سبعين غزلا لا غير وذلك ومنها الشوقيات وغيرها وذلك كلها من نفيس الاصول
التوحيد في سبحانه والمعانيه مع نفسه وابراز الشوقيات المستغيثة والعرفان
مع الله سبحانه ومتبرا نشطا وورد في نسيم وندبة العارف وندبة المهجور والغم من
سلسبيل وشراب زلال وادب الصيافة في قصايد وهو انور ومن قطع الصغير
الابتهال واجب زلال وتوابعها الموسومة بكلها لقلة زبس من البيت الاطراف
الرباعيات والقصايد لشوق العشق وشوق الجمال والمنتخب الكبير وامثالها الاستغفار
المنتزعة منها الموسومات من عرض الفيس اوزيد من سال عن
المنتزعة منها الموسومة بعد حذف المكررات من عرض وتوضيح معاني الخفاء المنبه
ويقرب المجموع ومنها الرسالة الموسومة بالشوق لاهل الذوق ارغاما لانوف الفلسفة وتشمل
بعرصة مريد ومنها الرسالة الموسومة بالانوار في الصلوات والادعية والاسماء بيت
لنفوسهم محبة الله والانس به والتشوق لاهل الذوق الرسالة الموسومة بتحصيل اليقين وفي مائتي بيت
محبة الله في ثلثمائة وخمسين بيتا ومنها وكيفية السعي في تحصيل اليقين بالاعتذار
على بيان طرق العلم باسرار الدين ومنها الرسالة المشتملة على شرح بعض
الفقهاء في سنة ثلث وثمانين والف المشتملة على معاتبة الحكمة وفيه نصايح
وهو جواب بمكتوب بعض الاخوان المتضمن للعتاب على الوقوع في التهالك في الموسومة
احوال المتضمن للاعتذار عن ذلك بسبب ابتلائي بالوقوع في ايام غرب
لابناء الزمان ولا سيما اهل كل في ثلثمائة بيت والنوايب في ايام غربته
بشرح الصدر يشتمل على مجمل ما مضى على من الحالات والنوايب ومفارقة اخواني
من الطعن واقامتي وسفري وحضري وخلوتي واحوالي ومفارقة اصحابي
وخمولي وشهرتي وخلوتي ومخالطة المحبوبين والمكروبين

[illegible]

والله الحمد على [illegible] والصلاة على محمد وآله المعصومين [illegible] وسلم

اثم كبير

بسم الله الرحمن الرحيم

يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس

لانهما مفتاح كل شر [illegible]

وغيرهما

الديجور الظلام وليلة ديجور مظلمة

[illegible]

الشر ضد الخير يقال شر [illegible] وفلان شر الناس ولا يقال اشر الناس

[illegible]

بسم الله

روي عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلم ان عيسى بن مريم عليه السلام
توجه في بعض حوائجه ومعه ثلثة نفر من اصحابه فمر بلبنات ثلث
من ذهب على ظهر الطريق فقال عيسى عليه السلم لاصحابه
ان هذا يقتل الناس ثم مضى فقال احدهم ان لي حاجة
قال فانصرف ثم قال الآخر لي حاجة فانصرف ثم قال
الآخر لي حاجة فانصرف. فتوافوا عند الذهب ثلاثتهم
فقال اثنان لواحد اشتر لنا طعاما فذهب يشتري
لهما طعاما فجعل فيه سما ليقتلهما كيلا يشركاه في الذهب
وقال الاثنان اذا جاء قتلناه كيلا يشركنا فلما جاء
قاما اليه فقتلاه ثم تغذيا فماتا. فرجع اليهم عيسى عليه السلم
وهم موتى حوله فاحياهم باذن الله تعالى ذكره ثم
قال الم اقل لكم ان هذا يقتل الناس ثم نقل من الامالي للصدوق رحمه

روي عن ابا عبدالله عليه السلام قال درهم ربا اعظم عند الله من سبعين زنية كلها بذات محرم مثل خالة وعمة ثم ما حرام اكلها [illegible]

[illegible]

٢٧٦

۲۷۶

۱۳۸

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثبت ۲۲۲۹